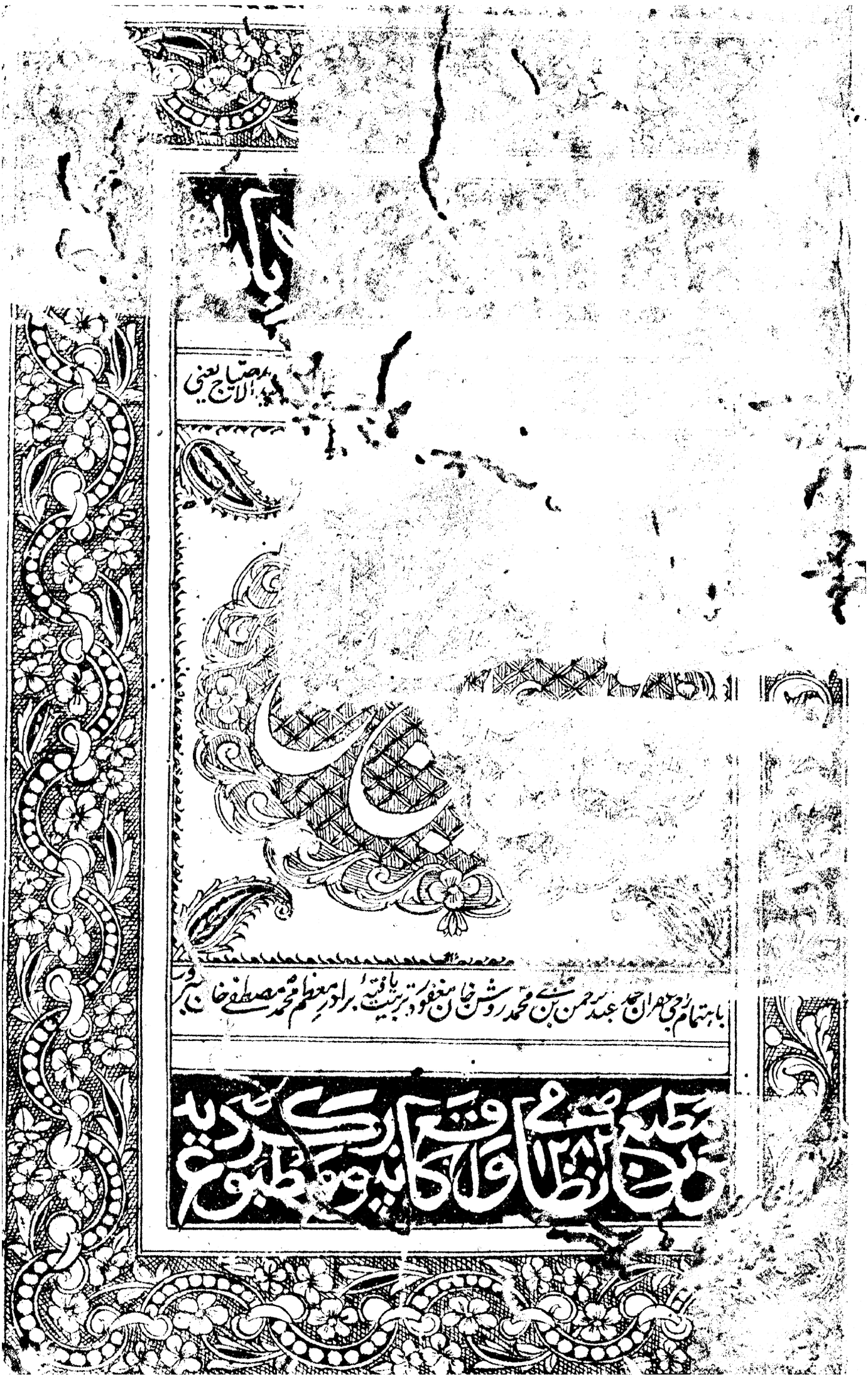
UNIVERSAL
LIBRARY
OU-232914
UNIVERSAL
LIBRARY


الاصباح یعنی

باهتمام رحمی جهان احمد عبدالرحمن بن محمد روشن خان مغفور و تربیت یافته برادر معظم محمد مصطفی خان بهادر

الحمد لله الذی خلق ربّ
الذین هم اطبّاء النفوس البعیده
والصراط المستقیم الذی هو مانع من دخول السیر
افضل الخلق من الازل الی الابد الذی ذاته باعث لخلقة آدم وغیره
شفیع المذنبین فی یوم الحشر والنشر محمد المصطفی صلی الله علیه وعلی آله الذین هم کمثل
سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلک وآله الذین هم نجوم الاهتدا وارکان
الاربعة للتابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
اما بعد شرف الدین ولد حکیم سید مار الدین شاه صاحب علیه الله العالی
علی وله ودیگر کتب تحصیلیه درسیه معروفه تحصیل نموده فراغتی حاصل نمود
ازیں اوستادان این فن مثل ذکار الله خانصاحب وشرف الدین خانصاحب
ومیر علیخانصاحب والد بزرگوار خود [illegible] که مجربات استاذه
ومجربات والد بزرگوار که این چند فوائد از ان [illegible] رساله باختصار
برای یادداشت خود [illegible] مذکره باشد
امراضی که کثیر الوقوع اند [illegible]
قانون علاج تالیه [illegible] بهاست [illegible]

قانون علاج آه

یات کثیرهٔ مفیده در علاج هر مرض

لیح حافظ این ... جزیئه حافظ ادویه مخصوصه هر مرض و عضو

عذر احافظ الصحة... ان گفت المعالجة في اللغة المداواة

بالقدر الامکان، و... که از اعتبارات

الة الطبيعية و قال

اما عليکم في الدم

لبلغم بالغاريقون

بالايارج و قال

راس بالغرغرة

ما ... المعدة بالقيء و ما في اسفل المعدة و تمام

الاسهال و ما في الجلد بالعرق و ما في العروق بالفصد

... بلکه بعضی از مرکبات نیز خصوصیت دارند بعضوی از اعضا یا بمرضی از امراض

است مثلا ... اسکند یا برودت میکنند یا آنکه مفتح است و یا قابض

یا ... که ازادویه مفرده ... که نموده می شود

... ارند

... هر یک دوا ... هر یک مرض یا هر یک عضو واحد

... هم ضرورت است و در صورتیکه یافته نشود بدل آن

... یت دماغ و حفظ روح نفسانی و دفع امراض بارده دماغی مال خصوصیت

... ی و بلغمی نیز موثر و جوز بوا و قرنفل و دارچینی مقوی دماغ اند و برای امراض

... بود ... بسیار موثر با داد الاصول

... یدا امراض بارده غیر دماغی را

... حوردن مغز بادام و نانات حافظ ...

... منا ...

[illegible] خشخاش [illegible] مغز بادام و تخم [illegible] شیره برآورده یا حریره ساخته بنوشند برای تقویت دماغ [illegible]
کمال مفیدست و کشنیز خشک برای تقویت دماغ و دفع صداع و بخارات از معده کما [illegible] ست دا [illegible]
و تخم کاهو برای تبرید و ترطیب و تقویت دماغ [illegible] صداع و سهر اکلاً و ضماداً بسیار موثر [illegible]
[illegible] فهم و تجفیف رطوبات زائده دماغ [illegible] بارد و دفع نسیان نهایت مفید و [illegible]
همچنین ست و عنبر را بسیار خصوصیت [illegible] دماغ بارد و دوال [illegible] بسیار سود مند
و مشک همچنین ست و دبا [illegible] اغ و تقویت دماغ بسیار سود مند [illegible]
و دُرّاج و مرغ همچنین ست [illegible] ست و فاوانیا برای ازاله صرع مخصوص [illegible]
تا آنکه آویختن در گلو و نفوخ نماید [illegible] در گلوی طفل و کلان نهایت
ست برای صرع و اهلیلهٔ مربی برای [illegible] سود مند و آمله خشک و مربای آ[illegible]
همچنین لیکن در آمله تفریح قلب یا [illegible] بید مشبر و ملتیت و ثوم یعنی سیر و جدوار [illegible] دار [illegible]
و قرنفل برای تقویت دماغ و دفع امراض بارده دماغی مثل صرع و فالج [illegible] را تو لقه و بعضی برای [illegible] د منه
و صبر از ادویه مخصوصهٔ دماغ ست که تنقیهٔ دماغ بآن منحصر ست لهذا در ایارج فیقرا که جزو اعظم حب ایارج
داخل کردن صبر مقرر کرده اند اگرچه فقط از صبر هم تنقیهٔ دماغ می تواند شد لیکن دیگر اجزا که در حب ایارج
[illegible] معین فعل او هستند و شحم حنظل نیز خصوصیت دارد برای اخراج مادهٔ دماغ [illegible] معوطات
و نفوخات و عطوسات بسیار و بعضی از غرغره ها خصوصیت با امراض دماغ و بینی دارند دار شیشعان از [illegible]
متقدمین ست بندق هندی که آنرا ریٹها گویند از عطوسات مجربه است سعوط آن برای تنقیهٔ دماغ
و دفع شقیقه و صداع بارد مجرب خوردن انجیر با مغز بادام مصلح بدنهای ضعیف و زیاده کنندهٔ عقل
جوهر دماغ خوردن لوبان مقوی دماغ بارد و زیاده کنندهٔ قوت حافظه و دافع امراض بارده و مشتهی
و هاضم و [illegible] لوبان لطیف تر از ان و در تقویت باه نیز موثر خوردن برگ تنبول مقوی حافظه و فهم
و نشاط آرنده و مقوی معده و جگر و دل اطریفلات باقسامها مقوی دماغ و دافع نزلات اند خصوصاً
اطریفل استوخودوسی و اطریفل کشنیزی و اطریفل صغیر و خوردن اطریفل کبیر برای تقویت دماغ و معده
بارده نهایت سود مند معجون سیر و معجون فلاسفه و معجون [illegible] [illegible] مقل و جوارش جالینوس
برای امراض بارده دماغی مثل فالج و لقوه و غیره بعد تنقیه خوردن مفید و حب ایارج و حب [illegible] قوقا[illegible]

تنقیه دماغ از بلغم و سودا خصوص حب افتیمون برای اخراج سودا و مانع از حدوث
امراض سوداوی موثر [illegible] ایضا نجاح برای مالیخولیا و امراض سوداوی
افیمونی و برشعثا و خمیره جستجو [illegible] استعمال [illegible] اطریفلات برای دفع نزله [illegible]
[illegible] برای دفع نزله [illegible] زرآن [illegible] سیاه و [illegible]
ساخته حب ساخته استعمال
ازان ست و جامع فوائد
دیگر مفرحات برای تقویت
حتی که اطبا میگویند که [illegible]
[illegible] یکدیگر اند و اعتدال مزاج [illegible]
نیز برا[illegible] سوداوی و بلغمی دماغی و غیره آن موثر و برای دفع [illegible]
روغن قسط و روغن شونیز و روغن [illegible] و روغن شبت و روغن [illegible]
در عشه [illegible] در [illegible] مفاصل و دیگر [illegible] های بارد نیز سودمند
[illegible] تقویت دماغ و دفع امراض بارده دماغی موثر استعمال
[illegible] چشم و دافع [illegible] حرارت ست و استعمال [illegible] بالا

چشم
[illegible] که از ماده بلغم باشد بغایت سودمند و شب یمانی یعنی [illegible] بریان
و خام هر دو ضماد [illegible] بسیاری امراض چشم سودمند و رافع رمد چشم و مجلی و رافع سرخی چشم
و سیلان اشک و خارش چشم ست و نمک لاهوری نیز بغایت مجلی و قاطع ناخنه [illegible] چشم و دافع سیلان
اشک ست و سنگ بصری بغایت مقوی بصر ست و سرمه سیاه برای تقویت قوت باصره و حفظ قوت
و دفع [illegible] چشم بی مثل ست و آب پیاز با شهد آمیخته در چشم کشیدن بغایت جالی چشم و مقوی باصره
خوردن شلغم پخته و خام بغایت مقوی بصر ست و شستن سر [illegible] تقوی بصر ست خصوصا
و شناوری کردن [illegible] آب صاف و کشادن چشم در [illegible] قوت بصارت چشم مفید ست
[illegible] دخان و [illegible] تدید و کثرت نوم و غذای [illegible] و بسیار نمکین و نظر بسوی مشرقات
[illegible]

[illegible] شیاف وردی و [illegible] انضر و با سلیقون برای بیاض چشم و سلاق و ناخنه
[illegible] اف سماق برای جرب [illegible] دبنارجون و شیاف احمر حاد نیز [illegible] سبل و سلاق
[illegible] و غرب [illegible] ست شیاف مرارات برای نزول الما مخصوص قرحه
[illegible] ه نیم گرم اندازند و اگر [illegible] ان را در شیر تازه حل کرده در گوش اندازند [illegible]
[illegible] ضر افیون است و گوش [illegible] ده باشند و حافظ [illegible] ت گوش را باید که [illegible]
[illegible] بادام تلخ در گوش [illegible] ل و بابونه برای درد که [illegible] را [illegible]
[illegible] سامعه که از برودت باشد [illegible] سرکه که یک جزء در روغن [illegible]
[illegible] جزء و سرکه جوشانیده ساخته باشند [illegible] بد بوی مفسد روح [illegible]
[illegible] و حیوانی ست و بوییدن اشیای [illegible] روح ست سنونات با مراض
اسنان یعنی دندان و لثه تعلق دار [illegible] ن و لثه است خصوص مسواک [illegible]
پیلو و خلال دندان کردن و بعضی مسواک [illegible] میکنند برای استحکا [illegible] جلای
دندان و اخراج رطوبات نزله از چوب نیم مسواک میکنند و هر شب مالیدن روغن گل بر دندان یا روغن بابونه
حسب مزاج تا که چیزی بر دندان نچسپد بسیار سود مند و اگر هر شب نباشد بعد دو سه روز مالیده خواب کنند و یا در
بیداری هر روغن که باشد بر دندان بمالند بغایت دندان را [illegible] ف میکند هیچ چیز مثل او نیست [illegible] مالیدن
شهد یا شکر بر دندان برای جلای آن نیز سود مند لیکن مالیدن عسل با قدری نمک سوخته یا غیر سوخته بر دندان
برای جلا و تنقیه از چرک نیز بغایت سود مند قال الشیخ تدهین الاسنان کل لیلة یمنع [illegible]
و مالیدن سنون که سپاری چهالیه سوخته یک حصه و نمک از هر قسم که باشد ربع حصه باهم ساییده بر دندان مالند
بغایت صاف کننده دندان و مقوی لثه است مالیدن شب یمانی بریان تنها یا با قدری نمک [illegible] بریان
برای درد دندان و لثه بسیار مفید و سهاگه بسیار مالیدن همچنان مضمضه کردن با شیای مناسبه قابضه
مثل چهال کیکر تنها یا چهال درخت بر و پیپل که در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه سازند نیز برای درد
دندان و دیگر امراض آنها مفید و تریاق الاسنان برای درد دندان بغایت مفید در امراض حلق غرغره
با شیای مناسبه مثل برگ درخت توت و سپستان و کوکنار [illegible] برای درد گلو و دفع [illegible]
مفید و تخم کاهو و عناب و شربت بنفشه در امراض حلق بسیار سود مند و استعمال اشیای ترش مثل [illegible]

...امی و برای ... رم گلو ... رفای خشکی اصل السوس
...شه و گاوزبان برای ... خصوصیت دارد و استعمال ایشان
...ایت سودمند مانند ... عناب و استعمال ... برای ...
...ضرست و مطبوخ حلبه و ... درد سینه و ضیق
...نی تخم ... مفید و مجرب
...رای ... و درد سینه مجرب ... ت ...
...و عناب و ... ام و نزله و ذات الجنب
...منب و درد ... نمال قیروطیات بر سینه
... سوق بذر کتان و مطبوخ
...وا ... ن برای سرفه و ضیق النفس مخصوص و برای
...بی دفع اقسام سرفه و حب نزله برای دفع نزله مفید و حب غاریقون
...ی ... ده سینه ... و رفع مادهٔ ضیق النفس مؤثر و معجون قوقی برای ...
...جوارش جالینوس برای سرفهٔ مزمن مفید غاریقون و ... برای ...
...سرطان برای سل مفید ... قرص کهربا و قرص ...
...معال مفید ... و در ابتدای حدوث زکام ... استعمال
استعمال حابس ... چیزهای حابس زکام بسیار مضر اند از پیدا شدن زکام ...
دماغ میشود از حبس آن در ابتدا درد سر و دیگر امراض پیدا میشوند بعد سه چهار روز ... آن بنوشند
بنوشیدن مطبوخ اصل السوس و ... بهدانه و سبوس گندم و نبات و باید دانست که گل گاوزبان و گاوزبان
و ... آمله و صندل سفید و طباشیر و زعفران ... ابریشم و مروارید و کافور و تودری سرخ و سفید
...رق طلا و نقره و یاقوت و لعل و ... یت دارد و از مرکبات
...مربا صندل ... ت ... مبب و خمیره ... خمیره
...ن و خمیره ... سکما ... شیخ الرئیس بارد یاقوتی
...سبوس و ... دیبا و شیخ الرئیس باید که گوشت اگرچه غذای ... است

در علاج ضعف قلب دخل تمام دارد و مار اللحم غذائیست لطیف و مقوی دل و روح حیوانی ... و
و زیاده کننده خون و رافع ضعف و در ... تقویت هیچ چیز باین نمیرسد و گفته اند که ... را خاصیت
در منع تعفن اخلاط و تغیر لطرف کیفیت ردیه چنانکه گل سرخ را خصوصیت ست برای حفظ ... ه و مربای
ان ... گلقند از ان قاطعتر ست و لهذا ... گلقند تازه که در همون سال ساخته باشند ام
کرده اند و عناب نیز جو ... معده از مفردات مخصوص ست عود و مصطگی ...
پودینه طباشیر سنبل الطیب آ ... لایچی خرد و کلان زیره سیاه ... بادیان
جدوار سعد هلیله و هرچه مقوی ... ات مقویه معده هلیله مربی و گلقند و نوشدارو
و جوارش عود و جوارش آ ... لحدید که آن افنجبوش گویند برای ضعف
معده بسیار مجرب و معجون ... ... ورد معده مفید و جوارش شهریاران
و کمونی ملین برای قولنج و جوارش ... ری و جوارش خوزی برای ذرب و اسهال بلغمی و زرک سلیمان ...
در دمعده و گرانی و بهم رسانیدن اشتها مؤثر و در ورم معده و ... استعمال ... عنب الثعلب ... زبردق
لازم و در امراض جگر آب کاسنی ... برق نیز همراه وی یا اختصار بر آب کاسنی سبز برق کنند بشرطیکه همراه آن
سرفه نباشد و اگر سرفه باشد ادویه مصلح سرفه داخل کنند مثل اصل السوس شربت بنفشه وغیره و جوارش جالینوس
و سفوف ارسطو برای دفع ذرب و سقوط اشتها و دیگر ... ده مؤثر و حب کبریت برای هضم طعام
و اشتها مؤثر معجون دبیدالورد برای دفع صلابت معده و کبد و ضعف معده و جگر معمول ست و قرص گل
و قرص زرشک نیز در امراض معده مؤثر و شیره بادیان تنها یا با گاؤزبان مد برای گرانی و هضم طعام و بسیاری
امراض معده راسود مند و گلقند و سکنجبین در عرق بادیان حل ساخته نوشیدن برای اکثر امراض معده
عجیب الاثر و برای هیضه بهتر از سکنجبین و گلاب چیزی نیست بکرات و مرات نوشانند و جدوار و نارجیل
دریائی تنها تنها یا هر دو باهم در گلاب سوده قدری نوشیدن برای دفع هیضه و گرانی طعام مجرب ست
لیکن اگر برای گرانی استعمال کنند فقط جدوار بقدر یکماشه در گلاب سوده نیمگرم نموده بنوشند و برای دفع
گرانی و ثقل شکم و هیضه ... در معده بهتر از آب نمک نیست که آن ... قی کنند اگر دریکبار بخوبی صاف نشود
مکرر قی کنند و بعد قی سکنجبین ... عرق بادیان بنوشند و خواب ... و قتیکه اشتها صادق بخوبی نشود
چیزی نخورند و اگر بخورند مثل قلیه گوشت ساده با نان خمیر گندم یا کهچری مونگ بخورند و از ادویه مقویه

... سل الطیب هو ... مقوی ... گا ... شده از چینی اشنه طباشیر زرشک

... بار زردانه کاسنی بیخ کاسنی ریوند چینی زعفران ... مغسول غافث شیره ...

معجون بیدالور و برای استسقا و صلابت معده و جگر مخصوص و شربت دینار آب کوی ...

شربت بزوری حار و ...

... باشد ... و مربیع مجرب ...

ان گل و قرص

... بلبیر برای امراض جگر مخصوص ... و حب گز مازج و جوب

و انجیر منقوع ... و در امراض ... باره مثل یرقان

... مدرات حاره و بارده مثل بادیان و تخم خربزه

... وره علی و جو اکهار و تخم قرطم و خار خسک و نمک ترب و کاکنج

... کلیه و مثانه مثل سنگ و ریگ و درد گرده و مثانه و غیره مخصوص

... اخراج ریگ و شکستن سنگ گرده و مثانه خصوصیت دارد و از مرکبات معجون حجر الیهود و سفوف حجر الیهود

شربت بزوری بارد و حار معتدل برای سنگ گرده و مثانه و قرص کاکنج و بنادق البزور

... درات برای بر آوردن ماده ... نفع تمام دارد

... فالج و استسقا و وجع مفاصل و غیره حکم باستعمال مدرات

حاره مثل ماء الاصول ... کهنه نیز استعمال شربت بزوری مفید میشود و بجهت اخراج ماده

رقیق از عروق و در امراض امعا مثل اسهال و پیچش آنچه مخصوص است چهار تخم است یعنی

تخم ریحان و کنوچه و اسبغول و بارتنگ همه اینها بریان کرده و بر روغن گل چرب ساخته بلعاب خطمی

... خوردن و کوکنار ساییده خوردن یا صمغ و کوکنار هر دو را با هم آمیخته خوردن

بسیار مفید است ... ریحان و گوند ببول برابر هر دو را بریان ساخته سفوف ساخته

... آب بخورند ... اسهال و پیچش مجرب است لیکن از جمله واجبات است که حبس

... نکند که سده در ... و شناخت سده این است که از تخم ریحان یا اسبغول بروغن گل

... شب آب خورند اگر تخمها در براز بر آیند سده نیست و نیز اگر دو سه تخم املتاس

بر روغن چرب ساخته فرو برند و برون نیاید معلوم کنند که سده در حاست در نیصورت اشیای
زهر قاتل دارد ازین چیزها پرهیز کنند و اشیای ملیّنه مرلقه بکار برد مثل آنکه بکتوله ریشه خطمی را
با اندک دو سه تولچه مغز فلوس حل کرده روغن گاو تازه اضافه کرده بنوشند یا گلقند
و گاوزبان و برگ سنا جوشانیده بنوشند و گز انجبین حب الآس زرد و زهر مهره زرشک
کشنیز خشک بریان دانه الایچی بریان بادیان بریان پوست کوکنار بریان بیخ انجبار تخم خربزه بادام شیرین
گل ارمنی طباشیر کهربا گلنار هلیلهٔ سیاه بریان پوست
گیرد دم الاخوین بازوسند روس
مرکبات سفوف اطیین برای سیج و الو
مقلیا تا یعنی ترهٔ تیزک برای اسهال بلغ
و ترف الدم و نفث الدم مفید و از انجمله ادویهٔ مفرده و مرکبه مذکوره برای نفث الدم و سیلان
خون بواسیر و حیض نیز سودمند است و جوارش آملج برای قولنج و دفع قبض طبیعت و رفع
ریاح بواسیر و هضم طعام مفید و حب خبث الحدید و جوارش خبث الحدید برای حبس سیلان خون بواسیر مفید
و برای بواسیر مقل یعنی گوگل رسوت و هلیلهٔ سیاه و مغز تخم نیم و بکاین و ترب و پودینه مفید است و برای
رفع قبض منظور باشد مقل یا هلیلهٔ سیاه وقت شب خورند و تا که قبض نون منظور باشد تنها رسوت خورند
یا از رسوت و هلیلهٔ سیاه و مغز تخم نیم و تخم بکاین مساوی الوزن حب سازند بقدر نخود و بقدر سه شش عدد
با آب تازه بخورند و حب مقل برای بواسیر و رفع قبض طبیعت سودمند است و عامی لبوبات مثل مغز بادام و مغز چیل
و چلغوزه و پسته و بیضهٔ مرغ و کبوتر و مغز گنجشک و شیر گاو و گوشت گوسپند و مرغ و دماغ بره گوسپند و دیگر ادویه
باهیه مثل ثعلب مصری و شقاقل مصری و تودریمن و موصلی سیاه و سفید و همنین و ستاور و خولنجان و قرنفل
و دارچینی و زنجبیل و کنجد و جوز بوا و تخم گزر و ترب و شلغم مقوی باه و مولد منی است و از مرکبات معجون
لبوب کبیر و صغیر و معجون بزور و جوارش رعونی و معجون سقنقور و معجون فلاسفه و معجون بقراط و مفرح مسیحی برای
تقویت و تولید منی مخصوص و در مفاصل و نقرس و عرق النسا و غیره خوردن سورنجان با
آن خصوصیت دارد و حب سورنجان و حب صبر و معجون سورنجان و سفوف سورنجان و شربت بزوری
حار و بارد و دیگر مدرات حاره و بارده برای امراض مفاصل خصوصیت دارند و مطبوخ سورنجان و مطبوخ حلبه

[illegible] ما و روغن شبت و روغن قسط و روغن ناسورنجان و روغن بابونه و روغن سوم [illegible] و روغن

بهروزه و روغن دیودار و روغن شونیز برای درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و دیگر اوجاع بارده مجرب

و معتدله و قرص گل و شربت [illegible] ری حار و بارد و گلقند و سکنجبین با [illegible] ب کلان برای حمی

بلغمی [illegible] عباشیر و قرص کافور برای حمی [illegible] امرکب قرص

[illegible] سوده همراه تبرید [illegible] [illegible] بلغمی و شیره تخم کا

[illegible] ری مخصوص و شیره [illegible] مد و سکنجبین برای حمی مرکب

صفرا و بلغم بهترین ادویه است و اگر گا [illegible] ن و بادیان هر دو را شیره برآورده

[illegible] ل کرده بنوشانند [illegible] سند و نیز شیره بادیان و گلقند و اصل السوس

[illegible] ینه و [illegible] ی عنبی و شیره تخم کاسنی با سکنجبین برای تب صفراوی

[illegible] تمر هندی مقشر دو توله یا سه توله شب در آب خیسانیده اند [illegible]

[illegible] رده اسبغول [illegible] با سه اضافه کرده بنوشانند برای تب صفراوی نهایت

[illegible] ری تب بلغمی بسیار مفید و در امراض صفراوی و تبهای حاره استعمال

[illegible] فضلا [illegible] گفته اند و فوائد بیشمار از تفتیح سده و تسکین ثوران اخلاط و دفع

[illegible] ی له سرفه یا نزله یا بحیش یا پهال یا سج یا ورم

[illegible] بدل آن شربت نیلوفر یا شربت بنفشه استعمال کنند و نقوع

فواکه و نقوع حامض و نقوع مشمش و نقوع آلو و شربت تمر هندی و شربت آلو و مطبوخ فواکه و مطبوخ بنفشه و شربت

انار و مفرح بارد شیخ الرئیس و شربت صندل و خمیره صندل و ماء القرع و آب خیار و تربوز و آب کاسنی سبز و

همراه شیره تخم خیارین و سکنجبین و آب کاسنی مقطر برای امراض صفراوی و حمیات صفراوی و دموی

بسیار مفید و در امراض بلغمی و تبهای بلغمی استعمال ماء الاصول حار و ماء البزور حار و مطبوخ زوفا و مطبوخ

تین و عسل حلو یعنی مطبوخ حلو و [illegible] تب غار یقون و جوارش جالینوس و معجون جالینوس

[illegible] و حب حلتیت و خمیره ابریشم و خ [illegible] مفرح کبیر شیخ الرئیس مفید است و در امراض

دموی و حمیات دموی [illegible] ن شربت عناب و شربت آلو و تمر هندی و سکنجبین و آب

شاهتره سبز مروق تنها بر روی آتش ناریده و آب کاسنی سبز مروق تنها که بر روی آتش جوشانیده لطیف [illegible]

[illegible] خامه است که [illegible]

صاف نموده همراه سکنجبین یا شربت عناب بنوشند برای تصفیه خون بعدیل ست و دیگر مصفیات خون نیز
مثل شاهتره و سرپهوکه و صندل سرخ و هلیله سیاه و منڈی وغیره مفید ست و غلظ خون بیشتر از آمیزش
سودا بخون می باشد بجهت دفع غلظت ترشیها مفید ست و در امراض سوداوی و حمیات

سوداوی مار الجبن و سکنجبین افتیمون و مطبوخ افتیمون و حب افتیمون و حب لاجورد و معجون نجاح
و شربت گاوزبان و معجون چوب چینی و مفرح کبیر شیخ الرئیس و یاقوتی شیخ الرئیس و شربت چوب چینی و شربت عناب
و شربت ابریشم و اطریفل شاهتره و معجون گل معتدل ست و بعد تنقیه استعمال اینها بسیار نافع و باید که
در امراض حاره خصوص در تپهای حاره اول ابریده دهند نه روز یا چهار روز بعد ازان نقوع شروع سازند
نقوع خاکشی یا نقوع حلو یا نقوع فواکه یا نقوع بنفشه یا دیگر انواع ست عوارض و مطبوخ هرگز ندهند و در امراض باردہ
از ابتدا مطبوخ دهند و در حمیات باردہ شیرجات از ادویه مثل بادیان و سونیز و اصل السوس و انیسون
و گلقند وغیر آن بعد آن مطبوخ و شیر در گرما و در امراض حاره استعمال نقوعات و شربه باردہ و سکنجبین و سفوفات
و مفرحات باردہ کنند و در امراض باردہ و فصل سرما مطبوخات و معاجین حاره و مفرحات حاره استعمال نمایند
و نیست تدبیری در حمیات بهتر از اسهال باید دانست که جنس عالی برای حمی جنس ست حمی یومی و حمی غلظی و حمی
دقی مطابق محل تعلق حرارت غریبه که سه محل ست ارواح و اخلاط و اعضا اگر تعلق حرارت غریبه بارواح باشد
آنرا حمی یومی گویند و این تپ یکروز یا سه روز میماند و اگر تعلق حرارت باخلاط ست که آنرا تعفن گرداند یا گرم
کند بدون تعفن آنرا حمی غلظی گویند و اگر حرارت باعضا ست آنرا حمی دقی گویند بدانکه از مرضهائیکه کثیر الوقوع
ست حمیات و اورام ست و وقوع حمیات نسبت تمامی امراض کثیر الوقوع ست زیرا که تپ اصلی فی نفسه
بی تبعیت مرض کثیر الوقوع ست چنانکه از تعفن صفرا و بلغم و سودا و جوش خون حادث میشود و از آمیزش
این اخلاط با دیگری بسیاری اقسام حمیات مرکب پیدا میشوند و با بسیاری امراض با تبعیت امراض دیگر نیز
حادث میشود مثل سرسام و لیثرغس و خناق و ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و شوصه و برسام
و ورم معده و ورم جگر و ورم کلیه و ورم مثانه و ورم امعاء و ورم مری و ورم طحال و ورم رحم و مقعد
وغیر آن و باجمال این امراض مذکوره تپ لازم همراه می باشد از جهت ورم اعضای مذکوره و حمی همراه این
امراض حمی عارضی و تبعی ست و تابع ورم اعضای مذکوره است و اعظم علاج اینچنین حمیات تبعی ورمی فصد
قیفال یا باسلیق ست و تضمید کردن موضع متورم و استعمال نقوعات یا مطبوخات حسب سبب و عوارض چنانچه

در [illegible] علاج هر یک بجای وی مرقوم ست و ساکن میشود این حمیات یعنی هرگاه ساکن شود حرارت آن
ورم و آب [illegible] بالثعلب سبز مروق در اورام احشا و اعضای باطنی خواه حار باشد خواه بارد از جمله مجربات ست
و اگر مناسب دانند همراه آب مکوی سبز آب کاسنی سبز مروق نیز شامل کنند در صورتی که حرارت در مزاج دانند
و نوشیدن عرق عنب الثعلب کشیده و استعمال عنب الثعلب در تبرید و لعوقات و مطبوخات و ضمادات نیز نافع و گاهی
بسبب ورم اعضای ظاهری نیز تب لاحق میشود مثل [illegible] بثورات و [illegible] یای یا جای دیگر که در خارج
بدن پیدا شود و مثل ضربه و سقطه و ورم لثه و ورم [illegible] ورم پس گوش و ورم خصیه و ورم چشم و غیر آن
[illegible] بسیار ست و از حرکات [illegible] و کثرت اکل و جوع و کثرت بیداری
[illegible] نشستن در [illegible] اب حمی یومی حادث میشود قال الاطبا
[illegible] اعضا را [illegible] انست که در حمیات و در امراضی که با تپ باشند
[illegible] یعنی [illegible] که ضرورت قوی داعی شود و مرض در هیجان باشد و حفظ
[illegible] و در روز چهارم [illegible] مسهل کنند و روزهای مسهل که معمول طبای زمانه حال ست
[illegible] روزهای مرقومه مسهل دادن مقرر کرده اند روز هفتم ست و روز دهم و روز دوازدهم
و روز هجدهم و نوزدهم نیز و روز بست و دوم و روز بست و پنجم و بست و هشتم و روز سیم و روز سی و دوم و سی و پنجم
و روز سی و هشتم و روز سی و نهم ایام بحران که در ان مسهل و فصد منع ست روز سوم و چهارم
و هفتم [illegible] و چهاردهم و پانزدهم و هفدهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم باید [illegible] انست که در امراضی که معالج محتاج بکمال حذاقت و هوشیاری ست امراض
حاده اند خصوص تپهای حاده و امراضی که با تپ می باشند مثل سرسام و ذات الجنب و ورم معده و ورم جگر کمال
احتیاط و هوشیاری لازم ست و در معالجه اسهال نیز هوشیاری بلیغ باید زیرا که انواع اسهال کثیر اند تفرقه
و تمیز میان هر یک از علامات و اسباب مشکل میشود و نیز اگر یکبارگی حبس کنند نفخ شکم پیدا کند و دیگر فساد
لاحق میشود و همچنین علاج حمیات نیز مشکل ست زیرا که اقسام وی بسیار اند امتیاز در میان جنس و نوع و قسم
وی مشکل حاصل میشود گفته اند که بحران [illegible] واقع میشود در اکثر مگر در حمیات یا در امراضی که بدون تپ نمی باشند
مثل سرسام و خناق و غیره چنانکه گذشت و نیز گفته اند که بحران نمیشود مگر در امراض مادی و هر خلط که متعفن شود
تپ او را لازم ست و تعفن را حرارت غریبه لازم و قولهم هذا متعفن الا اذا كان كل متعفن الا فلا [illegible]

فَهٰذَا اِبْنٌ زَيْدٌ مَحْمُومٌ وهر گاه تب باشد و راتعفن اخلاط ضرور نیست زیراکه در بسیاری از اقسام حمی یومی مثل تخمی و غمی
و تعبی عفن اخلاط نیست با وجود یکه حمی عارضی موجود ست خطر هلاکت مریض در امراض حاده بیشتر ست از امراض بارده
و خطر زیاده در امراض حاده تا چهارده روز ست و در غایت حدت تا سابوع اول ست و در بعضی تا ربوع اول یعنی تا بیست
روز کما افصح بحارین امراض حاده است و خطر هلاکت مریض در ابتدا و تزاید مرض ست و در انتها خطر نیست و مرضی
که چهل روز بران گذرد و آن ۱۲ از مزمنات میشمارند بلکه مزمنه بعضی بعد چهل روز بحران نباشد و اکثر ماده امراض مزمنه
سردی باشد بلغم صرف یا مخلوط بقدری صفرا یا سودای صرف یا مخلوط بابلغم و در امراض حاره کثرت استعمال تبریدات
ماده را محتاج بهم میرساند یا استحاله ببلغم می نماید غذا در امراض حاره ماء الشعیر و دال مونگ کهچری مونگ و خشکه برنج
و کدوی دراز و توری و ساگ پالک و خرفه که بهم انار و سیب به و کشمش دوغ و آب مطبوخ برنج که آنرا در هند
پیچ گویند و مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو بریان کرده و ترشی انار دانه یا ... خورانیدن
یا شیره از بهاگرفته و قدری برنج باریک کرده دران ... پرده حل
فیرینی پخته بخورانند و یا انار دانه و قدری کشمش یا قدری آب ... هذا است
برای امراض حاره چنانکه منضج اخلاط و مستفرغ آن و منقی معده ... ست و اختلاف هست در وزن آب
بعضی چهارده چند جو وزن آب نوشته اند و عند البعض بیست چند و مختار شیخ الرئیس همین ست و غذا در امراض بارده
آب نخود گوشت و ماء اللحم و پلاو کم روغن ملایم و زردی بیضه نیمبرشت و عسل و مویز منقی و انجیر و مغز تخم خربزه بریان
کرده قدری نمک و فلفل گرد بران پاشیده و خورانیدن خرما یا مویز منقی بر روی آتش گرم کرده قدری برنج سیاه
پاشیده بخورند یا مویز منقی در قدری آب پاشیده بلیسند و هرگاه تب باشد از ... لحوم و روغن پرهیز بلیغ سازند
بدانکه در امراض جلدیه و اطرافیه مثل دست و پا و اعضای بعیده از معده مثل چشم و گوش طلا و ضماد و مالش و غسل و تعریق
بحمام بعد تنقیه مفید تر میشود از دوای خوردنی زیراکه اثر دوای خوردنی بعد کسر و انکسار از قوای بدنی میرسد و اثر دوای
خارجی بمجرد ملاقات بدون کسر و انکسار قوت زود تر ظاهر میشود و استعمال مطبوخ سبک تر و لطیف تر از حبوبات و سفوفات
ست بجهت آنکه آتش نزع میکند از اجرام ادویه کیفیات و قوای آنها را بآب و آب جوهر لطیف ست بر میدارد
اینها را العروق و اوعیه پس تصرف می کند در اعضا و اخلاط و رجوع میکند از اوعیه در زمان قلیل و باقی نمی ماند از دوا با
در بدن بعد عمل آن چیزیکه موجب اعمال ردیه باشد مثل کرب و عطش و غثیان و غیره لازمه جرم دوات و نیز آسانست تناول مطبوخات
از اجرام آن و سریع ست از روی اسهال و اکثر ست از روی تلیین و غسل و جلا جهت ماییت و قدر آب و اکثر مطبوخات بمقداری

[illegible]

که بعد جذب [illegible] رباع یعنی حصه ربع باقی ماند یعنی باشد ربع باقی مانده باشد و تجاوز از مقدار که مقدار شارب تحمل آن نقدر آن از الال در صحت و وقت عطش میکرد تا ثقل نشود به معده و معده آنرا قذف نکند و صاحب شفاء الاسقام گفته که زیاده از یک رطل نشاید و باید که ثقل دوا ها را نزدیک غلیان بالند و صاف نموده بنوشند زیرا که نزدیک سرد شدن مطبوخ ثقل دوی باز جذب میکنند قوای خود را پس ضعیف میشود و عمل آن و نیز شرط است که مطبوخ را با آتش نرم جوش دهند زیرا که آتش تیز اقتصار میکند به جدا کردن قوای ادویه و اخراج آن از اجرام ادویه در آب بلکه حرارت میدهد آن قوت متحلله را از آب جانب هوا و باقی نمی ماند مگر آب خالی از قوت مطلوبه و نیز احسن آنکه پیش از طبخ اجرام مطبوخ را چهار پاس [illegible] آب [illegible] ده بدارند و چیزهای صلب باشند همانکوفته داخل کنند و مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت اجوش نم دهند کم [illegible] حل کنند و افتیمون را در پارچه بسته در آخر جوش اندازند

قسم د[illegible] [illegible] ادویه که عمل آن

کلی خشک [illegible] یا مع امراض حاره مثلا بیان آن کرده میشود

ادویه مشترک النفع در [illegible] کاسنی تخم خیارین تخم کاهو لعاب اسغول یا تخم آن سالم بغیر کوفتن و لعاب بهدانه و مغز تخم کدوی دراز و مغز تخم تربز و کشنیز خشک هرچه خواهند از سه چهار ازین اجزا شیره گرفته تبرید بنوشند یا ازین اجزا با اضافه قدری کافور قرصها سازند و در قرصها حسب حاجت بنسلوچن و زرشک و شیرخشت و گل سرخ و صمغ عربی و صندل سفید و کهربا اضافه نموده میشود و یا از اجزای مذکوره سفوف یا مفرح ملیار سازند و یا ازین اجزا که نوشته میشود لقوعه سازند بنفشه نیلوفر گاوزبان آلو بخارا تمرهندی عناب تخم خطمی تخم خبازی سپستان عنب الثعلب گل سرخ شاهتره تخم کاسنی تخم خیارین بهدانه گل یا هرچه طبیب اناگی و بیشی حسب حاجت و وقت تجویز نماید باضافه سکنجبین یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا گلقند بنوشانند و از مرکبات عامة النفع در امراض حاره سکنجبین و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت تمرهندی و شربت انار و شربت صندل و شربت لیمو و مفرح بارد شیخ الرئیس و مفرح دلکشا و دوا المسک بارد و یاقوتی بارد و عرقیات بارده مثل عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق شاهتره و عرق گاوزبان و دیگر سفرجهای بارده و آب کاسنی سبز مروق همراه شیره تخم خیارین یا سکنجبین و ماء القرع و ماء خیار و دوغ و ماء الجبن و در

امراض بارده بادیان انیسون [illegible] الائجی کلان زیره سیاه تخم کشوث گلقند در آب شیره برآورده بنوشند و یا ازین اجزا که نوشته میشود مطبوخ سازند بادیان اسطوخودوس انجیر پرسیاوشان اصل السوس مویز منقی زوفا بیخ بادیان بیخ کاسنی انیسون تخم کشوث فقاح اذخر بادرنجبویه پوست بیخ کبر اجود سنبل الطیب گل سرخ دارچینی

وزنقل عطکی بودینه دانه الایچی عود وغرق برگ سنا بوست فسوت ازین اجزا حسب حاجت و وقت هرچه مناسب دانند جوشانیده مالیده صاف نموده گلقند یا شربت معمول یا شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند و یا ازین اجزا که نوشته شود سفوف یا معجون سازند عطکی دارچینی دانه الایچی قرنفل جوز بوا فلفل گرد فلفل دراز زنجبیل شیطرج برگ سیاه سنبل الطیب سناد زرنب درنجان کبابه چینی عاقرقرحا عود زعفران جدوار نانخواه تخم کرفس و از مرکبات عامة النفع در امراض مادی معجون فلاسفه وجوارش جالینوس و معجون ذاراقی و دواء المسک حار و دواء السنه و معجون سیر و سفوف اسطوخودوس و ماء الاصول و ماء البزور حار و مطبوخ زوفا و مغلی حلو و معجون جالینوس و نوشدارو سادہ و خمیرہ عنبر و مفرح کبیر شیخ الرئیس و یاقوتی شیخ الرئیس و معجون و خمیرہ ابریشم و شربت ابریشم و مفرحات حاره و دیگر عرقیات حاره است مثل عرق بادیان و عرق اذخر و عرق بادرنجبویه و عرق الایچی و عرق دارچینی و عرق اجوائن و عرق گندهک و عطر دارچینی و قی کردن برای امراض معده و سینه بالعموم و برای امراض گرده و مثانه مانند درد گرده و مثانه و درد قولنج و دفع حصاة اینها بالخصوص مفید قال القرشی القی یجذب من تحت و الاسهال من فوق هذا فی الامر الاکثر و اسهال برای اکثر امراض امتلائی بلکه جمیع امراض مادی را مفید خواه ماده در دماغ باشد و خواه در معده و جگر و خواه در مفاصل و خواه در تمام بدن زیرا که استیصال و قلع اصل ماده علت می نماید و خلاصه امتلاست و شفای سایر امراض بالضد حاصل میشود و فصد برای امراض دموی و صفراوی بالخصوص مفید است و تبعا هر چهار خلط در فصد بیرون می آیند و از جهت فصد را استفراغ کلی گفته اند و حجامت و زلو و دکان را بجای فصد گفته است و جذب زلو از حجامت قوی بود و حجامت را بعد شصت سال منع کرده اند و حجامت بی شرط در پایها زیر قدم و زیر ساق جهت جذب ماده و بخار از دماغ بسیار سودمند و فصد که در حدوث آلام و اوجاع کشایند باید که در ذات الجنب وغیره در حدوث آلام و اوجاع از سر تا کمر در ابتدا یعنی تا سه روز از جانب مخالف وجع کشایند و بعد سه روز از جانب موافق کشایند و نقل ماده که بطرف خلاف کنند در قطر عرض نقل میکنند مثل آنکه ماده دست راست بدست چپ نقل کنند یا در طول نقل میکنند مثل آنکه ماده دست راست را بپای راست نقل کنند و این افضل است از آنکه بدست چپ نقل کنند و فصد در سن کم از چهارده ساله جائز نیست و فصد سر ارو که مقابل نر انگشت است و در جانب بیرون ذراع برای جمیع امراض سر مفید و سر و روی و گردن پاک کند و فصد سرارو دی رقیفال گویند همه امراض بالای گردن را و در علل دماغ و چشم و کام و زبان سودمند فصد اکحل یعنی هفت اندام که در میان ذراع مقابل انگشت سبابه است یعنی انگشت شهادت جمیع علتهای بدن را سودمند است و فصد باسلیق که مقابل انگشت وسطی در طرف ذراع

جانب اندرونی واقع است بسیار ببای فروتر از گردن امراض احشا و طحال را سودمند است و حبل الذراع که بر مفصل
دست میکشایند حکم قیفال دارد و ابطی که از شعبه باسلیق برابر خنصر واقع است علتهای احشا و امراض سفلی را نافع حکم
باسلیق دارد و اسیلم که رگیست مابین خنصر و بنصر دست کشایند فصد اسیلم از دست راست اوجاع کبد را
و از دست چپ اوجاع طحال را و بالتبع هر واحد هر واحد ازین یعنی از هر طرف که باشد برای شش و بایه مجاور است
مر کبد و طحال را نافع است و در فصد اسیلم ساعد را باید بست و دست اندر آب گرم باید نهاد و ازین رگ خون
قدری بگیرند که بیشتر خون ازین رگ از دل و جگر می آید و صافن که آن رگیست بزرگ بر جانب اندرون کعب
و فصد صافن ادرار طمث می کند بقوت و تفتیح افواه بواسیر نماید و قائم مقام منافع فصد عرق النسا است در
وجع عرق النسا و جهت خارش ران و خصیه و قضیب و قروح اینها اثر تمام دارد و اماله ماده کند از اعضای که تحت
کبد واقع اند عرق النسا رگیست که از جانب بیرون پای تا کعب آمده است بیشتر بر پشت پای
میان خنصر و بنصر پای نیز رسد نفع فصد او در وجع عرق النسا فزون تر از صافن است بمراتب و در دیگر امور
قریب بصافن است و برای نقرس نیز بغایت سودمند است فصد او متصل شتالنگ میکشایند اگر اسفل
شتالنگ نیز یافته نشود شعبه او که میان خنصر و بنصر است باید زد و صاحب ذخیره بر آن است که اگر این شعبه یافته نشود
مابین خنصر و بنصر فصد او بهتر است زیرا که مصئون از خطا است مابض و آن رگیست در باطن زانو حکمش حکم
صافن است ولیکن در ادرار طمث و اوجاع مقعد و بواسیر سود دارد و صاحب قولنج و اسهال و ذرب و صاحب
زکام و نزله و نحیف و لاغر و حامله و صاحب حمیات مزمنه را فصد نباید کرد و در موسم سخت سرما کسی را که معده و جگر
ضعیف باشد و در روز حرکت مرض یعنی روز بحران فصد نباید کرد و باید که فصد اول روز بر نهار کنند اگر فصد اختیاری
باشد و بعد فصد خواب نکنند متصلا که در اکثر کسل اعضا می آرد و ادنی فصل در فصد و خواب دو پاس است و بسیار
باشد که عقب فصد یا اسهال وجعی در جگر پدید آید بسبب توقف ماده اندر وی عند هبوط کما فی الاسهال یا عند صعود کما
فی الفصد و علاج این درد شرب آب گرم است و هو اقلعه بالغسل و التحلیل و ایضا بسیار باشد که بعد اسهال حمی پدید
آید یا دیگر امراض دمویه بسبب حرارت دوا هیجان در خون افتد و تب آرد علاج آن فصد است و باشد که بعد
فصد بسوی تبرید قوی چون قرص کافور و امثال آن حاجت افتد و ایضا بسیار باشد پس از اسهال فواق
پدید آید تدبیر او آنکه اسبغول در روغن گل و آب سرد خوب مخلوط کنند و بنوشانند و باشد که بعد اسهال سوزش
و حرارت در معده پدید آید لعاب بیدانه و اسبغول بروغن گل یا روغن بادام بهم زده بنوشانند که مزیل آنست

بدانکه سبب نزدیک اطبا آن چیزست که باشد اول پس واجب شود ازان سبب حالتی از احوال بدن انسان یعنی صحت یا مرض یا ثبات آن تا حفظ صحت ازان حاصل شود و برای هر واحد از صحت و مرض سه سبب اند برای آنکه نزدیک اطبا اسباب منحصر در سه قسمست یکی ازان بادی ست و او آنست که بدنی بنا شد بلکه از خارج بدان پیدا شود مانند حرارت شمس و برودت هوا و غضب دوم آنکه بدنی باشد و آن اگر حالت را بغیر واسطه واجب کند مانند وجوب عفونت حمی را پس آن را سبب اصلی گویند سوم آنکه همان سبب بدنی اگر واجب کند حالت را بواسطه مانند امتلا که واجب کند حمی عفنیه را زیرا که امتلا سبب تعفنست و عفونت سبب حمی ست پس این سبب سابقی گویند و سبب بدنی بحسب استقرا منحصر در سه چیزست خلطی و مزاجی و ترکیبی صاحب ترویج فرماید سبب نزدیک اطبا آنست که واجب شود ازان یکی از سه حال که صحت و مرض و حالت ثالثه که نزدیک عالینوس ست پیشتر گفته چیزی که خارج از طبیعت ست اگر فاعل ست فقط آن سبب ست و اگر مفعول ست فقط آن عرض ست و اگر فاعل و مفعول هر دو ست پس آن مرض ست و انحصار شش خارج از طبیعت در سه چیز مذکور برای آنست که اعتدال طبعی که در بدن انسان صحیح موجود ست در سه چیز میشود در اخلاط و اعضا و اعضا و هر واحد ازین ثلاثه هرگاه متغیر شود از حالت طبعی خود پیدا شود ازان سبب یا مرض یا عرض پس اخلاط هرگاه متغیر شوند پیدا شود ازان اسباب و اعضا هرگاه متغیر شوند پیدا شوند ازان امراض و افعال هرگاه متغیر شوند پیدا شوند ازان اعراض و هرگاه چنین باشد منحصر شد انچه خارج از اعتدال ست در سبب و مرض و عرض و اسباب را علاج کرده شود بقلع و قطع آن و اعراض تداوی کرده شود بقطع اسباب آن و امراض تدارک کرده شوند اگر در حد پیدا شدن ست که هنوز پیدا نشده باشد بقطع اسباب فاعلهٔ آن نیز تقدم بالحفظ کرده شود و هرگاه آن مرض پیدا شد و مستحکم شد پس علاج آن بالضد ست علی الاطلاق و اگر چنین ست که اندکی پیدا شد و دیگر پیدا شدنی ست پس علاج کرده شود انچه حاصل شد بضد آن و انچه در طریق حصول و پیدا شدن ست بقطع اسباب فاعل آن قال بقراط الضد شفاء الضد و علاج ضد باضد وی از روی تجربه و قیاس مفید یقین ست چنانچه بالبداهه ظاهرست که آتش آب را میکشد و الطفا می کند و آب را آتش میسوزاند و علی هذا القیاس پس و باید دانست که علاج موقوف ست بر تشخیص مرض و دانستن اسم و سبب آن از علامات مخصوصه هر مرض چنانکه در رعایت مزاج و خواص ادویه مفرده وابسته ست بر دانستن اسم آن و دانستن زبان هندی مشهور این دیار و علاج نزدیک جمهور اطبا منحصر در سه چیزست یکی اعمال ید مانند فصد و حجامت و کی و خیاطت و بط یعنی شگافتن و جبر

یعنی بستن استخوان شکسته و رد کردن و برابر کردن استخوان برآمده از موضع خویش دوم تدبیر یعنی تصرف در اسباب ستهٔ ضروریه که حکم آن مانند حکم دواست مثلاً هرگاه وارد کرده شود بر بدن المعنی غذائی که پیدا شود از آن خون کثیر و صفرا مانند خوراندن لحم و شیر مثلاً پس حکم آن مانند حکم دواست که مثل معجون فلاسفه یا بخبیل و دیگر اشیای حاره خورانیده شود حاصل آنکه غذا در احداث کیفیات اربعه حکم مثل دواست همچنین مثلاً شخصی غذای بسیار خورده او را گرسنه باید داشت و یا مثلاً شخصی در تابش آفتاب سیر کرده و حرارت در مزاج پیدا کرده او را در جای سرد استراحت باید فرمود و علی هذا سوم علاج بدو او آن رابعه قوانین ست یکی اختیار کردن دوای حار یا بارد یا رطب یا یابس او اختیار کردن کیفیت دوا حاصل میشود بعد معرفت نوع مرض تا که علاج بالضد کند مثلاً صداع بارد که تحت مطلق صداع داخل ست هرگاه معلوم شد مرض که از برودت ست برای او دوای حار تجویز کنند دوم از قوانین علاج اختیار وزن دوا ست و درجهٔ کیفیت دوا مثلاً یلدرم باید داد یا دو درم و از درجهٔ اولی اختیار باید کرد یا از درجهٔ ثانی وغیره آن و این هر دو از ده حاصل میشود باندازهٔ صناعی که بعد از تجربه بهم میرسد از رعایت ده چیز شناختن طبیعت مخصوص و مقدار مرض و جنس و شخص و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و سخنه و اطبا در قوانین عشره است تفسار تدبیر سالف را بیان نکرده اند حال آنکه استفسار تدبیر سالف از جملهٔ ضروریات ست بجهت آنکه مشهور و معروف شده است ملاحظه کردن قارورهٔ نبض و زبان و استفسار تدبیر سالف در امر معالجه و بدانکه معرفت طبیعت عضو متضمن امور اربعه ست مزاج عضو و خلقت عضو و وضع عضو و قوت عضو را اما مزاج عضو پس هرگاه شناخته شد مزاج طبعی آن عضو و شناخته شد مزاج مرض عارضی پس دریافت خواهد شد که چه قدر از مزاج صحیح طبعی بعید شد پس اختیار کنم دوا بمقابلهٔ آن تا رد کند مزاج طبعی مثلاً هرگاه باشد مزاج طبعی آن عضو بارد و مانند مزاج دماغ و عارض شد دماغ را مرض حار پس تحقیق بعید شد از مزاج صحیح طبعی بعد کثیر پس محتاج خواهد شد بطرف تبرید کثیر و اگر مزاج طبعی آن عضو حار باشد مانند قلب و عارض شد آن را مرض حار کفایت میکند در آن تبرید اندک و اما خلقت عضو پس بعضی از اعضا هستند که قناعت میکنند بدوای ضعیف بحسب الوضع و درجه بسبب تخلخل مانند ریه یا بسبب آنکه او را تجویف ست و بعضی از اعضا هستند که اینچنین نیستند یعنی آنرا تجویف نیست یا تخلخل نیست بلکه متراز ست مثل کلیه پس محتاج میشود بدوای قوی و اما وضع عضو پس عضو قریب مانند معده کفایت میکند او را ازدوا بقدر آنکه قابا بعلت کند و عضو بعید مانند اطراف محتاج میشود بطرف دوا قوی تر از آن و اما قوت عضو پس عضو ذکی حس و شریف در تدبیر حساب کرده میشود نزدیک معالجه انیها بدوای قوی نیز حساب کرده نشود بطرف تبرید مفرط و نیز تحلیل کرده نشود مواد این اعضا بغیر دوا قوی

قابضه لطیفه تا که ادویه طیبه قوت این عضو را نگاه دارند و نیز وارد کرده نشود برین اعضا دوائی که آن کیفیت
مخالفه سمیه باشد و نیز مواد این اعضا دفعةً تحلیل کرده نشود و اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت می کند
آنرا دوای ضعیف لامحاله و مرض قوی محتاج میشود بدوای قوی و باقی امور عشره ظاهر اند و سوم از قوانین
علاج مداوا شناختن اوقات مرض است باینکه مرض در کدام وقت است از اوقات اربعه مرض از ابتدا و تزاید و انتها
و انحطاط مثلا اگر باشد ورم در ابتدا استعمال روادعات کنند و اگر در انتها باشد استعمال محللات کنند و در میان این دو
یعنی در تزاید امتزاج رادع با محللات کنند و در انحطاط اختصار کنند بر محللات صرفه همچنین اگر مرض حاد در ابتدا باشد
تلطیف تدبیر کنند تلطیف معتدل و اگر باشد مرض حاد در انتها نهایت جهد کنند در تلطیف و اگر باشد مرض مزمن
نهایت تلطیف در ابتدا نکنند بلکه تلطیف کنند تلطیف معتدل نزدیک انتها و بسیاری امراض مزمنه را سوای
حمیات تحلیل میکند آنرا تلطیف تدبیر و ایضا اگر باشد مرض کثیر الماده باید استفراغ ماده کنند در ابتدا و انتظار نضج
نکنند و اگر باشد ماده آن معتدل در هیجان نضج ماده کنند بسبب استفراغ ماده کنند قال القدماء النبض رسول
لا یکذب و منادٍ اخرس لا یسمع و النبض یخبر عن حال القلب و ما هو علیه من الکیفیات الاربع و القوة و ا
نحوها کما یخبر البول عن حال الکبد و ما هو علیها مع کثیر من احوال الکلیة و المثانة و کهول یستدل به علی احوال
آلات الغذاء خصوصا الکبد دلالة اولیة و علی باقی الاعضاء دلالة ثانیة قالوا ان النبض و القارورة کالمنهیین الاخریین
قال جالینوس و کذا قال الشیخ الطبیعة کالمدعی و العلة کالخصم و العلامات کالشهود و النبض و القارورة
کالبینة و یوم البحران کیوم القضاء و الفصل و المریض کالمتوکل و الطبیب کالقاضی مَئِنّة بالفتح و کسر همزه و تشدید
نون جای تعیین و ثبوت چیزی یعنی سند و دستاویز از منتخب اللغات و قال الشیخ و یعلم ان الدلالة
الاولیة للبول هی علی الکبد و مسالک المائیة و علی احوال العروق و بتوسطها یدل علی امراض اخری
واصح الدلائل ما یدل به علی حال الکبد و خصوصا علی حال حدبتها و باید دانست که امراضی که دران خطر باشد
و ایمن نباشند دران از فوت قوت بسبب تاخیر علاج پس واجب است شروع دران بعلاج قوی و مرضی که دران
خطر نباشد شروع کنند در علاج آن از علاج ضعیف پس تر بتدریج بطرف قوی رجوع کنند اگر علاج ضعیف کافی نباشد
و برای هر بدن بلکه برای هر عضو از بدن بلکه برای عضو واحد در وقتی دون وقتی خاصیتی در نفع حال است از دوای
واحد سوای دوای دیگر **و از جمله قوانین واجب الحفظ** این است که ترک کنند معالجات قویه در فصول قویه
و حسب مقدور از اسهال قوی و کی و بط و قی در صیف و شتا پرهیز کنند قال صاحب مختار بن ... ینبغی ان ...

اوقات المرض فانه اذا کان المرض فی ابتداء وکان حار اللطف التدبیر واذا کان فی ابتداء المرض مزمنا غلظ
التدبیر قال الشیخ ومن الامور الهی یحتاج فی علاجها الی نظر دقیق ان یجتمع فی مرض واحد استحقاقان متضادان
فیثبت المرض مثلا تبریدا وسببه تسخینا مثل ما یقتضی الحمی تبریدا والدم الذی تکون سببا للحمی تسخینا او بالعکس
وکذلک ان یستحق المرض تسخینا وعرضه تبریدا مثل المستحق مادة القولنج تسخینا وتقطیعا والمستحق شدة وجعه تبریدا وتحدیرا
او بالعکس قال الشیخ وکذا قال الشیخ واز جمله علاج جدید مشترک برای اکثر امراض ست ملاقات کسیکه خوش
ومسرور شود مریض بآن و ملازمت کسیکه حیا کند مریض از آن و ملازمت کسیکه انسیت ومحبت دارد بآن وهمچنین
شمیدن بویهای خوش و آواز خوش از قسم غناء و انتقال کردن از هوا بطرف هوای دیگر و از مسکن بمسکن دیگر و از
شهر بشهر دیگر و هرگاه بامرض وجع جمع شود واجب ست که اول تسکین وجع سازند بعد ازان بمعالجه سبب
پردازند وهمچنین هرگاه عرض رنج بسیار دهد بمداوای آن پردازند مانند قولنج که اول بتسکین وجع آن پردازند
بعد ازان علاج سده کنند و چون چند امراض مجتمع شوند باید که ملاحظه کنند که اصلی کدام ست وتبع وی کدام
پس علاج اصل مرض کنند ورعایت عرض نیز ملحوظ دارند مثل حمی وصداع که صداع عرض حمی ست ونیز چون چند
امراض مجتمع شوند باید که بمعالجه مرضیکه دران یکی از سه شرط باشد مشغول شوند یکی آنکه صحت یافتن دوم موقوف
باشد بر صحت یافتن اول مانند ورم وقرحه هرگاه هر دو جمع شوند پس باید که اول علاج ورم کنند تا که زائل شود سوء
مزاج که سبب ورم ست وبدون زائل شدن سوء مزاج بشدن ورم غیر ممکن وبغیر دفع شدن ورم بشدن
قرحه دشوار زیرا که ورم بسبب سوء مزاج وعدم اعتدال مانع ست از تصرف غذا و گردانیدن آنرا جزو عضو و هرگاه
غذا جزو عضو نشود چگونه التیام پذیرد دوم آنکه یکی از دو مرض سبب دیگرے باشد مانند سده که باعث حمی
باشد پس باید که باز اله سبب که سده ست اول مشغول شوند مانند سنگجبین و باک نیست باستعمال مسخنات برای تفتیح
سده مانند راوند و تخم کرفس و مانند سل که معالجه آن بحفظ قوت اول باید کرد واز حمی وقیه خطر نباید کرد زیرا که محال
ست که دفع شود حمی و سبب آن باقی و موجود باشد وعلاج سبب حمی وقیه تجفیف ست زیرا که علاج جمیع قروح تجفیف
ست وتجفیف مضر حمی ست سوم آنکه یکی ازان اهم باشد از دیگرے مانند جاذوم برص مثل سونوخس
وفالج پس باید که بعلاج سونوخس متطفیه وفصد مشغول شوند واز رعایت دیگر نیز غافل نباشند وهرگاه مرض
وعرض جمع شوند اول بعلاج مرض مشغول شوند مانند حمی صفراویه وصداع پس بعلاج حمی مشغول شوند که صداع
نیز دفع خواهد شد مگر وقتی که عرض رنج بسیار دهد چنانکه خوانیده میشود مخدرات مانند فلونیا و برشعثا و جمع

قولنج شدید بستر علاج سده که اصل مرض ست مشغول شوند و هرگاه اشتباه شود که این مرض حارست یا بارد بدین طریق
که قاروره رنگین باشد مائل بحمرت یا صفرت دلالت کند بر حرارت و با وجود آن نبض بطی باشد پس باید که با شیای معتدله
مثل سکنجبین و گاوزبان اقتصار کنند یا با شیای حاره که شدید الحرارة نباشند امتحان کنند اگر مرض بارد ست فهو المراد
و فائده ازان دوا بظهور خواهد رسید و اگر مرض گرم بود پس نقصان و بر ادراک باید ساخت و نیز درچنین حالت
بطبیعت گذارند دو سه روز درین اثنا طبیعت غالب خواهد شد یا مرض غالب خواهد شد و حقیقت آن معلوم خواهد گردید
و نیز درچنین حالت در امراض مزمنه که سقوط قوت دران شده باشد باید که معالجه را ترک سازند و بر طبیعت گذارند
و حفظ قوت را ملحوظ دارند از اطعمه و اشربه لذیذه که قوی الکیفیة نباشند و بآن مرض مخالفت بیّن نداشته باشند
هرگاه گرسنه شود طعام خورانند و هرگاه تشنه شود آب نوشانند و بعلاج قوی غیر از حفظ قوت بتدبیر دیگر مشغول نشوند
تا اینکه مرض دفع شود یا ظاهر شود که کدام مرض ست و طبیعت با قوت بهم رسد و نیز مریض را نقل مکان کردن و صحبت
دوستان و ظریفان و مشغول کردن بسماع و لعب نهایت سودمند و تا وقتی که تبدیل مزاج از غذای صرف شود
رجوع بدوای غذائی نکنند و چون مقصود از دوای غذائی باغذای دوائی برآید رجوع بدوای صرف نکنند و چون
مقصود از دوای مفرد برآید رجوع بدوای مرکب نکنند و اگر دوای مفرد کافی نباشد در حصول مقصود حسب حاجت
ادویه مخصوصه هر مرض و هر عضو را ترکیب کنند و قلیل الاجزا را از کثیر الاجزا بهتر دانند و ادویه مشهوره مستعمله را افضل
از غیر مستعمله شمارند و ناکار تدبیر سهل برآید رجوع بدشوار نکنند و در هر مرض جراحت بر فصد و مسهل نکنند بلکه اگر بسبب ضعیف
باشد آنرا بنوم یا صوم یا مشی یا ریاضت یا حمام و قلت طعام و دیگر تدابیر سهل تعدیل سازند و در معالجه شروع از دوای
ضعیف و ضعیف کنند و اگر مقصود حاصل نشود بقوی پردازند و در اول امر علاج با دویه قویه نکنند مگر وقتی که غلبه مرض
نشده باشد و خوف سقوط قوت باشد که درین هنگام علاج قوی باید کرد و بر یک دوا مداومت نکنند زیرا که مالوف
ضعیف العمل میشود و نیز در معالجه چون از یک دوا انتفاع حاصل نشود بدوای دیگر رجوع کنند زیرا که گاه باشد که یک
دوا موافق مزاج نباشد و تدبیر دیگر موافق افتد ازینجاست که برای هر مرض انواع تدابیر از اشربه و سفوفات و معاجین
و جوارشات و عرقیات و روغنات و طلا و ضمادات مقرر کرده اند و نیز گاه باشد که یک دوا در یک مرض که دوسرا
باشد یکی را موافق باشد و دیگرے را غیر موافق بلکه همون دوا برای همان شخص در همان عارضه گاهی فائده
می کند و گاهی نی و سبب این اختلاف مزاج انسان ست در اصل خلقت و نیز تغیر و تبدل مزاج شخص معین بحسب
فصل و سن و دیگر تدبیرات سابقه و حال و عوارضات لاحقه خارجی و داخلی میشود اطبا گفته اند که ضرورترین امور

دشوار و سخت تر آن تشخیص مرض ست زیرا که هرگاه مرض متحقق شود علاج سهل بود ساده را تبدیل و مادی را
تنقیه کفایت می کند و گاه باشد که با وجود تشخیص مرض و ادران سودمند نمیشود و یا فائده میکند فائده ضعیف و قلع
مرض نمیشود و بجهت مزمن شدن مرض یا سقوط قوت یا بجهت آنکه مرض از جمله آن امراض ست که دفع آن
بتعذر و دشوار ست مانند سل و حمی دق در آخر و استسقای زقی و جذام مزمن و برص مزمن و ضیق النفس کهنه
خصوص در پیران و لقوه مزمن و رعشه مزمن و بواسیر خونی مزمن و غیر ذلک و باید که تو شیدن سهل وقتی را
عادت نکنند و در فصول شدید الحرارة و شدید البرودة استعمال سهل باقی یا فصد بالطبع نکنند قال الشیخ منفعة التدبیر ثمانیة
اجزاء و منفعة الدواء جزء واحد فلا یستعمل الدواء الا بعد التدبیر یعنی هر که از تدبیر مخالفت نماید و بر پرهیز قادر نباشد
علاج آن نشاید کرد فارابی گوید طبیب را باید که با رزوی خود معالج کس نگردد چه اگر بصحت انجامد صورت احسان نبندد
و اگر باز دیا دشمنی عداوت بظهور آید افلاطون گوید طبیب را لازم ست که بر معالجات که بر و آن محال یا دیر المحال
باشد گوشش ننماید که باعث نزول مراتب و طعن خلق ست فارابی گوید طبیب را باید که بمریض سخن نا امیدی نگوید که سبب
از دیاد مرض و تحلیل روح او گردد و نیز فارابی گوید تا ممکن باشد دواهای کثیر الاستعمال قریب الحصول مشهوره
استعمال کند که همه کس بران عالم باشند چه اگر هلاکت مریض پدید آید جای طعن نشود و تا از دوای مفرد مشهور کار برآید
رجوع بدوای مرکب نکنند و تدبیری که خلاف جمهور باشد جز بضرورت نکنند و در امراضی که مردمان از اهل دانند
تدبیر و معالجات قویه جز بضرورت نکنند که باعث بدنامی بود و معالجاتی که احتمال ضرر دارد جز بضرورت نکنند چنانچه
قطع شریانهای ضد غلیظ و فصد وداجین و در معالجات تاکه برشناخت دواقاد رنباشد استعمال آن نکنند افلاطون گوید
طبیب را باید که در حالت تشخیص مرض بر دلالات عشره توجه نماید اگر موافق الکیفیة یابد فهو المراد و الا بر دلالات غالبه
تدبیر نماید و مغلوب را از عوارض داند و از حالات مریض خبردار باشد تا اگر خطا واقع شود تدارک آن نماید و طبیب را
باید که بر تشخیص خود اعتماد نکند بلکه متوجه حالت مریض باشد و نیز افلاطون گفت که اگر تمام روز و شب حالت مریض
تفکر ننمایم از عهده یک مریض جواب گویم فارابی گوید هر مریض که مرض او بعد لزوم تدبیر صائبه و معالجه همیشه در ترقی
باشد طبیب را باید که دست از ان باز دارد و شیخ الرئیس در قانون میفرماید که مرض مضاد و مخالف فصل و مزاج و سن
هرگز عارض نشود مگر بسبب قوت سبب یا قوت سبب دلیل ست بر قوت سبب و مرض مناسب مزاج و سن و فصل
اقل خطرست از انچه مناسب این چیز نباشد و نیز شیخ فرموده که نیست چنین هرسببی که رسد نزدیک آن فعل خود
کند بلکه با وجود قریب بودن سه شرط لازم ست یکی قوی بودن قوت فاعله دوم قوت استعداد و یه بدن سوم ملاقات

فاعل تا زمانی صالح و معتد به و بسا اوقات یک سبب در ابدان مختلفه اعراض رنگارنگ پیدا میکند و گاهی مختلف میشود
فعل فاعل در ضعیف و قوی و شدید الحس و ضعیف الحس و نیز شیخ فرموده حدوث الم نمیشود مگر از سوء مزاج مختلف یا از تفرق
اتصال برای آنکه سوء مزاج متفق مولم نیست و نزد یک شیخ الرئیس سوء مزاج که دفعة حادث شود این سوء مزاج مختلف
ست و اگر قلیل قلیل بتدریج واقع شود این سوء مزاج مستوی ست و نیز کل سوء مزاج مختلف بالذات مولم نیست بلکه یا
بارد مولم بالذات ست و رطب و یابس بالعرض مولم ست بدانکه عروض سوء مزاج ساذج دفعة کثیر الوقوع ست و اما
عروض سوء مزاج مادی دفعة نمیشود بلکه سوء مزاج مادی بتدریج واقع میشود و تقدم سوء مزاج ساذج و اسباب فاعلة آن
بیش از سوء مزاج مادی لازم و واجب و در اکثر رطوبت تابع سوء مزاج بارد ست و یبوست تابع سوء مزاج حار ست
و گاهی مقارن میشود و یبوست با برودت و حرارت با رطوبت مگر آنکه اول اکثری ست یعنی مقارن و تابع بودن
رطوبت برودت را و تابع بودن یبوست حرارت را و این هر دو یعنی مقارن شدن یبوست با برودت و مقارن
شدن رطوبت با حرارت قلیل الوجود ست و نیز باید دانست که تسخین بارد در اول امر آسان ست از تبرید حار و تبرید
حار در آخر امر آسان ست از تسخین بارد و ترطیب صعب ست از خشک کردن و دفع سوء مزاج بارد مادی صعب ست
از حار مادی و ازالهٔ سوء مزاج بارد ساذج آسان ست از تبرید حار ساذج هرگاه همراه یبوست باشد چنانکه شیخ فرموده
قال الشیخ ان التبرید و التسخین مدتهما سواء لکن الخطر فی التبرید اکثر لان الحرارة صدیقة الطبیعة و ان الخطر فی الترطیب
و التیبیس سواء لکن مدة الترطیب اطول و التیبیس اشد ثباتا لما للبرودة التی قد حدثت و الترطیب اشد طلبا للبرودة المحدثة
و قال الشیخ و اما تسخین المزاج البارد فکایة صعب اذا کان قد استحکم و غایته من السهولة فی الابتداء و بالجملة فان تسخین البارد
فی ابتداء الامر اسهل من تبرید المسخن فی الابتداء لکن تبرید المسخن فی الانتهاء و ان کان صعبا اسهل من تسخین
البارد فی الانتهاء لان البرودة البالغة هی موت من الغریزیة و باید دانست که صحت وابسته ست باعتدال
مزاج و استوای ترکیب پس مرض مقابل این هر دو باشد سوء مزاج و سوء ترکیب و اگرچه اکثر اطبا مرض را در سه
نوع منحصر ساخته اند سوء مزاج و سوء ترکیب و تفرق اتصال لیکن نزد محققین تفرق اتصال در سوء ترکیب داخل ست
و ثبات صحت بلعتدال ست و هر یک از افراط و تفریط منافی صحت ست و نیز باید دانست که حیوة و صدور افعال
علی الاطلاق از حرارت غریزیه ست و حرارت خارجیه اگرچه مخالف طبع ست لیکن بنسبت برودت حرارت خارجیه را
هم مناسبت ست برای آنکه حرارت از سبب روح ست و برودت هرگاه مفرط شود بقتل رساند و حرارت هرگاه مفرط
شود تبرید کند و تبرید کمتر از قتل ست و نیز افعال صحت بتامها حرکات اند و حرکت از حرارت حاصل میشود و برودت

مخدر و ممیت ست پس واضح شد که برودت ضارترین اشیاست و اکثر افعال صحت از برودت مختل میشوند کما قیل
افعال الصحة حرکات و الحرکة بالحرارة و ایضا الحرارة یتبعها الحرکة والبرودة یتبعها السکون فالحرارة آلة بجمیع الحرکات
البدنیة و الیبوسته تعینها و البرودة ممیتة مخدرة قال الشیخ فالحرارة العزیزیة آلة للقوی کلها و البرودة منافیة لها
لا ینفع الا بالعرض فلهذا یقال حرارة عزیزیة و لا یقال برودة عزیزیة و لا ینسب الی البرودة من کد ذاته البدن
ما ینسب الی الحرارة و اعلم ان الافعال انما تکون صحیحة اذا کانت الصحة کاملة و انما تکمل الصحة اذا کان التکیب و المزاج
علی ما ینبغی فاذا لم یکن الافعال صحیحة دلت علی المرض و هو اما من سوء مزاج و هو بارد فی الاکثر او من مادة التکیب
و محمد زکریا رازی فرموده که نمی باشند امراض بلغمیه مگر آنکه ضعف فم معده و فساد هضم پیش آن مقدم باشد و نمی باشند
امراض کلیه مگر آنکه مقدم باشد آن را سوء مزاج کبد و نمی باشد اوجاع مفاصل مگر آنکه مقدم باشد آن را سوء مزاج
کبد و نمی باشد اوجاع مفاصل مگر آنکه مقدم باشد آنرا سوء مزاج کل بدن باید دانست که تاثیر دوا کما ینبغی بدون
اخراج مادهٔ فاسده و تقلیل آن نمیشود و قلع و قمع اصل مرض بدون تنقیه صورت نمی بندد اگرچه بتعدیل تسکین و تخفیف
مرض میشود و فائده بالفعل ازان حاصل میگردد لکن امکان عود مرض ست و در تنقیه و استعمال ما بعد آن کردن
قلع و قمع بنیاد مرض میگردد پس هرگاه که اول تنقیه کرده شود و بعد آن استعمال دیگر ادویات بعمل آید زود تر
فائدهٔ دوا بظهور میرسد و نیز قلع و قمع اصل مرض بخوبی میشود لهذا قواعد اهمال نوشته میشوند اسباب
که مقتضی برای اهمال ست بلکه در هر استفراغ رعایت آن واجب ست ده چیز ست یکی امتلاست بحسب کمیت
یعنی زائد شدن کمیت اخلاط و امتلا بحسب قوت یعنی زائد شدن کیفیت خلطی پس خلا مانع ست دوم قوت
پس ضعف مانع استفراغ ست مگر آنکه گاهی ضعف قوت سهل تر از ترک استفراغ باشد پس در همین صورت استفراغ کنند
پس تقویت قوت کنند سوم مزاج پس مزاج حار یابس و مزاج بارد و قلت دم مانع استفراغ ست چهارم
جثهٔ بدن پس افراط لاغری و تخلخل بدن و همین مفرط مانع استفراغ ست پنجم اعراض لازمه پس استعداد
برای ذرب و قروح امعا مانع استفراغ ست ششم سن پس پیری و طفولیت مانع استفراغ ست هفتم
وقت پس شدت حرارت و شدت برودت مانع استفراغ ست هشتم بلد پس شهر بارد نهایت و شهر حار
نهایت مانع استفراغ ست نهم صناعت شدید التحلیل مانند آهنگر و مقیم حمام و حمال مانع ست دهم عادت پس
کسی را که عادت استفراغ نباشد یکبارگی بدوای قوی استفراغ نکنند و مزاج او ایست که قصد کنند در هر استفراغ
پنج چیز اول اخراج مادهٔ که موذی ست بحسب کمیت یا کیفیت دوم اینکه باشد استفراغ بقدر تحمل و خوف

نباید کرد از افراط اسهال تا وقتیکه استفراغ از جنس آن است که سزاوار است اخراج آن و مریض متحمل آن باشد
سوم آنکه باشد آن استفراغ بطرف میل ماده پس غثیان پاک کرده شود بقی و مغص باسهال **چهارم**
آنکه انچه اخراج ماده میکنند از بدن از مخرج طبعی اخراج کنند و عضوی که نقل میکنند بطرف وی ماده را باید که نسبت باشد
از منقول منه و مشارک باشد برای او وف مانند باسلیق امین در علل کبد و باشد عضو منقول الیه صابر برانچه رد شود
و تفرقه ثلاثه برای اعضای رئیسه **پنجم** وقت استفراغ آن و باید که استفراغ ماده کنند بعد نضج مواد وجوبا در امراض
مزمنه و استحبابا در امراض حاده الا آنکه ماده و هیجان باشد پس در مفوت بی تقدم نضج استفراغ مواد کنند برای آنکه ضرر
عدم اخراج ماده زیاده است از ضرر اخراج ماده غیر نضیجه قال الشیخ انکانت لمادة فی الانصباب بعد جذبنا من موضعها
بعد مراعاة شرائط اربع **احدها** مخالفة الجهة کما یجذب من الیمین الی الیسار و من فوق الی اسفل **والثانی** مراعاة
المشارکة کما یحبس الطمث بوضع المحاجم علی الثدیین جذبا الی شریک **والثالث** مراعاة المحاذاة کما یفصد
علل الکبد الباسلیق الایمن و فی علل الطحال الباسلیق الایسر **والرابع** مراعاة التبعید فی ذلک لئلا یکون المجذوب الیه
قریبا جدا من المجذوب منه و ان کانت المادة منصبة ای کمل انصبابها فاما ان ناخذها من العضو نفسه او ننقلها الی العضو القریب
المشارک و نخرجها کما یفصد الصافن فی علل الرحم و العرق الذی تحت اللسان فی علاج ورم اللوزتین و متی اردت
ان تجذب الی الخلاف فیکون و لا وجع بعضو المجذوب عنه قال القرشی الجذب مطلقا قد یکون الی الخلاف القریب
و قد یکون الی الخلاف البعید و یشترط فی جذب المادة ان لا یتباعد فی قطرین ای جهتین بل فی طول منهما فاذا
ورمت الید الیمنی فلا تجذب الی الرجل الیسری بل الی الرجل الیمنی و هو افضل و اولی من ان تجذب الی الید الیسری
و اذا وجب الفصد و الاسهال و کانت الاخلاط علی النسبة الطبعیة بدأ بالفصد فان غلب خلط بعد الفصد فاستفرغ
و ان لم یکن کذلک بل یکون غلبة خلط لا علی الوجه المذکور فاستفرغ الغالب و لا ثم فصد و لیکن بین الفصد و المسهل
مهلة قال المسیحی فی المائة المسهل یقال فی العرف علی المسهل بالتلیین کالشیرخشت و الترنجبین و علی المسهل
بالازلاق کالاجاص و السبستان و بزر الخطمی و بزر الخبازی و علی المسهل بالعصر کالهلیلج و کشراب الورد
المکرر و علی المسهل بالجلاء کالبورق و الملح و علی المسهل بقوة مسهلة ای بالصورة النوعیة کالسقمونیا و الغاریقون
و یقال علی هذا المسهل حقیقی و علی الباقی مجاز بدانکه هرچه منضج ست معتدل خلط و مصلح آنست و هرچه معدل
ست منضج خلط است مثل گاوزبان و سپستان و عناب و تخم خطمی و اصل السوس که در اکثر مزاج و اکثر امراض
نضج مواد از آن حاصل میشود و در مزاج حار اضافه بنفشه و بهدانه و نیلوفر و در مزاج بارد اضافه بادیان

دهونیز ویر بسیار ایشان و اسطوخودوس ضرورست و حسب حاجت دیگر ادویه بارده یا حاره می توان افزود و معنی منضج آنست که اعتدال قوام سازد و مستعد برای دفع و استفراغ کند پس چیزیکه غلیظ باشد آن را رقیق کند و چیزیکه رقیق باشد آنرا غلیظ کند پس استوای قوام نضج را لازم است بسبب آنکه هر یک از رقت و غلظت مانع خروج مواد است اما غلظت پس مانع بودن آن برای خروج ظاهر است و اما رقت پس بسبب آنکه مواد رقیق در جرم اعضا و خلل آن نفوذ می کند و خارج نمیشود تا وقتی که اعتدال قوام آنرا حاصل نشود و اگر چنین نباشد باید که در ذات الجنب در ابتدا اخراج ماده بنفث آسان شود و در حمیات حاده رسوب در بول در ابتدا حاصل شود بلکه رسوب در حمیات حاده بعد ابتدا حاصل میشود و بدانکه هرکه معتاد مسهل نبود دوای قوی باو ندهند تا که امتحانش نخست بدوای ضعیف نکنند

اوقات مسهل

و بهترین اوقات مسهل برای صحیح و مریض که از برای حفظ صحت و تقدم بالحفظ مسهل گیرد موسم بهار و خریف است و هرگاه اندر تن مردم صحیح پیچیدن اعضا و در شکم و کمر و در زانو پدید آید و ثقل اعضا و کسل از حرکات و ضعف شهوت طعام و رنگینی بول و غلظ آن و بودن نبض شدید الامتلاء و انتفاخ عروق و سرخی رنگ بدن ظاهر شود باید دانست که او را بدوای مسهل حاجت است قال الشیخ والاسهال المفرط اما لضعف العروق او لسعة افواهها او للذع المسهل لفوهاتها او لالتحاب البدن لسوء المزاج منه و ما یجری مجراه و باید که شش کس را مسهل قوی نباید داد یکی مردم خشک مزاج که ایشان ادویه نرم و لزج باید داد چون فلوس خیار شنبر و تمر هندی و خطمی و شیر خشت دوم مردمانیکه در شهرهای گرم سکونت دارند بواسطه آنکه فضول ایشان بسبب گرمی هوا تحلیل میرود سوم کسی را که دوای مسهل نخورده عادت نداشته و سه فرقه اند که بآنها مسهل قوی باید داد یکی مردم ساکن شهرهای سرد دوم کسانیکه آب ایستاده مانند تالاب وغیره شرب می کنند بواسطه آنکه در ایشان اخلاط غلیظ بهم میرسند سوم غذاوند شیر زیرا بنابر غلظ اخلاط ایشان و بدانکه در ترکیب ادویه مسهله چند چیز مرعی باید داشت یکی آنکه بدانند که ادویه مسهله کلها مضر فم معده اند پس لازم است که ادویه خوشبو مقویه قلب با وی آمیزند تا ضرر از فم معده باز دارد دوم آنکه با دوای مسهل چیزهای مدر بسیار نباید آمیخت برای آنکه دوای مدر قوت دوای مسهل را باز دارد لان الادرار ینقص الاسهال سوم آنکه دوای مسهل سخت شیرین نسازند چه بسیار باشد که طبیعت بسبب حلاوت آن را عوض غذا صرف کند و از دوی منفعل نشود چهارم آنکه دوای سریع العمل را با بطی العمل مرکب نسازند چه ممکن است که بطی العمل قوت سریع العمل را بشکند یا سریع العمل زود فارغ شود و بطی العمل بعد از زود بحرکت آید و در تاثیر ضعف افتد و اگر ترکیب چنین دوا اتفاق افتد باید که تقدیر وزن چنان سازند که از هر دو یک مزاج و یک قوت پدید آید یکی را قوی کنند و دیگری را ضعیف و مساوات نسازند تا تعارض نگردد پنجم آنکه دوای مسهل را بدوائیکه قوت او زیاده کند مدد کنند چنانچه با تربد زنجبیل اضافه سازند تا که فعل تربد قوی شود بدانکه تربد اخراج مواد

رقیقه می کند هرگاه زنجبیل با آن امتزاج کنند غلیظه و رقیقه هر دو را اخراج کند ششم دارویی قابض چون هلیله که استفراغ او بعصر لوبا دوای لزج که عمل او بلغم غلیظ باشد چون خطمی ترکیب نکنند و اگر بحسب ضرورت کنند تنقیص مقدار قابض و تکثیر مقدار لزج سازند هفتم آنکه بوسطه اصلاح دارو با دوای دیگر بکار برند تا ضرر او باز دارد و تقدیر مقدار مصلح عند عدم تیقن صرر چهارم حصه ست و نزد یک تیقن وی هیچند کنند مصلح را هشتم آنکه دارویی که اندر مطبوخ یا انموع گداخته شود آنرا ثقل نماند چون نمک هندی و صمغها مقدار شربت از وی کامل باید گرفت و انچه ثقل او باقی ماند و قوت آن در مطبوخ آید وزن او مضاعف باید کرد تا در عوض ثقل قوت آن بمقدار شربت او برابر آید مثلا شخصی را که جرم هلیله دو درم و هندانه در مطبوخ چهار درم اندازند نهم آنکه چون ادویه متعدده مرکب سازند وزن هر یک از وزن خاصه او که تنها دهند کمتر باید کرد تا از مجموع شربتی معتدل حاصل آید مثلا آنجا که تربد دو درم تنها کفایت کند و هلیله چهار درم و غاریقون یک مثقال و صبر دو درم چون ازین چهار مرکب سازند تربد چار دانگ باید کرد و هلیله یکدرم و غاریقون نیمدرم و صبر چهار دانگ و علی هذا القیاس غیرها و در عروق اطبا اینین آنکه مواد را از معده و حوالی وی دفعا مستخرج نماید و مسهل آنست که مواد را از عروق و اعضای بعیده اخراج کند و بدانکه مذهب محققین آنست که جذب مواد از جاذبه دو است بجاذبیتی که صانع حقیقی دران ودیعت کرده همان قوت جذب مواد میکند بمثابه جذب مقناطیس آهن را و در جذب دوا تقدم انجذاب رقیق و تاخر غلیظ شرط نیست چنانکه بعضی از متقدمین زعم کرده اند و بعضی ادویه بجذب بعضی اخلاط مخصوص ست چنانچه تربد و شحم حنظل و غاریقون بتنقیه بلغم مخصوص اند و سقمونیا مسهل صفرا ست و هلیله زرد همچنین و حجر ارمنی و فتیمون مخرج سوداء و صبر مسهل بلغم و سوداء و اندک از صفراء و همچنین شحم حنظل مخرج سوداء و بلغم غلیظ و اندک از صفراء و غاریقون و برگ سنا و خیارشنبر مسهل هر سه خلط لیکن غاریقون بلغم را بیشتر از سوداء برارد و سوداء را بیشتر از صفراء اخراج کند و ماذریون مسهل ماده صفرا ست چنانکه بعضی دوا را ببعضی اخلاط تخصیص کرده اند همچنان بعضی اعضا نیز مخصوص کرده اند باعتبار کثرت استفراغ وی ازان عضو چون شحم حنظل و صبر بدماغ و اعصاب و سورنجان بمفاصل و غاریقون باخراج بلغم از صدر و شش و صبر از دماغ و معده و مفاصل و بسکینج و جاوشیر برای اخراج مواد و تربد و غشاء شحم حنظل نیز اخراج ماده از مفاصل و عصب کنند و از دماغ و صدر نیز خصوص اخراج بلغم غلیظ و سوداوی کنند و بدانند که جرم دوا در تن نفوذ نمیکند و بموضع خلط نمیرسد بلکه قوت وی میرسد و نفس دوا در معده یا در اعماند و این مقدمه ببرهان ثابت شده و دریابند که چنانچه خروج خلط را بمجاری حاجت ست رسیدن قوت دوا را بموضع خلط بمجاری حاجت نیست بهر آنکه قوت دوا بجسم

نیست آنجاست که بر گوشت و پوست و عصب و استخوان منتشر میگردد و بمحل مقصود میرسد و حائل شدن این چیزها مانع نفوذ او نمیشود چنانچه دارو ضماد که بظاهر تن نهند محسوس است که چگونه اثر او بباطن سرایت می کند همین حکم در باطن است گر مانند جرم دوا هم بود بنا بر کثافت چسان از استخوان و دیگر اعضا نافذ میگشت بلکه بقوت نفوذ قوتش دوا واجب است که مطبوخ را نیمگرم بنوشانند خاصه اندر زمستان و مبرود را و در تابستان یعنی فصل گرما چهار گهری شب باقی مانده مسهل بنوشند و در زمستان و خریف چهار گهری روز برآمده بلکه یک پهر روز برآمده مسهل بنوشند و در ایام بهار وقت صبح مسهل را بنوشند و قرشی نوشته حتی که از تربد و زنجبیل و نمک سازند خاصیت او آنست که با آب سرد عملش قوی میشود و با آب گرم منقطع میگردد و همچنین چیزیکه اسهال آن بعسر بود مانند شربت ورد و مکرر که آنچنین مسهلات با آب شدید البرد باید داد تا برودت او همین عسر شود و آب بالای جلاب و منضج نخورند اقل مرتبه چار ساعت و اگر دارو در حرکت نیاید ناچار آب گرم یا عرق گرم نموده بنوشند و واجب است که معده و قدم شارب المسهل گرم دارند و بفرمایند که بعد شرب مسهل نشینند تا که دوا از سر معده فرو شود و قلب نفس با ستند و تن مان ندکه حرکت کند تا اعانت دهد بر نفوذ دوا لازم است که روز مسهل استنجا با آب گرم کنند و باید که اهل مسهل برنهار خورند عند خلو معده و ما ساریقا و جگر از غذا اما اگر کسی گرم مزاج ضعیف المعده ضعیف الترکیب بود و یرا نخست قدری غذای لطیف خفیف چون ماء الشعیر و آب انار یا لب نان خمیری در آب انار تر کرده باید داد و بعده دوا تا معده او از انصباب صفر المحفوظ ماند کذا قال الشیخ و بدانکه هرگاه اسهال مواد کما حقه شود و عطش پدید آید دلیل کمال عمل است و کذلک هرگاه مسهلی که مخصوص باخراج خلط واحد است بشروع در اخراج خلط دیگر نماید دلیل کمال عمل بود کذا قال الشیخ قال القرشی العطش و النعاس عقیب الاسهال و انهما یدلان علی نقاء البدن من الخلط الموذی تنقیة بالغة و وقت مختار برای مسهل ربیع و خریف است و باید که در ربیع مسهل لطیف دهند نه قوی زیرا که صیف متصل او میرسد و مسهل قوی مجفف و مضعف بدن است و در صیف برچنین بدن مخرب است اما در خریف هرچه دهند از مسهلات قویه حسب حاجت روا است و اجتناب از مسهل در شدت صیف و شتا لازم است و هرگاه مسهل عمل تمام کند جهت تغریه امعا و تعدیل مزاج بزور مناسبه مع اشیای موافقه باید داد مثلا محرور را بزر قطونا بروغن بنفشه یا روغن گل چرب کرده با آب سرد که شکر در آن حل کرده باشند بنوشانند و مبرود را که در مزاجش بلغم غالب بود حرف مغسول با آب گرم و معتدل مزاج را تخم ریحان بروغن گل چرب ساخته با شربت قند باید داد و این چیزها قبل از استکمال عمل دوا ندهند که حبس اسهال میکند و بدانکه تقدیم استعمال منضجات و مرطبات بر استعمال مسهل اختیاری ضروری است و نیکوترین مرطبات قبل از اسهال استعمال حمام است و هرگاه ترک مجففات تا سه شبانه روز قبل از شرب مسهل ضرور آمده روز مسهل و بعد وی تا که بدن بحال اصلی باز آید

بطریق اولی ضرور تر دانند و ترک تعب و جماع و احداث انفسانیه قویه لازم دانند زیرا که اینها مجفف اند و در وقت انضاج احتراز از حوامض و مالح و حریف و عفص و از البقول و فواکه ضرور دانند و بدانکه قبل از شروع در عمل دوا خواب کردن معین عمل است بشرطیکه دوا قوی بود و الا مبطل یا مضعف آنست و بعد شروع در عمل ترک نوم اولی است مسهل قوی بود یا ضعیف هرگاه در صورت استعمال حبوب بکار برند اگر مقصود تنقیه امعا بود محتاج اعانت نیست فقط همان باید داد و در این حبوب باید که آبکار سازند و بعد ساختن بزمانیکه استمساک در آنها پدید آید و خشک تام هم نشوند تناول کنند تا بنابر کبر حجم و استمساک اجزای او زود منحل نشوند و در معده دیر بمانند و قوت او بر سبیل تبخیر بسوی دماغ هم برسد و اگر مقصود تنقیه مفاصل بود همراه حبوب مطبوخات لازم است تا قوت دوا بسرعت بمحل مطلوب رسد و باید که مطبوخ مجانس حبوب بود چنانچه حب مسهل صفرا همراه طبیخ شاهتره دهند و حب مسهل سودا همراه طبیخ افتیمون و بسفایج و مانند آن و حب مخرج بلغم همراه طبیخ قنطوریون و مانند آن دهند و حبی که با مطبوخ دهند باید که خود قریب العهد بساختن بود تا زود منحل شود و قوت او بسرعت بمحل مقصود رسد و آنجا که تنقیه عضو خاص بعید از معده چون سر مطلوب بود بالضرور با طالت ایشان دوا حاجت باشد تا بسبیل تبخیر قوت دوا بدماغ هم برسد و درین صورت شب بهتر است ازین است که حبوب منقی دماغ شب خوردن مقرر شده و دوا گاه با ادویه مسهله ادویه عطره مخلوط سازند تا قوای اعضا را محافظت کند و کذا ادویه قلبیه نیز ممزوج سازند و کسیکه از رائحه دوا تنفر کند سد منخرین کافی است و آنرا که از طعم دوا تنفر بود بخوردن برگ عناب یا طرخون ذائقه را تخدیر کنند و در گرفتن برف و یخ در دهان و ادویه حریفه مثل دارچینی یا نانخواه پیش از شرب جلاب خاییدن تخدیر حس کند و نیکو حیله در ستر طعم حبوب آنکه بعسل آلایند و بلع نمایند یا بقوام شکر یا شکر مقوم غلافی بران کرده فرو گیرند و فرو برند یا قیروطی بران بمالند و نیکوتر حیله آنکه دهن را بآب یا چیزی دیگر مملو کنند بالای او حب انداخته بلع نمایند و جهت دفع خوف قی بازوها را ببندند بستنی سخت تا طبیعت بسبب الم متوجه اطراف شود و روائح مانع غثیان چون رائحه نعناع و پیاز و به و طین مرشوش بسرکه و بادرد بوییدن و فواکه قابضه چون سفرجل بر سبیل امتصاص خوردن و هرگاه در امعا ثقل یابس بود تا که اخراج او بحقنه و شیاف ملینه و امراق مزالقه نکنند مسهل ندهند و کذلک هرگاه کسی را تخمه و بدهضمی بود یا اخلاط او لزج بوده یا شریف او متمدد باشند یا در حشای وی التهاب و سده بود تا که باغذیه ملینه و حمام و استراحت و ترک حرکات و ملتهبات اصلاح حالات مذکوره نشود مسهل نشاید داد و هرگاه در عمل تاخیر بسیار شود و دوا هنوز در معده بود ماء العسل گرم با آب گرم قدری نمک انداخته و شور کرده بدهند تا دوا غلظ را رقیق ساخته مدد براجابت باشد که مطبوخات فواکه و ازهار ملینه مدد کند **و ایضا** درین وقت مصطکی سوده از یک درم تا دو درم بآب گرم خوردن نعم المعین است

وکذلک تناول اشیای قابضه خاصه که عطره باشند مانند سفرجل وتفاح چه این چیزها بنابر قبض فم معده وتحتانی را که قریب بآنست منعصر میسازند و غثیان دفع می نمایند و دوا و خلط را از فوق باسفل مائل میگردانند و بنابر عطریت طبیعت را قوت میدهند واشیای مذکوره لامحاله اعانت میدهند بر اجابت واگر بدین تدابیر دوا عمل نماید زود قی کنند تا دوا که در معده محتبس شده بند فع شود و هرگاه دوا از معده بامعا رفته باشد و در انجا بند گشته الفصا ما العسل وآب گرم دهند و دریجا بحقنه رشیاف ملینه مدد باید کرد و هرگاه اسهال نماید یا کمتر آید و اعراض منکره مثل دوار وغشی وصداع ومغص وگرمی در اعضا پیدا شود قی باید کرد پر مرغ در حلق انداخته یا آب گرم تنها یا با سکنجبین آمیخته یا ماءالعسل گرم ساخته نوشیده یا دیگر مقیات نوشیده قی کند واگر قی نیاید و عوارضات منکره لاحقه هنوز موجود باشند فصد باید کرد تا مواد متحرکه مستخرج شود در اعضای رئیسه از انصباب محفوظ مانند و احوط آنکه هرگاه مسهل دهند و عمل نکند اگرچه اعراض دیده نیاید فصد باید کرد اگرچه بعد دو روز باشد ورنه مواد متحرکه بعد چندی حرکت کنانیده در اعضای رئیسه میل نماید و حمی گرداند و دهش و سکر و خفقان و در بسیار باشد که تا اسهال و فصد حمی در حکر پیدا آید علاج این درد با آب گرم نوشیدن سست هوا و چه با عسل و التحلیل هرگاه دوار و صداع با افراط کند دستها را از مرفق و پایها را از زانو بر بندند و چند لقمه نان اندر آب انار ترش تر کرده خورانند و سیب و ریباس یا اندکی تخم خشخاش سوده خورانیدن نافع است و هرگاه مزاج گرم باشد آبغول بریان و صمغ عربی و گل رسمی بریان بروغن گل چرب کرده خورانیدن همراه آب سیب نافع است و اگر مزاج سرد باشد حب الرشاد و سماق بریان و در روغن گاو چرب شاند چون غلیظ شود و خوشاند لغایت سود مند است باید که شناختن نضیج از بول بدین طریق است که بول ترماده صفراوی ادر نضیج رنگ ترنجی بهم میرساند و در بلغم بوی انگبین میشود مائل بزردی و در سودا سیاهی و کمودت بهم میرساند و از نبض نضیج چنین توان یافت اگر اول نبض صلب باشد بعده نضیج نرم شود معلوم شد که نضیج شد و همچنین بالعکس و اگر پر باشد خالی نماید و بالعکس و اگر ضعیف باشد قوی شود و بدانکه صفرای خالص در سه روز و غیر خالص در پنج روز نضیج تمام پذیرد و بلغم غلیظ در نه روز و بلغم رقیق در پنج روز و سودای خالص در پانزده روز نضیج یابد نهایت در چهار روز و این قاعده کلیه نیست بلکه اکثری است گاهی از این اوقات تاخیر و تقدیم نیز میکنند باید دانست مسهل که در فالج ولقوه ورعشه و مثل این دیگر امراض بلغمیه بارده دهند باید که باجزای ماءالاصول حار و ماءالبزور حار و مطبوخ قنطوریون و مطبوخ زوفا و مغلی حلو ملین و دیگر منضجات بلغم داده شود و همراه وی حب ایارج یا حب غاریقون نیز باید و در حمیات حاره و امراض صفراوی باجزای نقوع فواکه و نقوع حاص و مطبوخ فواکه و مطبوخ شاهتره و دیگر منضجات صفرا داده شود و در امراض سوداوی و حمیات سوداوی باجزای مطبوخ افتیمون یا مطبوخ افتیمون نفسه یا دیگر منضجات سودا همراه حب افتیمون

یا حب غاریقون یا لاجورد داده شود و هر غلط که سوخته میشود یعنی اجزای لطیف وی تحلیل شده باقی کثیف و غلیظ بماند آنرا
سودای طبعی گویند پس در امراض سوداوی سودا از هر غلط که حاصل شده رعایت آن مقدم دارند مثلا در سودای صفرا
شاهتره و عناب و سرمو که و بسفایج و غیره ادویه مصفیه خون و در سودای اصفرای بلیله زرد و هلیله کابلی و تمر هندی و آلو بخارا
و تخم کاسنی و تخم خبازی و دیگر اجزای منضج صفرا آمیزند و در سودای بلغمی مثل تخم کشوث و بادرنجبویه و اسطوخودوس
و اصل السوس و غیره اجزای مخصوصه بلغم آمیزند و در سودای سوداوی مثل بلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و بسفایج و غیر ذلک
داخل کنند و برای هر مرض که مسهل دهند ادویه مخصوصه آن مرض داخل سازند و هرگاه دو غلط یا سه غلط جمع شوند و حاجت
اخراج آن شود ادویه مخصوصه هر غلط را که برای هر یک مخصوص ست حسب حاجت باهم آمیزند و برای امراض باردهٔ
سر و چشم و گوش مثل فالج و لقوه وغیره و مثل صداع و دوران آب نقیعهٔ خاص ست که بغیر آن حاصل نمیشود و انچه بیشتر باستعمال
می آید حب ایاج ست و حب شب یار و حب قوقایا و حب غاریقون چهار گهڑی شب باقی مانده حب ایاج را بخورند و بالای
آن وقت صباح مطبوخ از اجزای مسهله کماره بنوشند و در امراض سوداویه منضجات بیشتر بروز دهند تا اینکه ظاهر شود آثار
نضج در قاروره بانیکه غلیظ شود قاروره و متغیر شود از بیاض بطرف سیاهی و ظاهر شود لین در نبض انگاه استفراغ کنند
و باز منضج دهند و باز استفراغ کنند و قریب سود است در نضج مواد بلغم غلیظ و هرگاه در امراض بلغمیه آثار نضج در قاروره
ظاهر شود و بول از رقت بطرف غلظت و از بیاض بحمرت یا بصفرت میل کند انگاه مسهل دهند و آنجا که باده در اعصاب
یا در مفاصل متشرب بود مثل فالج و لقوه و وجع مفاصل و نقرس وغیره آنجا منضج کثیر دهند و بدفعات استفراغ کنند و در
امراض صفراوی حاجت بتکرار منضج نیست بلکه در بعض جا بسبب حدت مواد و عدم مهلت مرض بدون منضج مسهل داده
میشود و در امراض مزمنه و بلغمیه و سوداویه تقدم نضج از واجبات ست و در امراض صفراوی و دموی تقدم نضج
از جملهٔ مستحبات ست و در وقت شب و روز ابر و باد مسهل نباید داد و در روز مسهل خود را گرم دارند و از هوای سرد و آب
سرد نوشیدن و خواب کردن بعد نوشیدن دوای مسهل و حرکت قوی پرهیز سازند و اگر در آمدن اسهال تاخیر واقع
شود باید که شکم را تکمید سازند از پارچهای گرم و مصطکی در گلقند آمیخته خورانند یا گلقند را در عرق بادیان جوشانیده
مالیده صاف نموده قدری قدری بنوشند بعد دو سه خود آب یا آب هونگ و وقت تشنگی عرق بادیان یا عرق گاوزبان
یا عرق عنب الثعلب حسب حاجت بنوشند و وقت شام کهچری خوراک خورند و باید دانست که اطبای سابق خوردن
اسبغول برای محرور و خوردن تخم ریحان برای معتدل و خوردن خرف یعنی تخم تره تیزک برای مبرود در روز مسهل در
آخر روز تجویز کرده اند لیکن معمول درین زمان چنانست که روز دوم برای مبرود و معتدل را تخم ریحان فقط یا همراه

عرق بادیان که گاهند دران حل کرده باشند یا ملیله مربی همراه شیره بادیان و دیگر اجزای مناسبه بیدهند و برای محرور
اسبغول همراه لعاب بهدانه یا دیگر تبرید مناسبه بیدهند لیکن اگر روز دوم از سهل در امراض حاره نقوع اجزای بارده یعنی
منضج سابق همراه اسبغول یا بدون آن بعمل آید نهایت بهتر ست همچنین روز دوم از سهل در امراض بارده مطبوخ
باجزای حاره یعنی منضج سابق با اضافه تخم ریحان یا بدون آن بعمل آرند نهایت بهتر ست و باید دانست که دون
محتاج منضج نیست ماهر گاه فساد خون سبب آمیزش اخلاط دیگر بوده باشد موافق غلبه خلط منضج داده فصد کنند یا اخلاط
دیگر تیز پخته شده همراه خون در فصد برآیند و باید دانست که قدر شربت ادویه مفرده که در کتب قدیمه مرقوم ست بعضی
قیاس بامزجه سابقه و برخی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده ازان نتوان استعمال نمود و قومی موافق قوی المزاج
و بعضی قیاس بمعتدل المزاج فرموده و حکیم ولی بن حکیم علی گیلانی این دعوی را یعنی نسبت تعیین قدر شربت ادویه قیاس
بمعتدل المزاج بکمال متانت و مدلل برهمین بیان فرموده چنانچه عبارت آن بجنسه نقل کرده میشود مخفی نماند که مدار حفظ
صحت و تقویت قوت بر رعایت قوانین اعتدال و رعایت آن در رعایت اشکال ست بسبب اختلاف مزاج
افراد انسان و متفاوت احوال و مراتب آن زیرا که دو شخص از اشخاص انسان را نمی توان یافت که مزاج ایشان
در یکمرتبه باشد و چون افراد اشخاص انسانی را از غایت کثرت در حیز ضبط نمی توان آورد هر آینه از برای مزاج
هر فرد هر چیزیکه لائق بحال او باشد تعیین توان نمود پس حکما را ضرورت شد که از مراتب اختلافات امزجه حد
وسطی و مرتبه اعتدالی منظور دارند و چیزیکه لائق بحال او باشد تعیین فرمایند از اغذیه و اشربه و غیرهما و باقی
احوال را بحدس طبیب بانگذارند و چون معلوم شد که مراتب مزاجها در غایت اختلاف ست ظاهر ست یعنی که
حکما فرموده اند موافق هر مزاج نخواهد بود پس حکم حدس صائب و قیاس درست را میزان صواب و خطا باید
گردانید و بعد ازان بر رعایت قوانین حکما مشغول باشند تا صحت قول حکما ظاهر گردد زیرا که می تواند بود که
دوائی را که حکما سرد گفته اند نسبت ببعض مزاجها گرم باشد و دوائی را که گرم گفته اند نسبت ببعضی مزاجها سرد باشد
بلکه دوائی که شربتی از وی دو مثقال تعیین نموده اند گاه باشد که در مزاجی شش مثقال ازان باید داد و در مزاجی
دیگر یک مثقال بنا بر تفاوتی که میانه امزجه واقع ست و ازینجهت ست که شیخ بوعلی سینا در طبیعیات شفا و در
قانون نیز در بحث مزاج تصریح نموده با نمیخی که ما مزاج دوائی را که معتدل گفته ایم مقصود ما آن نیست که اعتدال
حقیقی دارد زیرا که وجود اعتدال تحقیقی از جمله محالات ست چنانچه در محل خود مبین شده و مقصود ما آن هم نیست
که مزاج او موافق و مطابق مزاج انسانی ست چه اگر چنین بودی بایستی انسانی بودی بلکه مراد ما آنست

که معتدل است یا نه یعنی که اگر بر مزاج انسان معتدل المزاج وارد شود نه حرارت را زیاده سازد و نه برودت را همچنین مزاج دوائی را که گرم گفته ایم یا سرد مراد ما آن نیست که در جوهر آن دوا گرمی یا سردی هست و مراد ما آنهم نیست که جوهر آن گرم تر یا سرد تر از مزاج انسانی ست بلکه مراد آنست که اگر بر بدن انسان معتدل المزاج وارد شود مزاج او را گرم یا سرد گرداند و بنا بر این ست که میتواند بود که دوا سرد باشد نسبت ببدن انسان و گرم باشد نسبت ببدن عقرب یا دوائی گرم باشد نسبت ببدن انسان و سرد باشد نسبت ببدن مار بلکه می تواند بود که دوائی قیاس بمزاج صنفی مثل هندی گرم و بمزاج صنفی مثل صقالبی یا ترکی سرد بلکه می تواند بود که دوائی قیاس بشخصی مثل زید گرم باشد و قیاس بشخصی دیگر مثل خالد سرد با آنکه هر دو از یک صنف باشند بلکه قیاس بیک شخص در یک وقت گرم بود و در یک وقت سرد برین قیاس و بنا بر این ست که اطبا وصیت فرموده اند که اگر خواهند که تبدیل مزاجی نمایند بر استعمال یک دوا اقتصار نفرمایند زیرا که تواند بود آن دوا موافق آن مزاج نباشد این ست آنچه مضمون کلام شیخ بود و ازینجا معلوم شد که حکمای نموده اند و قطع راه را موقوف بر حس و حرکت و حدس امر و باز گذاشته اند و مدار بر تعینات حکما موقوف نیست و الله اعلم بالصواب **باید دانست** که در امراضی که معالج محتاج بکمال حذاقت و هوشیاری ست امراض حاده اند خصوص تپهای حاده و امراضی که با تپ می باشند مثل سرسام و ذات الجنب و خناق و ورم رحم و خصیه و کلیه و ورم معده و جگر و غیر آن و اقسام سهال که در معالجه آن هوشیاری بلیغ باید زیرا که انواع سهال کثیر اند و نیز اگر یکبار کسی حبس کند نفخ شکم پیدا گردد و دیگر فسادها لاحق شود و امراضی که کثیر الوقوع اند و در مطب برای معالجه آن احتیاج اکثری افتد از انجمله حمیات اند با قسامه از حمی یومی و صفراوی و بلغمی و شطر الغب و اورام و ثور و اسهال معدی و معوی و کبدی و زحیر و درد گرده و زکام و نزله و سرفه و ضیق النفس و ذات الجنب و صداع و شقیقه و سرسام و رمد و درد گوش و درد دندان و درد گلو و خناق و قلاع و خفقان و قی و غثیان و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و فالج و لقوه و حکه و جرب و شری و نفث الدم و بواسیر و درد معده و تخمه و هیضه و ضعف معده و ضعف جگر و ورم معده و جگر و تشنج و کزاز و قولنج و استسقاء و دیدان شکم و سنگ گرده و مثانه و تقطر البول و فتق و رعاف و ورم خصیه و ورم رحم و اسقاط و سیلان طمث و احتباس طمث و ورم پستان +

بیان اسباب مولده و علامات سوء مزاج ساذج از کیفیات اربعه

اسباب سخنات حرکت معتدل و غذای معتدل و ملاقات سخن و خلا یا خارجا و دوا و اگر یا غذا بغیر افراط و تکاثف ظاهر بدن و تخلخل باطن بدن و عفونت اخلاط و غضب و سهر معتدل و ریاضت معتدل و دلک معتدل و وضع محکم

بغیر شرط و غذای حار و دوای حار و حمام معتدل و صناعت مسخنه و فرح معتدل و هوای حار و ضمادات حاره و داخل میشود
در اشیای مذکوره از مسخنات کثیره بیداری و استعمال حمام و محاجم بانار و دلک و کما در اشیای گرم و ضماد و طلا و مالش
باشیای گرم و خوردن چیزهای گرم علامت حدوث سخونت بسبب آن در صورت عدم غلط یعنی علامات سوء مزاج
حار ساذج حرارت بلمس سرعت نبض و نفس و تواتر اینها و سوزش چشمها و انتفاع از چیزهای سرد و ضرر یافتن از چیزهای
گرم در دوات حال و حریف و تلخی دهن و فتور اشتها و سهر و خشکی دهن و بینی و تشنگی مفرط و حدوث این عوارض از
امورات خارجی مثل آنکه در گرما رفتن یا در آفتاب یا پیش آتش نشستن و پیش از این اشیای گرم خوردن و فصل حار
و سن شباب و تدبیر مقدم گواهی دهد اسباب مبردات حرکت مفرط است یا سکون مفرط و ملاقات مبرد بالفعل یا بالقوه
داخلا یا خارجا و ملاقات سخونت بالفعل یا بالقوه با فراط و فجاجت غذا و غذای بارد و دوای بارد و شدت تکاثف
و ملاقات مبردات و کثرت مادهٔ مبرده مثل سودا و بلغم و قلت غذا با فراط و کثرت غذا با فراط و بسیاری تخلخل بدن و افراط
آنقدر و افراط احتباس و سدها و سخت بستن عضو بدوام و خوف و حزن و غم علامات غلبهٔ برودت ساذجه یعنی علامات
سوء مزاج بارد ساذج برودت بلمس ست و نوم مفرط و کسل و در حرکات و تقدم اسباب مبرده و سفیدی قاروره و برز
و عدم نضج و بطوء نبض و نفس و تفاوت اینها و ضرر یافتن از چیزهای سرد و انتفاع یافتن از چیزهای گرم و اشتهای کاذب
و نفخ و شکم و قلت عطش و قلت هضم و رداءت حال در شتاء و اذیت یافتن از نزلات و کثرت خواب و تری دهان
و بینی بشرط رطوبت اسباب مرطبات سکون و نوم و اجتناب محللات و کثرت غذا و دوای مرطب و غذای مرطب
و انتفاع خلط مجفف مثل سودا و صفرا و ملاقات مرطبات داخلا و خارجا خصوصا حمام معتدل مرطعام و ملاقات
مبردات داخلا و خارجا و ملاقات مسخنات قلیل و فرح معتدل و کثرت اکل علامات سوء مزاج رطب ساذج کسل
و در حرکات و لین نبض و کثرت بول و براز و لین بلمس و نسیان و کثرت نوم و سستی اعضا و تقدم اسباب مرطبه
و رسیدن هوای جنوب و ضرر یافتن از مرطبات و انتفاع از مجففات و سیلان لعاب دهن و مخاط و انطلاق
طبیعت و سوء هضم و تهیج هیجان اسباب مجففات مثل حرکات کثیره است و کثرت استفراغ و دانچه تحلیل با فراط
کند و غذای یابس و دوای یابس و ربر و مجمد که حبس کند عضو را از جذب غذا بطرف خود و دانچه قبض کند پس سده
پیدا کند که مانع نفوذ غذا شود و کثرت جماع و قلت غذا و ملاقات مجففات داخلا و خارجا و کثرت غم و سهر و غضب
و فکر علامات سوء مزاج یابس ساذج جفاف و خشکی و درشتی بدن ست و لاغری و سهر و صفای حواس و خشکی
دهن و بینی و صلابت نبض و قلت بول و خشکی براز و ضرر یافتن از چیزهای خشک و تقدم اسباب مجففه و اشتیاق

بچیزهای مرطبه و نفع یافتن از ریختن آب گرم و جذب شدن روغن فی الحال در عضو و اگر استعمال کنند و انتفاع یافتن از آن و تنفر از چیزهای خشک کننده و در دارت حال و در خریف

بیان علامات سوء مزاج مادی و اسباب مولدهٔ آن

بدانکه خون گرم و تر ست در مزاج و اسباب مولدهٔ آن اجتماع اسباب مسخنه و مرطبه با اعتدال ست علامات غلبهٔ خون سرخی رنگ بدن و شیرینی دهن و امتلای رگها و تمدد آن و دیدن خوابهای سرخ و فرح و ضحک بغیر سبب و فصل بهار و کثرت شهوت باکثرت منی و غلظ بول و سرخی آن و حدوث رعاف از او فی سبب و سیلان خون از لثه و کثرت نعاس و تثاؤب و تمطی و کسل و کاهلی و گرانی چشم و سر و درد اعضا و برآمدن دملها و بثرها و سرخی زبان و شوریدن دهان و کدورت حواس و کلال ذهن و ماندگی بغیر سبب و تدابیر مقدم مولدهٔ آن و بلاد معتدل و بدن فربه و سن شباب و وجه جمیل و شعر اصهب و هو و تحت لباسها خوب بلغم سرد و تر ست در مزاج اسباب مولدهٔ آن اجتماع اسباب مبرده و مرطبه و ناگواریدن طعام علامات غلبهٔ بلغم برودت ملمس ست و بیاض لون و نرمی و سستی بدن و بسیاری خواب و کندی حواس و ضعف هضم و سیلان لعاب از دهن و بینی و دیدن در خواب انهار و برف و برد و رعد و کثرت ریق و لزوجت آن و بطوء نبض و لین آن و قلت انتشار قضیب و کثرت و رقت یا غلظ بول و سفیدی آن و کمی اشتها و سستی اعضا و عدم تشنگی مگر در بلغم شور و غلیظ و ناگواریدن طعام و آروغ ترش و کثرت جشا و تقدم اسباب مولدهٔ آن گواهی دهد صفرا گرم و خشک ست در مزاج اسباب مولدهٔ آن اجتماع اسباب مسخنه و مجففه اند داخلا و خارجا علامات غلبهٔ صفرا صفرت لون ست و تلخی دهن و حرارت ملمس و سرعت نبض و نفس و تواتر آنها و سوزش چشمها و عدم اشتها یا ضعف آن و خشکی دهن و بینی و زردی چشم و زبان و صفرت یا حمرت بول و براز باختن و تشنگی مفرط و قلت بول و راحت یافتن از هوای سرد و خشکی براز و لذع آن در مقعد و خشکی بدن و لاغری و صلابت نبض و سهر و قی و غثیان و قشعریره و تقدم اسباب مسخنه و مجففه و بودن موسم صیف و گرما و مزاج حار و سن شباب گواهی دهد سودا سرد و خشک ست در مزاج اسباب مولدهٔ آن اجتماع اسباب مسخنه با فراط و اسباب مجففه اند و اغذیهٔ غلیظه مثل گوشت گاو و دال عدس و بادنجان و گاهی سبب آن جمود و برد و تجمد می باشد علامات غلبهٔ سودا تقدم اسباب مولده ست و کمودت لون و سواد شعر و لاغری و سیاهی بدن و دیدن چیزهای سیاه در خواب و دیدن خوابهای هائل و کثرت فکر و سهر و خوف از چیزهائی که در عادت از آن خوف نکنند و پیوستن چشمها و منخرین و ترشی دهن

وکثرت فکر و حزن بغیر سبب و حب خلوت و حموضت فم و یبس آن و فتور شهوت جماع مکرر سرماقی و قلت دم و سیاهی
بول و غلظ آن و تلخی آن و تلخاب ظاهر بدن و حرقت فم معده و سرخی بول یا سیاهی آن و غلظ بول و وجع کلیه
و نفخ در شکم و صلابت نبض و وقت و بطوء آن ترتیح اسباب مولده آن جمیع اغذیه نافخه اند مثل دال ماش
و نخود و ساگ گرم و دیگر بقولات و مثل فواکه خام و نافخه عامات غلبه آن نفخ ست در شکم و عدم ثقل و استمالی در
و کثرت ضراط یعنی برآمدن ریح با واز از مقعد و انتفاع یافتن ازان و کثرت آروغ و نفع یافتن ازان و از تکمید کردن
باشیای حاره و از استعمال دوای کاسر ریاح مثل بادیان و زیره سیاه و نانخواه و انیسون و غیره

بیان منضجات و مسهلات اخلاط

منضج بلغم صفت منضج حار که نضج بلغم کند و در جمیع امراض بلغمی بکار آید اسطوخودوس بیخ بادیان بیخ کاسنی
اذخر هر یک هفت باشه بادیان نیکوفته اصل السوس مقشر نیکوفته پرسیاوشان تخم خطمی هر یک شش باشه مویز منقی
یکتوله انجیر زرد چار دانه انیسون تخم کشوث هر یک چار باشه شب در آب ترکنند صباح جوشانیده مالیده صاف
نموده گلقند سه توله اضافه نموده بنوشند پنجروز تا هفت روز و درین اثنا حسب حاجت سپستان و تخم کرفس
و مغز تخم قرطم که آنرا تخم معصفر گویند و بادرنجبویه و زوفای خشک و بیخ کبر و بیخ کرفس هر چه مناسب داند اضافه
سازند روز مسهل برگ سنا یکتوله و مغز فلوس پنج توله تا شش توله تر بد سفید مجوف خراشیده تا شش باشه
شکر سرخ و گلقند هر یک چار توله روغن بادام پنجاشه اضافه نموده بنوشند و اگر دو باشه غاریقون سرداره
کنند مسهل قوی میشود و ازین اجزا و اوزان در کمی و بیشی مختار اند تبرید بعد جلاب تخم ریحان چهار باشه گلقند
دو توله و عرق بادیان حل نموده بنوشند و یا هلیله سرزنی یک عدد یا دو عدد بورق نقره پیچیده اول بخورند
بالای آن گلقند در عرق بادیان حل نموده گرم نموده بنوشند روز مسهل بعد دو پهر نخود آب وقت تشنگی عرق
بادیان وقت شام کچری شوله خورند منضج بلغم نسخه یوسفی بادیان انیسون پرسیاوشان بادرنجبویه هر یک
دو مثقال انجیر بیخ عدد در یک سیاله آب بجوشانند تا نیمه بماند مالیده صاف ساخته ده مثقال گلقند حل کرده بنوشند
غذا نخود آب منضج بلغم نسخه دیگر انجیر زرد پنجدانه عناب هفت دانه تر بد سفید نیکوفته تخم خطمی اسطوخودوس
انیسون بادیان بیخ بادیان بیخ کوفس بیخ کبر تخم کشوث به یک یک مثقال گلقند دو توله
مطبوخ که اخراج بلغم و سودا کند از حکیم صفی الدین پدر حکیم سعد الله گیلانی تخم ریازیانه اصل السوس مقشر
گاوزبان بادرنجبویه تخم کشوث پوست بیخ کبر هر یک دو مثقال اسطوخودوس مویز منقی بسفایج مستقی هر یک

ششش مثقال گلنکبین بست و پنج مثقال بنفشه یک کف انجیر زرد پانزده عدد پستان بست و پنج عدد عناب
سی عدد جمله یک شربت بود سه صباح بنوشند روز چهارم بردوای مذکور سنای مکی تمر هندی هر یک
ششش مثقال اضافه نموده بنوشند مطبوخ منضج و مسهل بلغم انجیر پنجدانه پستان بست دانه عناب هفت دانه
تخم کرفس یکدرم بادیان انیسون پوست پنج بادیان پوست پنج کبر بسفایج اصل السوس هر یک یک مثقال
تخم خطمی دو مثقال مویز منقی گلقند هر یک دو تولہ روز سوم یا چهارم اگر تلین خواهند تر بد یکتولہ سنای مکی
پنج مثقال اضافه کنند روز مسهل غاریقون نیم مثقال افتیمون دو مثقال سنای مکی یکنیم تولہ تر بد سفید یکتولہ خیارشنبر
پنج تولہ کنند منضج صفرا که در امراض صفراوی بکار آید گل نیلوفر بنفشه تخم کاسنی نیکوفته تخم خیارین
نیکوفته تخم خربازی گل سرخ عنب الثعلب خشک شاهتره هر یک هفت ماشه سپستان پانزده دانه آلوی بخارا
هفت دانه عناب پنجدانه شب در آب تر کرده صباح مالیده صاف نموده گلقند دو تولہ وران مالیده بنوشند
تا سه روز وحسب حاجت تمر هندی وگاوزبان و تخم خطمی و تخم کاسنی و بهدانه بیفزایند روز مسهل مغز فلوس
پنج تولہ تا هفت تولہ ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چار تولہ شیر خشت دو تولہ روغن بادام شش ماشه اضافه
نموده بنوشند حسب حاجت در افزودن هلیله زرد و برگ سنا و گل سرخ و کمی و افزونی در اوزان مختار انه
تبرید بعد مسهل روز دوم لعاب بهدانه سه ماشه همراه شربت بنفشه یا نبات و اسبغول اضافه نموده بنوشند
یا هلیله سربلی بورق نقره پیچیده یا آمله سربلی همراه لعاب بهدانه و شربت نیلوفر یا همراه عرق گاوزبان
و کاسنی خورند غذا نخود آب گوشت یا مونگ یا آش جو وقت تشنگی عرق گاوزبان و عرق کاسنی و عنب الثعلب
مطبوخی که انضاج صفرا کند از بوسفی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی نیکوفته هر یک دو مثقال آلوبخارا پنج عدد پستان
بست دانه همه در یک پیاله آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف نموده بقند شیرین کرده بگذارند بیاشامند غذا نخود آب
دیگر که انضاج صفرا کند تخم کاسنی پنج کاسنی گل نیلوفر بنفشه آلوی بخارا عناب تخم خطمی گل سرخ عنب الثعلب
لعاب بهدانه لعاب اسبغول شربت بنفشه شربت نیلوفر حسب حاجت با بعضی اشربه و لعابها مطبوخ تیار
سازند منضج سودا باد رنجبویه گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس پنج بادیان
هر یک هفت ماشه بسفایج منقی بادیان هر یک چار ماشه شاهتره شش ماشه مویز منقی یکتولہ در پنج عقربی پنجاشه
پستان بست دانه انجیر زرد چار دانه پنج کاسنی هفت ماشه عناب هفت دانه شب در آب تر کرده صباح
جوشانیده مالیده صاف نموده گلقند دو تولہ تا شه تولہ داخل کرده بنوشند هفت روز تا نه روز روز مسهل

برگ سنا یکتوله گل سرخ شش ماشه هلیلهٔ سیاه پنج ماشه تربد سفید مجوف هفت ماشه گلقند چار توله مغز فلوس شش توله افتیمون در پارچه بسته هفت ماشه تا نه ماشه مالیده صاف نموده روغن بادام چار ماشه اضافه کرده بنوشند و ترتیب هلیله مربی یا آمله مربی بورق نقره یا طلا پیچیده بخورند بالای آن شربت گاوزبان یا شربت اسطوخودوس بخورند و در کمی و بیشی ادویه و اوزان آن مختار اند و اگر مرضی مرکب از صفرا و بلغم و غیر آن باشد ادویهٔ مخصوصه هر یک گرفته باهم آمیز نموده بدهند **مطبوخ منضج سودا** از یوسفی اسطوخودوس بادرنجبویه گاوزبان پرسیاوشان بادیان بیخ مهک مقشر نیم کوفته هر یک دو مثقال در یک پیاله آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده بقند سفید شیرین ساخته نیم گرم بنوشند و غذا اسفاناخ نخود **دیگر منضج سودا** بادرنجبویه گاوزبان بسفایج فستقی اسطوخودوس شاهتره سپستان بیخ کاسنی بیخ رازیانه اصل السوس انجیر زرد تخم خطمی افتیمون بدستور مرتب سازند **مطبوخ منضج و مسهل سودا** عناب پنج دانه سپستان بیست دانه گل بنفشه تخم خطمی بادیان اصل السوس هر یک یک مثقال بادرنجبویه بسفایج هر یک دو درم پوست بیخ کاسنی پرسیاوشان هر یک دو مثقال گاوزبان اسطوخودوس هر یک سه درم پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک یکتوله افتیمون چار درم مویز منقی دو توله گلقند چار توله روز مسهل غاریقون نیم مثقال برگ سنای مکی افتیمون هر یک هفت مثقال مغز فلوس چار توله کنند **مطبوخی** که انضاج خون غلیظ محترق کند بنفشه تخم کاسنی تخم خیارین هر یک دو مثقال تمر هندی بجلدم آلوی بخارا ده دانه عناب بست دانه جوشانیده با پنج مثقال شکر شیرین نموده یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بدهند **مطبوخ افتیمون** مسهل سودا و بلغم و صفرای سوخته و جذام و جنون و وسواس و مالیخولیا و جمیع امراض سوداوی را نافع بود تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب نموده دو درم بادرنجبویه گاوزبان آمله اسطوخودوس بسفایج بیخ مهک خراشیده نیمکوفته تخم کشوث تخم شاهتره هر یک سه درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چار درم سنای مکی پوست هلیله زرد هلیله سیاه ورق گل سرخ افتیمون در پارچه بسته هر یک هفت درم مویز منقی ده درم مجموع را بجوشانند در شش رطل آب تا دو رطل بماند کیسهٔ افتیمون بدست بمالند بیفشارند و صاف کنند و فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر یک بست درم دران حل کنند و بنوشند **مطبوخ افتیمون** از محمد زکریای رازی برای اکثر امراض سوداوی مثل مالیخولیا وغیره هلیله سیاه ده درم بسفایج فستقی نیمکوفته پنج درم سنای مکی هفت درم تربد سفید خراشیده چار درم اسطوخودوس مویز منقی افتیمون هر یک دو درم مجموع را در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس افتیمون را در کیسه سر آن را بسته دران اندازند و دو جوش دیگر داده فرود آرند و مالیده صاف کرده ساعت قبل از مطبوخ این جمار افرو برند غاریقون نرم سفید دو ثلث درم صبر سقوطری یکدرم نمک هندی نیم درم خربق سیاه

۵۵ یعنی افتیمون را در صره بسته که خیسانیده باشند آنرا وقت ساختن مالیده سازند ۱۲

ربع درم کوفته بیخته حب بسته فرو برند و بالای آن مطبوخ را بنوشند و از وزن ادویه مطبوخ اگر تصرف کنند
مختار اند مطبوخ فواکه جهت اخراج مادهٔ صفراوی از دماغ و جمیع بدن و برای تسکین مادهٔ صداع دموی مجرب و معمول
و جهت اخراج مواد حاره حمیات نیز مستعمل ست عناب ده دانه سپستان آلوی بخارا هر یک بست دانه نیلوفر
تخم کاسنی عنب الثعلب هر یک سه درم ورق گل سرخ چار درم بنفشه پنجدرم سنای مکی هفت درم تمرهندی ده درم
تر بجبین خیارشنبر شیرخشت هر یک پانزده درم و در نسخهٔ دیگر عوض خیارشنبر شیرخشت ده درم مرقوم ست مطبوخ فواکه
بنسخهٔ دیگر از قرابادین بجهت صداع را نفع بخشد و تشنگی را دافع و مادهٔ امراض حاره را قاطع ست سپستان بست دانه
اجاص و عناب هر یک ده دانه بنفشه خشک سه درم تخم کاسنی یکتوله تمرهندی تر بجبین هر یک چار توله درد و آثار آب
بجوشانند هرگاه یک رطل بماند صاف نموده بنوشند نقوع فواکه صداع صفراوی و امراض حاره را دافع آلوی بخارا
زرد آلو عناب هر یک ده عدد سپستان بست دانه تمرهندی سه توله گل نیلوفر تخم کاسنی هر یک هفت ماشه
تر بجبین چار توله شب بخیسانند و صباح بنوشند نقوع حامض جهت صداع حار و تسکین بخار و تطفیهٔ التهاب
دل معده و جگر نفع تمام دارد و حمیات صفراوی و دموی را سود مند گل بنفشه پنجدرم تمرهندی ده درم گل نیلوفر
دو درم آلوی کلان هفت عدد عناب زرد آلو هر یک پانزده عدد و اگر طبیعت مجیب باشد عوض تمرهندی
انار دانه کنند نقوع مسهل بدن از صفرا و مواد محترقه پاک کند و صداع و دیگر امراض دماغی را نفع کند
معده و جگر را سود دهد با نقوع حامض این اجزا اضافه سازند سنای مکی هلیلهٔ زرد هر یک پنجدرم تخم کاسنی
یک مثقال خیارشنبر بست درم و اگر عوض خیارشنبر تر بجبین و شیرخشت بست درم کنند جائز ست
مادالاصول که جمیع امراض بلغمی و سوداوی را سود دهد مثل فالج و لقوه وغیره و سنگ گرده و مثانه
برنزاند و سدهٔ جگر بکشاید و استسقا و اوجاع مفاصل را نافع بود پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک
ده درم پوست بیخ کبر پنجدرم تخم کرفس انیسون نانخواه بادیان تخم کشوث بیخ اذخر هر یک چار درم اسارون
عود بلسان سلیخه بوزیدان هر یک دو درم مویز منقی انجیر زرد هر یک بست درم جمله را ورد و آثار آب بجوشانند
هرگاه یک آثار آب بماند مالیده صاف ساخته بردارند شربتی سنی مثقال حب ایارج که درین زمان از
ایارجات کبار اختصار و معمول برین شده تنقیه سر میکند و امراض همین را نفع کلی می بخشد و صداع مزمن و صرع
و سکته و فالج و لقوه و دیگر امراض بارده دماغی را نفع بلیغ می بخشد نسخهٔ ایارج فیقرا این ست سپستان
و اجینی مصطگی اسارون زعفران سلیخه عود بلسان حب بلسان از هر یک یک جز و نیم نیم ماشه صبر سقوطری

دو چند همه هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و هر قدر که در نسخه نوشته داخل آن کنند ایارج فیقرا تر بدسفید
مجوف خراشیده از هر یک یکدرم حب الیل غاریقون سفید انیسون از هر یک نصف درم شحم حنظل مخ هندی
از هر یک یکنیم دانگ کوفته بیخته با آب بادیان گولیها سازند بقدر نخود و بورق نقره یا طلا چسپانیده چهار گهی
شب باقیمانده یکتوله حب نرکور بخورند و خواب کنند وقت صباح این مطبوخ بنوشانند پوست بیخ بادیان یوست
بیخ کاسنی اذخر عنب الثعلب بنفشه گل سرخ اصل السوس اسطوخودوس مویز منقی گاوزبان تخم خطمی شاهتره هلیله
کابلی هلیله زرد برگ سنا افتیمون از هر یک دو درم سپستان بست دانه دریک آثار آب بجوشانند هرگاه یکنیم
باد از آب بماند گلقند و شیرخشت و ترنجبین از هر یک شش تولہ افزوده بنوشند و باید که پیش از دادن حب ایارج
منضج شده باشد بلکه یک مسهل یا دو مسهل شده باشند که حب ایارج پس آن دهند تا که تنقیه عام شده تنقیه خاص
بعد آن شود بعده بار دگر تنقیه عام کنند و بار دگر حب ایارج دهند نسخه حب ایارج دیگر که نیز معمول و مجرب ست
اکثر اقسام صداع را نفع بخشد و تنقیه سر و دماغ کند مقل ازرق کثیرا از هر یک چار برگ شحم حنظل نمک هندی
از هر یک یکدانگ و نیم غاریقون سفید نیم درم ایارج فیقرا تر بدسفید موصوف حب الیل از هر یک دو درم کوفته بیخته
با عرق بادیان جمها سازند جمله یک شربت ستر و کلان را لکن نه ماشه بعمل می آید و برای اکثر امراض دماغ
معده وغیره این نسخه فائده می کند شیره بادیان هفت ماشه شیره انیسون شیره تخم کشوث شاهتره یک ماشه شیره
زیره سیاه دو ماشه شیره دانه هیل دو ماشه گلقند سه تولہ در آب برآورده نیمگرم بنوشند و اگر قبض بسیار بود
قدری برگ سنا می بیفزایند و گلقند و سکنجبین ساده در عرق بادیان حل کرده نوشیدن برای اکثر امراض
بارده معده وغیره مجرب و همچنین شیره بادیان و گلقند و برای اکثر امراض حاره این تبرید فائده می کند
لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو شیره تخم خرفه سیاه شیره تخم ترنج یا عوض آن شیره تخم خیارین هر یک
چار ماشه آب آلو بخارا هفت دانه شربت نیلوفر دو تولہ یا سکنجبین دو تولہ اسبغول چار ماشه اضافه نموده بنوشند
و حسب حاجت شیره تخم کاسنی و شیره تخم خیارین بیفزایند یا بدل از اجزای سابقه کنند و این خصما در برای
اکثر اوجاع مثل درد گلو و درم پس گوش وغیره و برای جمیع اورام ظاهری و باطنی حار و بارد مجرب ست
مغز خیارشنبر چار تولہ گل بابونه اکلیل الملک عنب الثعلب سنبل الطیب هر یک شش ماشه جدوار سه ماشه
آب عنب الثعلب سبز خصما دساز ند و اگر بدون مغز فلوس بعمل آرند نیز کثیر فائده می بخشد و گاهی در اورام
بارده صبر زرد افزوده میشود و گاهی بجهت غایت حرارت سوت افزوده می شود دیگر برای اورام حاره

رسوت وجدوار مجرب واستعمال تزوی خطائی ویزجدوار تنها برای اقسام اورام حاره وبارده مجرب ست دیگر برای
اورام حاره وبثور گرم رسوت وصندل سرخ وسفید وپوست درخت نیم هریک یک جزو گیرو ومردارسنگ هریک
نیم جزو باب سرشته طلا سازند واگر باب عنب الثعلب سبز طلا کمند نفع بلیغ بخشد وگاهی عنب الثعلب نیز افزوده میشود وگاهی
آب لیه وجوافزوده میشود ومردارسنگ موقوف کرده میشود برای اورام بارده گیرو وسونٹھ باب سائیده گرم ساخته
طلا سازند ودیگر برای اورام بارده ایلوا وبول وگالی زیری ومصطگی وکپور کچری وسونٹھ وزیره سیاه باب
سائیده گرم کرده طلا سازند ودیگر زرنباد وجدوار طلا سازند ودیگر زرنباد وزنجبیل طلا سازند برای اکثر امراض حاره
سکنجبین نافع ست وآب منقوع تر پھلیہ دافع الحرارة وتشنگی ست وآب منقوع آمله وکشنیز خشک بمجنین وخوردن
دوغ نیز دافع حرارت بدن ومعده وقلب وتشنگی واین نقوع دافع سوداوی مزاج گرم دل ومعده ست وبرای
جمیع امراض حاره ازجمی وخفقان وغیره مفید گل سرخ گل نیلوفر کشنیز خشک هریک یک مثقال آب نیم درم در
گلاب وعرق گاوزبان وکاسنی هریک یک قبه ادویه را در عرقها بخیسانند وقدری آب افزوده صباح
صاف نموده سکنجبین ساده یا شربت نیلوفر یا قند اضافه نموده بنوشند واین نقوع نیز دافع حرارت قلب ومعده
وجمیع بدن ودافع خفقان ست کشنیز خشک گاوزبان هریک شش ماشه گل نیلوفر صندل سفید هریک چهار ماشه
شب در آب تر کرده صباح بالنگو پاشیده نبات داخل کرده بنوشند واین سفوف نیز همچنین ست
آما خشک کشنیز خشک گاوزبان هریک دو تولہ صندل سفید گل سرخ هریک یک تولہ نبات همچند همه کوفته بیخته
یک تولہ بمراه آب خورند وسفوف مروارید که از اختراع جالینوس ست در دفع امراض حاره دماغی وقلبی
ودوسواس وخفقان نفع عجیب دارد وفرح غریب آورد واستعمال او برای حوامل جهت حفظ جنین بغایت سودمند
بود مروارید ناسفته مرجان یاقوت سرخ ورق طلا ورق نقره هریک یک مثقال گل ارمنی ابریشم مقرض
حجر ارمنی بالاجور هریک سه درم تخم کاسنی تخم خربزه تخم ریحان تخم بالنگو بادرنجبویه زرد ومصطگی
هریک پنجدرم هلیله کابلی گاوزبان هریک ده درم کوفته بیخته از یکدرم تا دو درم بعرق گاوزبان وشربت
ابریشم خورند واین سفوف نیز تالیف جالینوس ست برای دفع امراض بارده دماغی ومعدی
وقلبی بغایت سودمند ست زنجبیل دارچینی مصطگی زرنباد از هریک پنجدرم خولنجان قشر اترج عتیق از
هریک سه درم سعد کوفی اسارون سنبل الطیب قرنفل قاقله غود از هریک دو درم کوفته بیخته دو درم بخورند
تنها یا در سکنجبین یا در نبات قندی آمیخته یا در گلقند آمیز نموده بخورند وخوردن نانخواه وزنجبیل بریان معجون

وهالون وخوردن جوز بوا و دارچینی و ادرک و برگ پان تنها تنها برای دفع امراض بارده
مفید و مطبوخ بادیان ششماشه انیسون یکدرم گلقند دو توله در آب جوشانیده صاف نموده نوشیدن برای
بسیاری امراض بارده معده و دماغی و صدر مفید و همچنین این مطبوخ انجیر زرد مویز منقی هر یک یک جز و
بادیان انیسون هر یک ربع جز و مصری در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و این عرق نیز برای اکثر
امراض بارده مجرب ست اجوائن اجمود سونف انیسون پودینه خشک الایچی کلان هر یک یک پاو بقدر
شش آثار تا ده آثار عرق کشیده نگاهدارند و بقدر دو سه توله بنوشند و این دوا نیز برای بسیاری
امراض بارده معده وغیره سودمند ست آب ادرک چهار توله آب برگ پان دو توله شهد شش توله همه را باهم
نموده دو روز در آفتاب نگاهدارند و در روزی چند مرتبه آن را جنبانیده باشند و بقدر یکتوله یا زیاده
بنوشند و این نسخه دواء المسک حلو حار برای امراض بارده بسیار سودمند ست و مقوی دل و دماغ
و معده و خفقان بارد و سوء مزاج بارد و قلب را دافع ست بسد مروارید کهربا درونج عقربی زرنباد هر یک
ده درم ابریشم خام بهمنین سنبل الطیب ساذج هندی قاقله قرنفل هر یک پنج درم اشنه دارفلفل دارچینی زنجبیل
هر یک چهار درم مشک دو درم شهد سه چند بدستور معجون سازند شربتی دو مثقال و چون قرنفل و جوز بوا و دار
چینی و دارفلفل و عاقرقرحا همه یا یکی ازان گرفته و در شهد آمیخته بخورند برای دفع سردی مزاج بسیار سودمند معجون
که مسمی معجون هدیة الرسول ست گویند که جبرئیل علیه السلام پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم هدیه آورده بود
غیر مرگ جمیع امراض را شاید فی الحقیقة معجون مذکور برای امراض بارده بسیار سودمند و حافظ صحت
و مقوی قلب و حرارت غریزی و مزیل خفقان بارد و مقوی معده و قوت هاضمه و باه و دافع سردی مزاج
زنان ست صفته خولنجان زنجبیل دارچینی کباب چینی هر یک ده درم جوز بوا مصطکی قرنفل عاقرقرحا عود
هر یک یکدرم با یک وزن شهد و سه چند نبات معجون سازند شربتی سه درم و این روغن که از
اختراع و جمله مجربات قبله گاه ست و بنده کمترین نیز بارها بتجربه آورده برای جمیع امراض بارده مثل
وجع مفاصل و درد پشت وغیره و برای فالج و لقوه و دیگر دردهای بارده مفید و معمول صفت آن تخم شبت
چهار توله شونیز تخم حلبه تخم السی تخم مالکنگنی اسپند هالون سورنجان تلخ هر یک یکتوله همه را در دو آثار
آب وقت شب تر سازند صباح بجوشانند هرگاه نیم آثار آب بماند مالیده صاف نموده نیم پاو روغن
کنجد اضافه نموده بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند برداشته نگاهدارند و گرم ساخته بر جای درد مالش

بیسر شاید عوض آن زیره معروف یک شش و ربع دی مخلوط کنند ... اقادے

سازند و بالای آن برگ ارنڈ گرم نموده به بندند و این سفوف دافع جمیع امراض بارده است و مفرح و مقوی قلب و حافظ صحت ست دارچینی مصطگی زرنباد انیسون بادیان همه مساوی الوزن کوفته بیخته نبات سفید برابر همه اجزا آمیخته سفوف سازند خوراک از دو ماشه تا چار ماشه **معجون احمدی** دل و دماغ و معده حار را قوت دهد و خفقان گرم را نافع و برای گرمی جگر و قلب و ناقهین حار مزاج و تپهای گرم بسیار مجرب ست طباشیر یک توله صندل سفید آمله مقشر ابریشم بریده هریک دو توله گل سرخ کشنیز خشک مقشر هریک چهار توله نبات سه چند همه گلاب برابر وزن همه کوفته بیخته معجون سازند و اگر مشک یا کافور حسب مزاج سه سه ماشه افزایند نافع باشد و اگر رب سیب دو چند و نبات یک چند کنند بهتر ست قدر مستعمل دو مثقال و گاهی زهرمهره و یشب سبز هریک یک جزو اضافه کرده میشود **معجون جالینوسی** برای امراض بلغمی و سوداوی دماغی و معده نافع و سده جگر و درد آن زائل و برودت معده و گرده و مثانه را دافع و اصلاح حال جمیع بدن کند و جمیع امراض بارده را مفید ست فلفل سفید دارفلفل هیل بوا قسط شیرین سنبل الطیب سعد کوفی خولنجان زنجبیل قرنفل دارچینی سلیخه مصطگی زعفران اسارون عود بلسان حب بلسان قصب الذریره حب الآس اجزا مساوی و قند سفید سه چند وزن ادویه معجون سازند شربت آن هر روز بخورند و گاهی مشک عنبر ششم حصه یک جزو اضافه کرده میشود و گاهی جهت خوش ذائقی قصب الذریره موقوف کرده میشود **نسخه نوشدارو ساده معمولی** گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطگی سنبل الطیب سارون هریک سه درم قرفه زرنب زعفران قاقله صغار قاقله کبار جوزبوا بسباسه دارچینی هریک دو درم آمله مقشر یک رطل اول آمله را در یک آثار شیر وقت شب بخیسانند صبح آب بشویند که صاف شود و در ده رطل آب بجوشانند که یک رطل بماند بدست مالیده صاف نموده با دو رطل قند سفید یا یک رطل قند سفید و یک رطل شهد بقوام آرند شربتی تا دو مثقال و صاحب قرابادین نوشته که مراد از رطل تخمیناً بست و چار توله انتهی کلامه و معمول راقم ست که با سه چند قند سفید نیز ساخته می شود

تمت

شکر خدا که بتاریخ ۲۲ شعبان سنه ۱۲۶۸ هجری تمام شد

محمد روشن خان حنفی سنه ۱۲۶۳
محمد عبد الرحمن بن حاجی

۸

اشتهار این کتاب بمراد قانون بستم ۱۸۴۷ع داخل بهی رجستری گورنمنت گردیده لازم که کسی بدون اجازت احقر قصد طبع نکند +

وجه ختم بر خاتمه برای سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامی است مهر و دستخط مهتمم ثبت نموده شد + [illegible] بن حاجی محمد روشن خان بقلم خود

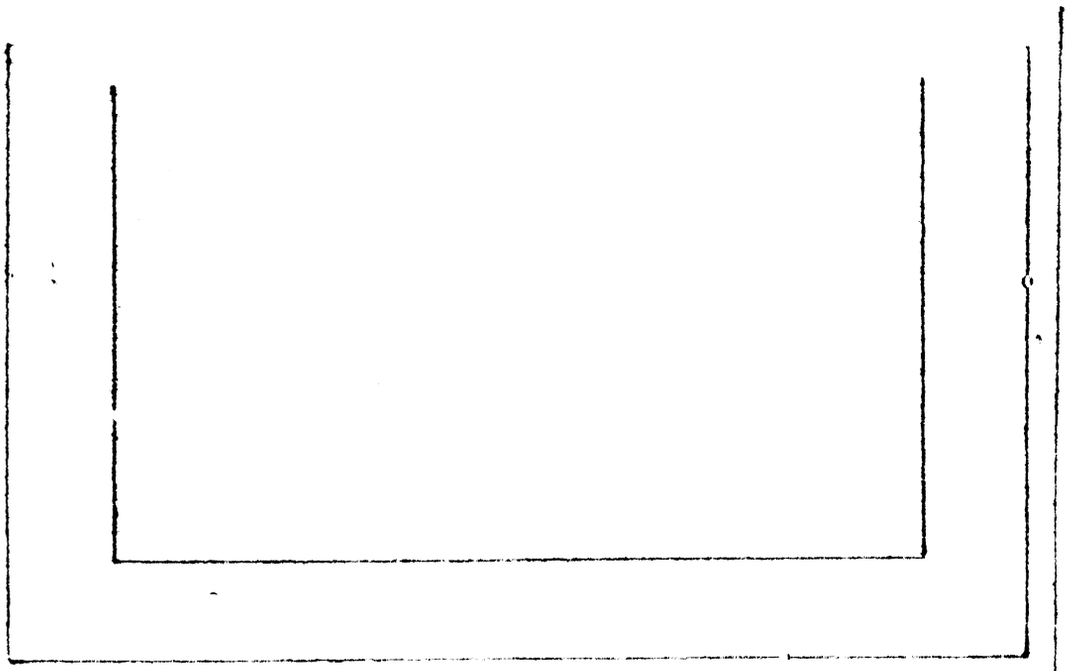
مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ

حسب فرمایش مکرم اخ جناب قاضی محمد ابراهیم بن قاضی محمد رحمتا جرکتب بمنبئی سلمه الله العلی پسندیده منطبعین اعنی

رسائل حشر

باهتمام امیدوار رحمت ایزد سبحان عبد الرحمن تمبیت یافته و دستگرفته برادر معظم مغفور محمد مصطفی خان مبرور

در مطبع مبارک واقع دکانپور مطبوع گردید



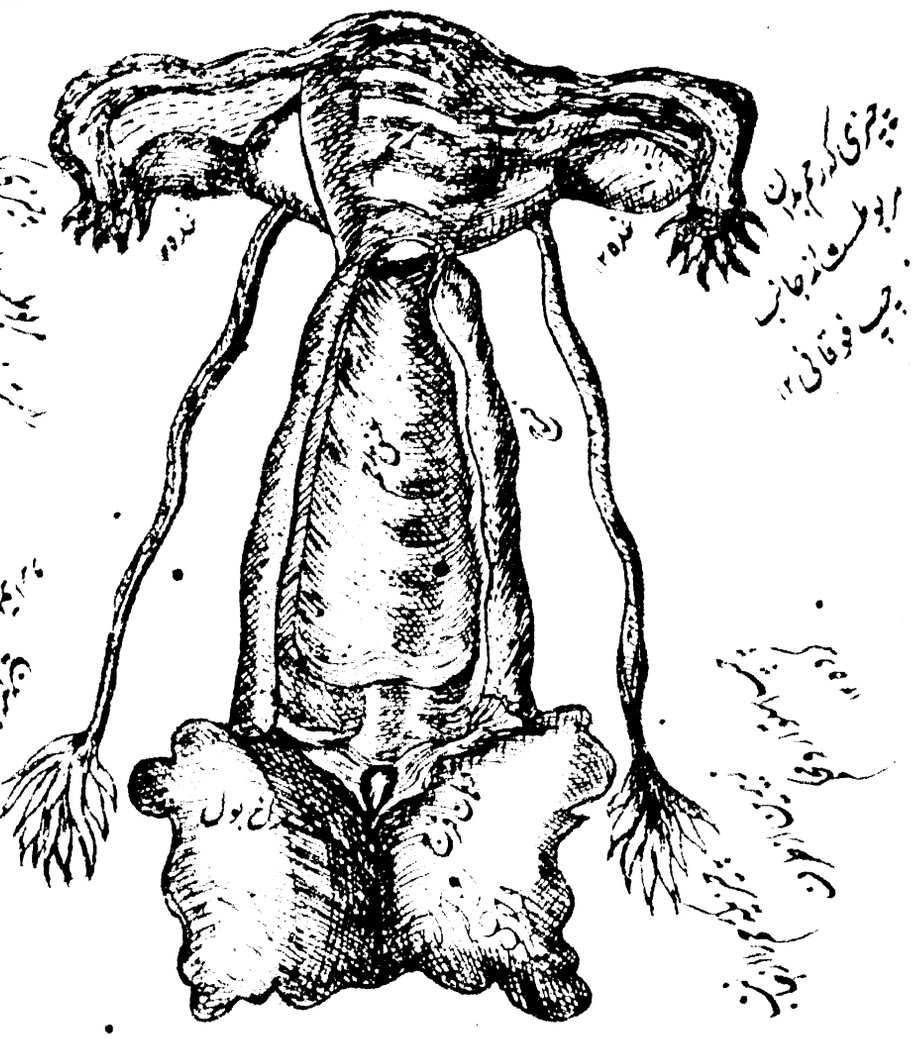
بسم الله الرحمن الرحیم

پس سپاس حکیم علی الاطلاق و نعت برگزیدهٔ انفس و آفاق و منقبت آل اطهار و اصحاب اخیار
میگوید المستشفع بشفاعت نبی الثقلین اصغر حسین بن غلام غوث اذاقهما الله
حلاوة الایمان که چون بعضی از احباب بی ارتیاب مستدعی تالیف قوانین تقمیط بودند و ستبداد
بدرجاتم می نمودند تقدیماً لامرهم این وجیزه را برشتهٔ تالیف کشیدم و من الله التوفیق
انه خیر رفیق مقدمه اول چون تدبیر حبالی و تقمیط درین وجیزه مرقوم می شود
پس ضرور است که چیزی از تشریح رحم و کیفیت استقرار نطفه بر سبیل اختصار گفته آید تا رحم
جسمی سپید و نرمست مشابه بعصب و محل آن در میان مثانه و رودهٔ مستقیم و نافست و شکل
رحم مانند خصیه و قضیب مقلوبست یعنی نفس رحم بجای کیسهٔ انثیین و عنق رحم بمنزلهٔ قضیب
که گویا غلاف قضیبست و طول رحم از قریب نافست تا قریب آخر منفذ فرج و فرج
موضعیست مجوف تا بنفس رحم ملاقی می شود و عنق رحم اندرون فرج واقعست چنانکه
آستین در آستین کنند و دخول قضیب در عنق رحم می شود و طول عنق در اکثر ابدان

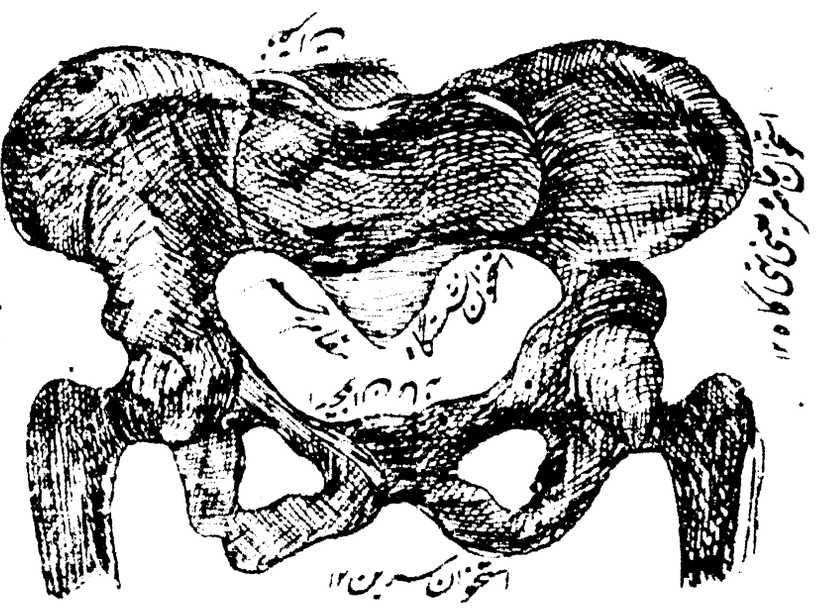
تا شش انگشت می باشد و از یازده انگشت زیاده نیست و توافق مرد و زن در طول
آلت و عمق موجب حبل و مصادقت و عمق اگرچه عضلی اللحمست و مشابه بغضروف
لیکن باطن آن نرم و ذی لحم میباشد تا قضیب آسیبی نرسد و مانع لذت دخول نگردد و شکنجها
دارد تا دراز تواند شد و قریب پنج عنق فرو میرود چنانست که آن فم رحمست و بپیوسته فم بند میباشد
لیکن در حالت جماع می کشاید تا منی را بلع نماید و همچنین در وقت وضع حمل تا جنین
برآید و رحم بالطبع برای جذب منی شائقست لهذا در وقت جماع نفس رحم بجانب عنق مائل
میگردد و مس قضیب بفم رحم باعث التذاذ و استنزال نسوانست و همین جا خصیتین خارج
از عنق در جوف فرج موضوع اند و بر فم عنق رحم چند غدد متشنج هستند که ازالهٔ بکارت
از پاریدن آنهاست و نفس رحم بصورت مثانه است و قعر آن وسیع و طول آن موافق
طول عنق می باشد و جوهر آن سپید و نرم و متخلخلست تا بالیدن جنین فراخ میشود
و بی حس است تا از ثقل جنین ایذا نیابد و عصبی از دماغ بسوی رحم آمده است
که از ان حس منافی می کند و بلذت مباضعت متلذذ می شود و بهمین عصب رحم شرکت
از دماغ دارد و رحم نابالغه از مثانه خردی باشد و هنگام حیض مثل مثانه میگردد
و در حمل از ان کلان تر می شود و هنگام حیض نسجی که بکارت عبارت از انست و بیشتر
ابدان بسبب ثقل و کلانی رحم پاره می شود و رحم زاد و طبقه است خارجی و داخلی
در طبقهٔ داخلی رگها بسیار اند که افواه آنها در جسم رحم بطور رغاک واقع اند
و این را نقر الرحم گویند و غشای جنین بهمین نقر مرتبط میباشد و طمث از همین جا برآید و غذای
بچه هم از همین موضع میرسد و این طبقه دو خانه دارد یکی ایمن و یکی ایسر و گردن برد
یکیست و دیگر حیوانات را خانها بقدر تعداد پستان آنها می میباشد و همان قدر

خانها داشته باشد و در باطن این طبقه طوقیست مستدیر عصبی و در وسط این طوق ثقبی
مانند آلیه واقعست و بران نتوز و آمد امد مثل بواسیر و طبقه خارجی مانند غلاف محیط
بطبقه باطنیست و خصیهٔ زنان به نسبت خصیهٔ مردان کوچک و مستدیر و هر دو را
غشائی جداگانه است لیکن کیس که مجلل غشاست یکست و اوعیه منی چنانکه در مردان
از انثیین بقضیب آمده است در زنان نیز بوساطت قاذفست و قاذف در رگ معلق
از بعضیتین بجانب خاصره تین رفته و تا بحالبین رسیده و هر دو طرف آن مرتبط بار بعضیتین است
و باز اندرون فم رحم برگشته و طرفی که مربوط است برحم آنرا قاذف الرحم گویند پس
جانب است را قاذف یمنی و جانب چپ را قاذف یسری خوانند و بر کنارهٔ فم
رحم دو فرو ییست که آنرا قرنی الرحم نامند و عنق رحم در بعض زنان مائل بیمین
و در بعضی مائل به یسار می باشد و عانهٔ نسوان به نسبت عانهٔ مردان اگرچه بنظاهر
کمست مگر در باطن عمق و جوف بسیار دارد و مجرای بول زنان بالای فم رحم
بفاصلهٔ یک انگشت کسری کم واقعست و این مجری در طول بیشتر دو انگشت
می باشد و فم رحم جانب زیرین مجرای بولست و زنانی که حاملا نشده باشند
بیشتر نفس رحم ایشان پنج انگشت در طول و عنق یک انگشت در طول میباشد
و از رحم چار شرائین تعلق دارد و عروق هم چهارند و انابیب جاذبه در رحم
بسیارند و در بلاد معتدله شروع بلوغ یعنی اجرای حیض از سال
چهاردهم می شود و در بلاد حاره از سال دهم و در بلاد باردهٔ از سال شستم
و خون حیض در بیشتر زنان بقدر نیم رطل می برآید و مدت اکثری آن
چهار یوم است و شکل رحم مع استخوان گردو بیش از ین نقشها باید دید

تصویر رسم قُمّ آن مع عنق و فرج



صوت استخوانهائی که دران رحم تعبیه است و استخوانها بدان محیط اند

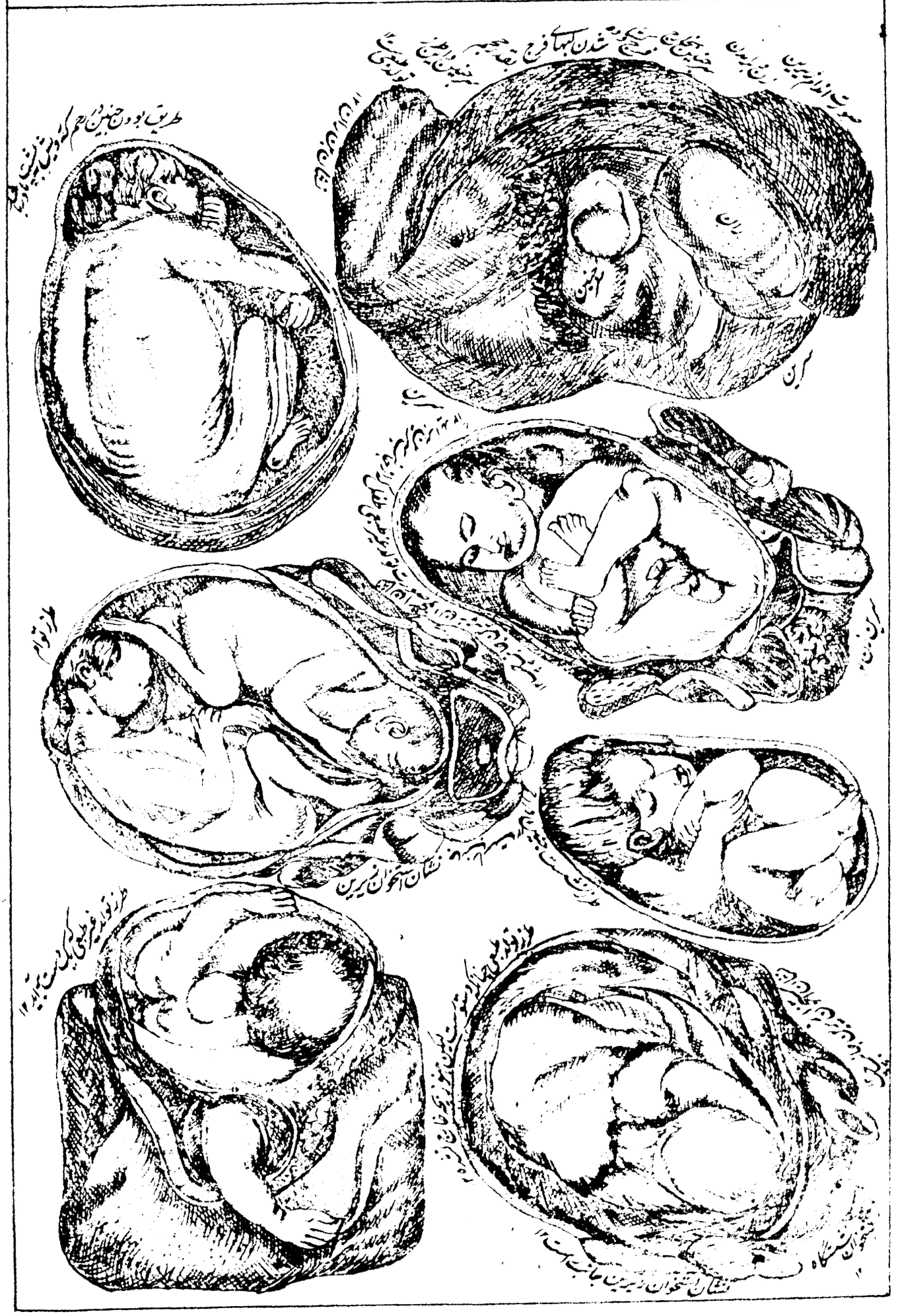


اما کیفیت استقرار نطفه بر سبیل اختصار بیان کرده میشود که هرگاه در رحم
منی مرد و زن که صلاحیت تکون داشته باشد باهم ممزوج شده قرار یابد واز عوارض خارجی
و بدنی و نفسانی که باعث زلق منی بود مامون ماند از قوت عاقده منی مرد واز قوت
منعقده منی زن غلیانی دران پدید آید و چهار نقطه مانند حباب پیدا میشود یکی محل قلب دوم
محل کبد سوم محل دماغ چهارم مجموع محتوی گردد و این غلیان در یک هفته تمام میگردد که
آن را حالهٔ اولی گویند بعده نقطهای سرخ پدید آیند که آن منافذ عروق اند و این چهار
روز کامل میگردد و این را حالهٔ ثانیه خوانند بعده علقه گردد و تکمیل این به نهی روز میشود
و موسوم به حالهٔ ثالثه است پس ازان بضعه که بعضی اعضا از یکدیگر متمیز شوند و قدری
از خون حیوانی طمثی بران ترشح کند و مستعد قبول صورت حیوانی گردد و تکمیل این در دوازده
روز می شود و این را حالهٔ رابعه نامند بعده مزاج ذکوری و انوثی از جانب مبدأ
فیاض بنظر غلبه منی طرفین فیضان یابد و اعضای اصلیه بسه روز کمال پذیرد و این را
حالهٔ خامسه گویند پس ازان جمله اعضا و عروق و مفاصل بظهور آیند و این حالهٔ سادسه
باشد که در پنجروز اتمام پذیرد مگر این تعداد اکثریست نه کلی الا خلقت مرد به نسبت
زن بزمانهٔ قلیل می شود پس تا مدت شش ماه نشو و نما پذیرد و همین اقل مدت حملست چون
منی در رحم استقرار یابد بمرور روزی چند غشائی پدید آید چنانکه بر خمیر پوستی تنک از
داشتن ساعتی در هوا پیدا می گردد و در نیخالت علقه نام می نهند و چون محکم گردد مضغه خوانند
چون مصور شود جنین نامند و جنین در دو چند ایام تکمیل خلقت خود بحرکت می آید
و در سه چند ایام حرکت خود تولد نماید و آنچه کمتر هشت ماه تولد یافته باشد اکثر می میرد چرا که
در ماه هفتم بسبب اتمام خلقت جهت خروج بحرکت و اضطراب می آید پس اگر صحیح المزاج

٦

وقوی الخلقة است خرق غشیه نموده برمی آید واگر قوتش مقاومِ خرق نکرد یدمتالم
می گردد پس اگر نهایت ضعیفست در زهدان می میرد والا بعد خروج واگر آفتی
وصدمهٔ قلیل رسیده باشد وتا ماه نهم در رحم مانده پس کسلِ او باصلاح می آید
وبعافیتِ تمام تولد می کند وباید دانست که قدری خونِ طمث غذای
بچه می شود وقدری جانب پستان می رود بهبت ذخیرهٔ مادهٔ لبنی وقدری
در رحم می ماند بهبت سهولتِ خروجِ جنین وهمین خون در نفاس مندفع می گردد
وبر جنین سه غلاف می باشد یکی مشیمه که آن غشائیست ذی صفاقتین که
درمیانِ آنها نسیج عروقیست واین مشیمه محیطست به غشای دیگر که مسمی بغشای
لفافیست واین غشا مصب بولست وبولِ جنین از راهِ ناف می آید نه از
راهِ احلیل بلکه در رحم مجرای احلیل بس تنگ می باشد چه اگر در رحم بول مجتمع
می شد رحم از حدت ولذع آن اذیتی می یافت وبعد این غشا غشائی رقیق تر
است که دران فضلهٔ عرقیست وچون بسبب لطافت غذا فضلهٔ برازی کم
می شود واحتیاج بغشای رابع نیفتاد وباید دانست که از روی حس لامسه لطفه
بهفتهٔ چهارم از روز استقرار بقدر بندق محسوس می شود وبه هفته پنجم برابر یک انگشت
وبه هفتهٔ ششم مائل بامتدارت محسوس می گردد وبهفته هشتم بقدر دو انگشت
وبماهِ سوم بقدرِ شش انگشت وبماه پنجم ده انگشت وبماه هفتم پانزده انگشت وبماه نهم
بست انگشت ودر وزن بقدر دو رطل می باشد وکبد وکلیتین جنین به نسبت دیگر اعضا
قدری کلان می باشد وجملهٔ عظام جنین به لینتِ غضروف می باشند وسر جنین در عرض
بمقدارِ عرضِ هر دو منکبین ست وشکل رحم در حالت قریب وضع حمل بسان کدو می گردد

صورت بودن جنین در رحم و تولد طبعی و غیر طبعی آن و تمام بودن و طفل ازین اشکال ظاهر می شود



مقدمهٔ دوم در بیان علامات حمل اول

سوم حرارت چهارم غثیان و قی پنجم بدهضمی ششم بیقراری هفتم بزرگی پستان و برآمدن رطوبتی ازان هشتم سواد وکلانی حلقهای سرپستان نهم حرکت جنین در هم کلانی شکم و همانه دهم خشک و تنگ شدن فرج یازدهم بهم پیوستن فم رحم دوازدهم اندکی درد در ناف فرج پدید آمدن سیزدهم اگراه از جماع چهاردهم قشعریره بعد از جماع پانزدهم کمود و بیاض چشم شانزدهم میل بخوردن انگشت و گل هفدهم تفرز لحم و برگ تنبول و جز آن نجدهم سستی و گرانی و خواب بسیار با و ائل حمل نوزدهم شهوق و عظم و سرعت نبض بستم غلظ و عدم استوای قاروره بست و یکم التوای ساقین بست و دوم پدید آمدن وجع در خاصره در بعض امزجه بست و سوم تهیج اطراف در بعض نسوان بست و چهارم میل باشیای حامضه و حریفه بست و پنجم اعتقال طبع در بعض امزجه اما علامات ماده و نر آنست که در زنبه بول رنگین بود و سینه راست کلان تر باشد و سرپستان سرخ گردد و حرکت جنین جانب راست محسوس شود و زن خفیف الحرکة باشد و میل بچیزهای لطیف پدید آید و درد زه از کمر برخیزد پیش شکم آید و درد ختر در واز زیر ناف و فرج برخیزد و رونق رنگ بود و بطی الحرکة باشد و حرکت جنین بیشتر در چپ بود و سینه چپ کلان و سرپستان سیاه و قاروره سپید بود و اشتهای کاذب عارض شود و هرگاه در حمل شک واقع شود امتحانش آنست که عسل و آب سرد آمیخته وقت خواب بزن بنوشانند اگر مغص و پیچش در ناف افتد حاملة باشد دیگر تمام روز صوم دارد و قبل از افطار عود یا چیزی دیگر خوشبو در ظرفی محفوظ که بوی آن ابرامدن ندهد بسوزند و قیعی دران مجمر کنند و سر بگیران را در فرج ندارند پس اگر بوی در بینی محسوس نشود حاملة باشد دیگر سیر یا مشک بعد صوم بردارد اگر بوی آن در نیابد حاملة است دیگر زاوند کوفته بعسل آمیخته بصوف کبود پیچیده بردارد و تمام روز روزه دارد پس اگر طعمی شیرین در دهان

دریابد پسر زاید و اگر تلخ دریابد دختر زاید و اگر هیچ مزه در نیابد حمل نباشد

باب اول

در تدبیر جبالی هر گاه نطفه استقرار یابد از جستن و بار برداشتن و صیحه کردن و از امتلا و غضب
و خوف و غم و اکل اشیای مدره و فصد و اسهال اجتناب نماید خصوصاً پیش از ماه چهارم و بعد از ماه
هفتم و در حالت ضرورت اسهال بگلین خیارشنبر اکتفا و ندرتاً از کثرت جماع و خوردن
اشیای نفاخ و قابض پرهیز نماید و مشی ممنوده باشد و استعمال مفرحات یاقوتیه و تریاق و
شربت بنفشه و دوا المسک مناسبست و غذای گوشت بره یکساله و سیب و بهی کشمشی و انار
و انگور و مویز حسب مزاج مناسب و امراضی که جبالی را ظاهر گردد یکی از ان قی و غثیانست
پس اگر مفرط باشد به تسکین آن از طباشیر و پودینه و انار دانه و زرشک و دانه هیل و امثال آن
پردازند اعنی اگر حامله حار مزاج یا بلد یا موسم حار باشد زرشک و انار دانه ترش و سماق و پودینه
هر یک چهار ماشه و فلفل سیاه چهار دانه و نمک بقدر حاجت در آب سائیده بلیسانند یا طباشیر کبود و
دانه هیل یک یک ماشه در شربت انار ترش یا سکنجبین لیمو آمیخته بلیسانند و اگر بارد المزاج یا بلد
یا موسم بارد باشد مصطکی و می دانه هیل عود خام طباشیر هر یک بقدر یک یک ماشه در شربت انار
شیرین حل کرده بلیسانند یا عود خام مصطکی رومی دانه هیل پودینه هر یک چهار ماشه صره بسته
در یک پاؤ عرق الایچی بپیچید جوشانیده هر گاه نصف ماند صاف نموده نبات یک تولچه آمیخته
بنوشانند و اطبای فرنگ در هیچو حال ارسال علق بر معده و کنپگ گلاس که قسمی از شربت
و بلسر یعنی ضماد آبله آور و مسهل نمک تجویز کرده اند مگر مامردم را اجتناب از ینها می باید
دوم سوزش سینه پس تدبیر آن نوشیدن سحیق زهر مهره در گلابست از نبات شیرین کرده
و انجا که شکایت نزله بود بجای گلاب عرق بادیان دهند و حکمای فرنگ در هیچو
حال مغنیسیا و لیکوار پوتاسی و قصب الذریره و دیگر ادویه تلخ مفید هند سوم در سر پیچ مثلث

ضماد سازند و روایح طیبه بویند و حکمای فرنگ درین حالت فصد میکنند با مردم راحت از آن
واجب است چهارم خفقان پس استعمال مفرحات می باید پنجم تهیج اطراف پس روغن گل و
سرکه با نمک و سرکه مالیدن یا برگ عنب الثعلب سبز سائیده طلا کردن مفید است
ششم خارش یا جوشش اندرون فرج یا بیرون آن پدید آید پس لعاب ریشهٔ خطمی
با گل سرشو طلا کردن و از آب دوغ یا شیر یا آب هندوانه شستن مفید است هفتم عضلات
پشت و شکم متشنج شوند درین صورت روغن گل مالیدن و از پشک بز و آرد جو نان پخته
تکمید مفید است هشتم پدید آمدن خون حیض پس برداشتن صره از پوست انار ولایتی و مر
سیاه و شب یمانی و مازوی سبز و طین مغره و گل ارمنی و امثال آن سودمند است نهم
درد شدید در فرج پدید آمدن علاجش مستلقی داشتن حامله و اگر عظیم البطن است پس عصابه از
شانه و کتف بسته شکم را بر دارند دهم انحراف یا میلان رحم یا بچه و برای این کار عمل ید میباید
یازدهم حبس بول و این مرض باعث انضغاط رحم است مثانه را درین حالت گذاشتن
قاثاطیر خیلی انسب و اگر بسبب رحم روده مستقیم منضغط شود و براز را خارج کردن ندهد پس
بعمل ید اصلاح آن امکان پذیر است باری این مرض از آثار اجل توان شمرد و دیگر اعراض
و امراض هر چه لاحق شوند مداوات آن از روی کتب مبسوطه حسب حال هر مرض با رعایت
قوانین و مزاج حبالی نمایند و هرگاه ماه نهم شروع گردد هر روز روغن بادام بر ناهار خورانند
و از چیزهای حامض و قابض و غلیظ پرهیزند و استحمام نمایند و بر شکم و پشت روغن شبت یا بو
و کنجد بمالند و اغذیهٔ چرب و شیرین بدهند تا وضع حمل باسانی گردد **باب دوم** در تدبیر وضع حمل
باید دانست که تولد بر دو گونه است یکی تولد طبعی که بچه بلا صعوبت و خوف هلاک
ام و مولود برآید دوم غیر طبعی که ضد آن باشد اما علامات تولد طبعی آنست که اول سر بچه

نمودار گردد دوم براه برامدن جنین آنقدر وسیع باشد که سر جنین ازان راه برامدن تواند سوم
بی استعانت ادویات وضع حمل تواند کرد چهارم بوقت معتدل آثار ولود پدید اید و از علامات
تولد غیر طبعی آنست که وقت زاییدن باطالت کشد دوم بجای عضوی عضوی
دیگر بیرون کند سوم سه یا چهار بچه در رحم باشند چهارم آثار تشنج پدید آید پنجم قبل از وضع خون
جاری شود ششم رحم بکدام غشائی منهتک شود و حبالی راسه مرحله طی کردنست یکی
ازان از ابتدای شروع درد است تا آنکه فم رحم بالکل کشاده شود دوم بعد کشادگی فم رحم
تا زمان ولود مولود است سوم پس از ولادت تا برآمدن مشیمه است که آنرا قابلهای هند آنول
گویند پس علامات شروع مرحله اول آنست که چند روز قبل از تولد هنگام شب
بیقراری می باشد دوم خالی شدن خاصتین که دایهای هند آنرا کوکهین چهوڑنا
میگویند سوم برامدن چیزی لزج خون آلوده چهارم بار بار حاجت بول و براز
پدید امدن و این علامت بقریب تر ین زمان ولادت ظاهر می شود و این هر چهار
علامات محموده هستند پس بآغاز مرحله اول دردها که می خیزند دو گونه هستند
یکی درد کاذب دوم درد صادق که آن را قابلهای هند جهوٹی پیرین و سچی پیرین
میگویند علامت درد کاذب آنست که در امعا بجاهای متعدد دردی شود و لیکن
می باید و شدت این درد کم از شدت درد صادق می باشد و علامت درد صادق
آنست که از پشت و رحم برمی خیزد و کلفت و قلق و شدت وجع بسیار میباشد
و بعد این درد فم رحم بتمامه کشاده می شود و گاهی بمقارن این وجع لرزه
براندام حبالی پدید می آید و بعد فراخی فم رحم باز درد صادق برمی خیزد که آن
برازنده جنین ست و همراه این دردگاهی غشیان و قی هم میشود بلکه قی در هیچ حال

معین و مفید است لیکن هرگاه مرحلهٔ اول اطالت کشد آثار آغاز مرحلهٔ دوم پدید نیاید
و رنگ چهره سرخ گردد و عرق سر و بسیار آید و تشنج در اطراف باشد پس در هیچ حال
قی زدن شست و دلالت کند بر انشقاق رحم و غشی و در میان این دردها زمان
راحت هم هست و درد بوقفه برمی خیزد لیکن هرگاه زمانهٔ ولادت بس قریب رسد
دردهای متواتر برمیخیزند و این را قابلهای هند تابر توڑکی پیرین می گویند و در تنهای
این دردها رطوبات لزجه و آب گنده خارج می شود و احتیاج باجابت معلوم می گردد
و بوال بار بار متواتر می آید و باین دردها در تولد طبعی پیشانی و بینی و لب زنخ تا گردن
برمی آید و بدرد دوم باقی جسم برمی آید و گاهی جملهٔ جسم جنین از یک رد برمی آید
مگر زن را نفس بالا کشیدن و در از خفتن نمیدهند و عانه را بعد تولد جنین سخت محکم
می بندند تا سهولت بر اخراج میسر شود و باز نگردد و بمرحلهٔ اول سر جنین تا منتهای عانه
میرسد و بمرحلهٔ دوم تا بفرج داخلی میرسد و بمرحلهٔ سوم تا بفرج خارجی رسیده لبهای فرج
فراخ می شوند و درین تولد طبعی کار قابله هشیار همین قدر بس است که خیطی را که بین فرج
و مقعدست و آن را بزبان هندی سیون میگویند دریدن ندهد و طریقش همین که تا زمانی که سواغ
فرج خوب کشاده نشود سر جنین را آمدن ندهد و هرگاه خوب کشاده گردد بتدریج
سر را بیرون آرد و باین وضع وضع حمل نماید که سر بخط مستقیم آید یعنی مؤخر راس
جنین بمقابل محل رویدن پشم و زنخ بمقابل مقعد برآید بعده سر طفل را بدست
گرفته آهسته آهسته تمام جسم بیرون آرد و برای این کار کم از سه دایه هوشیار
نمی باید اکنون در عمر خود ندیده ام که زنی سالم ازین صدمه مانده باشد و این
بسبب نااهلی قابله است و در تولد طبعی جز این تدبیرها تدبیری دیگر نمی باید مگر قابلهای

این زمانه که بس نا قابله هستند سر طفل بدست گرفته می کشند و دست خود را اندرون
داخل می کنند بهمین جهت انشقاق زیاده تر می شود و این بیهودگی از برای سرعت
ولادت بعمل می آرند و دلیل حسن خدمت خود می انگارند حال آنکه در هیچ حال بحرکت
رحم و مادر بطفل اکتفا کردن می باید مگر چه باید کرد که بسبب شیوع جهل و میان مامرم سیم مشورت
از طبیب در هیچ حال برخاسته است بلکه اطبا خود از نادانی خویش بیگانه ازین مراحل گردیده اند
و بعد تولد باید که نافِ بچه را دو انگشت گذاشته از خیطی مستحکم ببندد و بفاصله انگشت
هم خیطی مستحکم ببندد پس در وسط این هر دو بند از مقراض فسان دار و تیز برّاشد و هرگاه
مشیمه از رحم منفصل شود پس نال را در میان دو انگشت خود پیچیده از ابهام و سبابه دست
راست نال را محکم گرفته هر دو انگشت تا بیخ آن رساند هرگاه انگشتها تا بیخ رسد باید دانست
که مشیمه از رحم جدا گردیده پس از هر دو دست برارد تا آسیبی نرسد و بعد اخراج آن دست
بر شکم دعا نه گذاشته بیند که رحم بر حالت اصلی خود یعنی بتدویر عود کرده است پس از
عصابه ورفاده بر بندد و بخواباند و نوعی حرکت کردن ندهد تا رحم از جای خود برنگردد
باید دانست که در خروج مشیمه بسبب توقف میشود یکی آنکه قوت مسقطهٔ رحم ضعیف گردد
دوم کنج وکاواکی رحم بی ترتیب باشد و از وسط خود برگردد سوم مشیمه بارحم پیوندد و صورت
اول از نهادن دست بر شکم معلوم خواهد شد که رحم بصورت تدویری خود میل نکرده است
بلکه متر تهل و مسترخی در تمام شکم محسوس خواهد شد و در هیچ حال کشیدن مشیمه موجب هلاک
مریضه است پس باید که عصابه بر شکم محکم بسته از دست مالد یا دست اندرون رحم
کرده رحم را اندک حرکت دهد تا رحم بصورت تدویری خود گراییده از قوت مسقطهٔ خود
دست معالجه را بیرون کند و در صورت دوم در رحم دو خانه محسوس خواهند شد پس

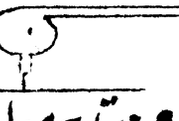
اند کی استعمال مخدرات مثل افیون نموده آهسته آهسته دست خود را از جائیکه پیچ خورده است
آن بور سانیده مشیمه را بکشد و در صورت سوم که پس عسیر التدبیر و مهلکست چنان
محسوس خواهد شد که خون خواهد آمد و قوت دافعهٔ رحم دفع کردن می تواند و دردی که فهم
مشیمه است موجود بود و با این همه مشیمه بر نمی آید پس درین صورت باید که نال را در دست
گرفته و تا محل التصاق مشیمه رسانیده آهسته آهسته مشیمه را بکشد لیکن باید دانست که اگر
اندکی ازین ملتصق خواهد ماند پس مریضه بعارضهٔ تپ یا استخاضه یا ورم رحم چندی بر بستر
رنجوری گذرانیده بعالم جاودانی خواهد شتافت **اما ولادت غیر طبعی** که عسر ولادت
عبارت ازانست بر شش گونه میباشد یکی آنکه زمانهٔ وضع باطالت کشد و این را چند سبب
اول اینکه قوتِ دافعهٔ رحم ضعیف گردد که تدبیر اخراج جنین ظهور پذیرد و درد شدید
بدفعات و مرات بفاصلهٔ چند چند ساعات شود که آنرا قابلهای هندی پیرین میگویند
پس درین حالت تقویتِ قلب و مدرات باستعمال آوردن می باید و گاهی ضعفِ قوت دافعهٔ
رحم از امتلا و کثرت خون میباشد پس هرگاه کثرت خون متحقق شود از فصد مالهٔ آن کنند و خون
نهایت کمتر بر آرند تا موجب ضعفِ قوت نگردد و گاهی اطالت وضع بسبب عجز قوت دافعهٔ
رحم باعثِ کثرتِ اجتماعِ رطوبات و آب پردهٔ مشیمه که دران بول جنین میباشد پدید آید درین صورت
از بالِ کبوتر یا میلِ نازک آن پرده را اندک بشگافند تا کثرتِ آب رو بنقصان آرد و باین صنعت
شگاف نماید که آب قطره قطره ازان ریزد ورنه اگر آب یکبارگی قبل وضعِ حمل خارج خواهد شد رحم از
صدمهٔ وضع حمل خواهد شگافت چه این پرده از رطوبت هم حافظ رحمست از صدمهٔ اعضای جنین
دوم بصلابتِ فم رحم یا عنق آن باشد و این امر از حسِ لمس معلوم میشود پس بتطبیخ محللات
نشانیدن و نطول کردن مفید ست و بیخال کبوتر یا عاقرقرحا سا پیده بشهد آمیخته مطلا کردن

یفهم رحم رسانیدن سودمند مجرب فقیرست سوم بباعث صلابت مشیمه بود این هم از حس لمس
یتوان دریافت پس مشیمه را از ناخن یا جز آن بشگافند چهارم اینکه فم رحم منحرف
و مائل شود و این بیشتر زنانی را که عانهٔ شان فراخ باشد عارض می گردد درین صورت
باید که مریضه را راست خوابانیده و دراز کشیده وضع حمل نمایند پنجم بباعث پری مثانه از
بول باشد درین صورت هم استعمال مدرّات می باید ششم بباعث صلابت و کبر اعضای
جنین اطالت در وضع حمل افتد درینحالت علاجی نیست هفتم صغر رحم یا استخوانهائی که محیط
رحم هستند یا عظیم البطن بودن حامله قبل از حمل و این حالتها را نیز چاره نیست گرد جمله حالات
طبیب را باید که قابله را مدام اخلت نماید که بخیال سرعت ولادت دست را اندرون دره جنین
چه درین حالت احتمال تشگافتن رحم یا منقلب و متغیر شدن جنین است از وضع طبعی خود بلکه طبیب را
باید که بکلمات تسکین بخش قلب مریضه را قوی گرداند و مصابرت بر دردها فرماید و والیان
مریضه را اطمینان بخشد و با خلاق تمام بدلدهی و تشفی مریضه پردازد و اشیای منومه بویاند
و درین باب شمیدن کلوروفارم که داروی بیهوشیست خیلی نافع خواهد بود دوم سبب
عسر ولادت آنست که از هیئت خاص که برای خروجست برگردد یعنی بشکل طبعی خارج
نشود و علامتش آنست که بجای خروج سر کدام عضو دیگر نمودار شود سوم سبب عسر ولادت
آنست که بچه در رحم بمیرد و علامتش یکی آنست که لرزه بر اندام زن پدید آید دوم کرب
و بیقراری شوم تلخی دهن چهارم تعفن و بد بو محسوس شدن بحامله و از دهن آن بد بو
محسوس گردیدن بدیگران پنجم ترهل ثدیین ششم سردی طرف شکم هفتم گرانی شکم
هشتم برامدن خون متعفن از رحم نهم غشی و ضعف حامله دهم غیر منتظم بودن نبض
یازدهم آنا فانا متغیر شدن رنگ و نبض و درین حالات دانها که بلقب خونین دانه

مشهور اند اعضای جنین را تراشیده برمی آرند و حکمای فرنگ جهت این کار آلات لطیف
و بهتر طیار کرده اند شرح هر یکی ازان آلات و ترکیب استعمال آن مع دیگر متعلقاتش
طولی می خواهد و این مختصر گنجایش آن ندارد لاجرم بر همین قدر اکتفا کردم **باب سوم**

در تدبیر آن بعد ولادت و بستن ناف و عصابه باید که در مکان محفوظ و تاریک نگاهدارد
و نوعی حرکت و جنبش کردن ندهد اگر زن بارد المزاج و موسم بارد باشد سبوس گندم
و خردل و ابیند و گوگرد و فلفل بخور کنند و از افروختن آتش و بند کردن منافذ هوا مکانرا
گرم کنند و تاسه و زنشاسته و زنجبیل در روغن گاو بریان کرده نبات آمیخته بخورانند
و شیره بادام و پسته بنوشانند و دیگر تدابیر تسخین و تقویت مرعی دارند و بعد سه روز نان گندم
باشور بای مرغ دهند و غذا به پری معده و شیر نخورند و اگر بارد المزاج و ضعیف المعده
باشد پس بجای حریره و حلویات صرف آب گوشت مرغ یا کبوتر بچه دهند و بعد سه روز نان گندم
باشور بای مرغ یا کبوتر یا تیهو یا دراج یا سمانی که دو موسم قلیل داشته باشد خورانند و اگر حار
المزاج و موسم حار باشد پس حلویات معتدله دهند و بخور کبریت و خردل بسازند غرض که
مراعات این امور منحصر بر رای صایب معالجست و بهترین اشیا برای امزجه حاره شیر گاو
و بجای آب استعمال آب چای ختائی یا عرق بادیان یا عرق بادرنجبویه یا عرق عنب الثعلب
یا گاوزبان حسب مزاج مناسب و بدفعات خوردن طعام قلیل قلیل مولد شیر کثیر ست
و باید که شیر دراز کشیده یا تکیه زده یا بهر طریقی که بروی گران نیاید بنوشاند و آنچه
در عوام مشهور ست که دراز کشیده نوشانیدن شیر موجب ریختن بیم از گوش طفلست
اصلا اصلی ندارد و غم و غضب و دیگر اعراض نفسانیه مفسد شیر ستند و بهترین شیر
شیر مادر ست و مرضعه باید که از جماع اجتناب کلی دارد و نوشانیدن شیر موجب

سبکی وصحت وسرور مزاج زنست واگر بچه قادر بر مکیدن ونوشیدن شیر تمامه نباشد
وبسبب فراوانی شیر تمدد ورتدیین بود پس باید که از طفل مگیر بکشانند یا مجذابه از آبکینه
ساخته بکشند وصورت آله مذکور برین گونه است



ثقبه آدر سر پستان می چسپانند واز ثقبه ب شیر می کشند **باب چهارم در تدبیر مولود**
بعد وضع باید که تا سی روز بچه را از خنکی هوا نگاهدارند ونافش را که بمثیمه اتصال دارد
باهام وسبابه گرفته از طرف شکم بجانب مثیمه آهسته مالند تا انچه دروی از خلط ورياح
باشد بیرون رود وپس بر پستان نرم که از روغن چرب کرده باشند روده را از دو جا بندند
یکی متصل ناف دوم بفاصله دو سه انگشت ازان وبعده روده را با هن تیز از درمیان
متصل کناره بند دوم ببرند پس ازان خرقه بر روغن زیت آلوده بران نهند وعروق اصفر
ودم الاخوین وانزروت وکمون واشنه ومر علی السویه باریک سوده بر ناف مقطوع
گه گاه بپاشند تا زود خشک وملتزق شود واگر قدری مشک دران گذارند باعث
حفاظت طفل از مرض دبه وجمو که هست مؤلف این اوراق اطفال خود را مدالله عمرهم
دانهای مشک در ناف گذاشته است گاهی عوارض مذکور پیرامون آنها نگردیده اند
وشستن آلایش طفل از آب گرم ونمک واسفنج وصابون وغسل دادن باآب گرم
وصابون بهتر ست واحتیاط کنند تا آب بگوش ودهن وچشم طفل نرسد واگر از
طبیخ قسط وسماق وحلبه وصعتر وبرنگ کابلی غسل دهند هم اولست وبعد غسل بخرقهای
ملائم وگرم به پیچند وطریق غسل آنست که تابله سینه اطفال را بر ذراع الیسر خود نهند
وبدست الیمن غسل دهد ومالش کند دستها وپایهای طفل را بحهات مختلفه ببرد باهستگی ونرمی
تمام مثلا دستها را یکبار تا بکمر برد ویکبار تا بموخر سر رساند وهمچنین پایها را برانها برده وهر

19

وهر دو ساقها متقاطع ساخته بسرین رساند و باز جمله اعضا را بهیئت مقرره وهر و زن شناسته
را بروغن گاو تر کرده بر بدن طفل می رسانیده باشد و از غمز اعضا اصلاح و درستی
عضو بشکل مناسب نموده باشد و بعد غسل و نشف رطوبات باید که نخست بشکم غلطانند
بعده بر پشت بخوابانند و هنگام اغتسال بنرمی و آهستگی خنصر خود را بروغن آلوده دبر طفل را
منفتح سازد و پیوسته بینی را از میل مدور الراس نقره یا پنبه بر سیخ پیچیده صاف
می کرده باشد و زیت الانفاق در چشم چکانند و چشمها را از خرقه نرم یا کتان شسته
و روغن گاو و از رمص پاک کنند و ناخن طفل تراشیده و از سه روزی و سه بار
تغمیز شانه کنند و هرگاه در سه چار روز زود ناف خشک شده بیفتد چیزهای مجفف مثل
خاکستر صدف خاکستر پشم گوساله و رصاص محرق و هم خاکستر عصبی که بر پای گوساله
میباشد مفید ترست و تا زمانی که نرمی در اعضای طفلست و غایت این تا پنج شش ماه
ست بچه را در قماط پیچیدن لازم دارند و بعضی قابلهای ناقابله از پستان بچه
رطوبتی بغمز شدید برمی آرند و بعرف خود چهاتی دبانا می میگویند احتراز ازان بایست و
و بچه را پیوسته در اغوش دارند و لباس نرم و فراخ بپوشانند و دران خانه که بچه باشد
شعاع قوی رسیدن ندهند و اگر موسم شدید البرد نبود تا چهل روز در روزی یکبار
دو بار غسل دادن انسب ست بشرطی که طفل قوی الجثه بود و اگر ضعیف الجثه یا موسم سرد
پس بفاصله سه روز پنج روز غسل دهند و بهترین اوقات غسل اول روز ست
تا دو پهر و مکان محفوظ یا حمام نیم گرم آب گرم با طبیخ چند اشنه و برنگ و سلیخه و غیره
و تدهین سره پسر را تا چار ماه و دختر را تا دو ماه کافیست و هنگام تدهین طفل مهرهای
پشت او را تا گردن از انگشت نرم بروغن چرب کرده نرم نرم بمالند اکثر اطفال

گریه می کنند و شیر می خورند و باین تدبیر نغز می شوند و چون هفت روز از ولادت گذرد
طفل را در مهد نهند و به لحن خوش ترنم کنند که موجب تشحیذ لذت طفلست چنانکه از صدای گریه
نفرت دارند و تحریک مهد را مضیعت اطفال را و اگر در پس گوش و گردن و گیش ایشان
زودگی پدید آید گل سرشو با برگ مورد یا برگ کرده بپاشند و در موسم سرما صرف پاشیدن
گل مفید است و سر طفل را چه در مهد چه در آغوش پیوسته بلند دارند و باید که از
وقت تولد تا هشت پاس شیر ندهند تا خود اشتهای صادق پدید اید و گریه
کند و قبل از دادن شیر اندکی عسل بلیسانند و کام طفل بردارند و کام طفل
بهر چیزی که بردارند گاهی ازان چیز مضرتی نمی رسد چنانچه مولودی که بعقرب سوده
و نبات کام برداشتند هرگاه عقرب آزانیش می زد ضرری پدید نمی شد و تا هفته در روز
از سه بار زیاده شیر ننوشانند و مرضعه را باید که اول شیر خود سه بار بدوشد بعده
سر پستان در دهن طفل گذارد و بهترین شیر شیر مادرست حتی که اگر پستان بی شیر مادر هم
بمکد از اکثر امراض محفوظ باشد و تا سه روز باید که شیر مادر ندهند که متجبنست بل بر
ادویه ملینه و عسل اکتفا ورزند و هرگاه افراط شیر باشد یا آنکه شیر از پستان روان
باشد پس اندک اندک و بتفرقه بنوشانند ورنه در حلق مجتمع گردیده براه بینی
خواهد ریخت و موجب اذیت طفل خواهد شد و مرضعه را تعدیل سته ضروریه مراعات
حفظ صحت واجبست و اگر مرضعه غیر مادر باشد پس باید که مرضعه جوان مابین
بست و پنج سال و سی و پنج سال باشد و معتدل الجثه و قوی العنق و واسعة الصدر
و عظیمة العضلة و صلب اللحم و حسن الاخلاق و معتدل المزاج بود و از غضب
و غم و دیگر امور نفسانیه زود منفعل نشود و پستان او مجتمع غیر مسترخی و معتدل

وصیلابت ولینت بود شیر او معتدل القوام والمقدار سپید رنگ و شیرین مزه و قلیل الرغوه
بود و این اوصاف شیر مقدم ترین دیگر شرائط است و تعدیل قوام ازین معلوم میشود که یک قطره
شیر بر ناخن گذارند اگر سائل شود رقیقیست و اگر ثابت باشد غلیظ و اگر مائل بسیلان بود
متوقف ماند معتدلست و باید که بماه نهم نمی گزند پسر زاییده باشد و فرزند او قوی صحیح المزاج
باشد و بعضی برانند که شیر دختر برای پسر و شیر پسر برای دختر مفیدست و بر وضع حمل او
نه مدت کثیر گذشته باشد و نه قریب العهد بود و هنگام ارضاع از جماع و دیگر مفسدات
لبن محترز باشد و سه روز قبل از ارضاع اغذیهٔ مناسبه خورانند و پیوسته تا زمان رضاعت
نان گندم و گوشت بره و دیگر اغذیهٔ حسن الکیموس دهند و ریاضت معتدله استحمام
ملائم کنانیده باشند و بعد شروع سال سوم فطام کنند یعنی از شیر باز دارند و قبل
از فطام هرگاه طفل را خواهش تناول غیر شیر پدید آید اندک اندک اغذیهٔ مناسبه
دهند و چنانکه زمانهٔ فطام قریب رسد در شیر تقلیل کنند و در غذا کثیر نمایند

خاتمه باید دانست که مقصود بالذات درین رساله بیان بعضی اعمال بد
بود که مخصوص به تقمیط و وضع حملست و بیشتر کتب متداوله ازان خالی هستند
پس بر همین قدر اکتفا کردم دیگر معالجات امراض اطفال و تدبیر حفظ و صیانت انها
از روز وضع تا زمانهٔ نهوض بر رساله مستقله بیان کرده ام اگر مطلوب باشد

از رساله مذکور که موسوم به **علاج الصبیان** ست

باید حسبی الله و نعم الوکیل
و نعم المولی و نعم
النصیر

الحمد لله رب العالمین که این رساله جنین سود مند طالبان و مفید شائقان ببر بندیان
و اهل فهم و کمال را ارمغان بحواشی مناسب موضح مطالب اکثری مشعر فوائد جدید
سرتاپا مفید زیب و زینت گرفته و هم از نقشهای رحم و جنین و صورت تولد طفل
رشک ارژنگ و صفحهٔ چین گردیده آب و رنگ انطباع پذیرفت و نقشهائی که
بعد انطباع شانه کش طرهٔ حصول شدند آن را در آخر این رساله جلوهٔ زیبائش گردید
تا به تفحص دقائق در تلاش و جستجو پراگندگی لاحق نگردد و چون بعضی امراض اختصاص
باطفال داشت لهذا رسالهٔ علاج الصبیان ضمیمهٔ این رساله نموده شد تا ناظر بر کیفیت
علاج اول سرمایهٔ علم تشریح و حقیقت طفل فرا اندوخته و بر غوامض امور کما ینبغی
آگاهی یافته وقت حاجت بمعالجه پردازد و من الله التوفیق و بیده ازمة التحقیق

شکل رحم و فرج درمیان شانه و معای مستقیم تراشیده نصف طولی



شکل جنین که از شکم بر آمده و مع مشیمه
و ناف که یک طرف آن در شکم
طفل پیوسته و طرف دیگر در مشیمه
ملصق شده و شکم طفل چاک
کرده رگهائی که نم ناف
بدان متصل ست و طمث
ازان در رگها
میرود
معاینه
کنانیده



تصویر جنین که شکم چاک دارد

و نسج عروقی که در میان طبقهای اغشیه از عروق رحم تولد یافته و جمله یکجا شده بهم ناف پیوسته معاینه کنانیده

نقشهٔ اغشیهٔ مشیمه که آن را شکافته جنین را بر آورده اند

رساله علاج الصبیان

بسم الله الرحمن الرحیم

زابر افگند قطره سوی یم — زصلب آورد نطفه در شکم
ازین قطره لولوی لالا کند — وزان صورت سرو بالا کند

پس حمد آفریدگاری که الم یک نطفة من منی یمنی ثم کان علقة فخلق فسوی فجعل منه الزوجین الذکر والانثی آیتیست از شان صنعتش و نعت رسول مختاریکه تهذیب اخلاق از بدو نمود و تکلیف عبادات بعد بلوغ جهت حصول طمانینت در این نکته ایست از اسرار حکمت او و منقبت آل اطهارش و مدحت اصحاب اخیارش می گوید بنده اصغر حسین بن شیخ غلام غوث جعل الله مآلهما بالخیر که چون هندستان بجهت شیوع جهل و نادانی و تعاکس مضمون الرجال قوامون علی النساء علاج امراض بیشتر اطفال خردسال مفوض به پیر الهائی که از حلیه علم و عمل عاری بوده اند میشود و این امر موجب هلاک جمعی از آن معصومان میگردد و معهذا برخی از وارستهٔ مزاجان غور و تبصر را بکار نمی برند و از مداوات آنها دست کش نمیشوند و از شنیعتر اینجاست که اکثری از گروه طبیبان هم بسبب قلت ممارست این وادی لابلد هستند

لاجرم اوراقی مختصر موسوم به **علاج الصبیان** بضبط تحریر می آید و اکثر امراضی که مخصوص صبیان است و سوای ایشان را لمی افتد اندراج می یابد و من الله التوفیق و علیه التکلان

از جملهٔ امراض راس

صرع الصبیان آن ست که آن را ام الصبیان و فزع الشیطان و ام الشیطان هم گویند علامتش آنست که دفعةً بدیوش افتد و دست و پا ها بپیچد و چشمها برگردد و کف دهن پدید آید و باقی جملهٔ حالتی شبیه بصرع عارض گردد چنانچه فقیر اکثر اطفال را بدین مرض معالجه کرده است و عوارض و آثار مرض را اندک اندک متفاوت مشاهده نموده طفلی دیدم که جانبین چشمین او متحرک بودند و پیوسته چشم جانب بالا متشنج شده تا آنکه سوادی در دیده مشاهده نمی شد و هر دو دست متشنج و مشت بسته و در تمام بدن اختلاج عارض شده و بعضی به چپ گردن مختلج بود و در بعضی نصف شق بدن اختلاج داشت و بعد این حالت طفل گریه کند و کسل و ماندگی عارض شود و علامت نوع مهلک آن آنست که زود زود دوره شود و شدائد دور دوم از دور اول بیشتر بود تا آنکه بدماغ و سر تشنج رود و دیدن و روز منشق شوند پس باید دریافت که از مادهٔ گرمست یا سرد مثلاً اگر غلبهٔ صفراست از حمی محرقه و حدت و گرمی ملمس بدن و نفس و خشکی و تشنگی و امثال آن توان دانست پس به ترطیب و تبرید کوشند باد و یه و اشربه و معوطات و ضمادات و اطلیهٔ بارده و تلیین بطن بشیافات و ضمادات و خورانیدن ادویهٔ ملینه و مسهله چون طبیخ خطمی و خبازی و اصل السوس مقشر مرضوض و پرسیاوشان و شاهتره و بیخ کاسنی و تخم کاسنی و گل سرخ و عناب و سپستان و عنب الثعلب و برگ گاوزبان و برگ سنای مکی با مغز فلوس و شیر خشت و روغن بادام و دوشیدن شیر مرضعه بر تارک و چند قطره در بینی و خبزه بشیر تر کرده یا تراشهٔ کدو

بر سر گذاشتن و روغن گل یا مسکه مضروب با آب بر بدن مالیدن و اگر علامات غلبهٔ بلغم
باشد بتسخین آن کوشند و صعتر و مرزنجوش و جندبیدستر و عود صلیب و زیره علی السویه مفید است
و لعوق صمغ اجاص و دوا المسک و شیاف فضلهٔ موش موثر بدان از فک الله تعالی
فمازکیا که در خصوص معالجهٔ این مرض بیشتر دیدم که زنان هندوستان از نقصان عقل خود
بمعالجهٔ این مرض ادویهٔ حاد و حار می دهند و آنکه از مادهٔ حادام الصبیان داشته باشد
بهلاک می انجامد و اطبای معاصر که خود صفراوی المزاج اند بمداوات بارده می پردازند
و اطفالی که سوء مزاج بارد داشته باشند جان بجان آفرین می سپارند واجب بر معالج
آنست که هر دو جانب را نگاهدارد و بعلامات و آثار غور و تامل و تحزم و احتیاط کند و اولا
بدوای نرم بیازماید که دوا هم جاسوس بدنست پس ازان بمعالجه کوشد اما ادویهٔ مجربه
خاکسار اینست برای مادهٔ بارد جندبیدستر مشک خالص خون خرگوش خشک کرده مومیائی
اصیل ست لبان که خصی اللبان ست مفرده او مجموعه ایضا برگ زقوم نصف طولی در لوع
سراج گرم کرده و آب آن افشرده قرنفل یا فلفل گردیا دار فلفل دران سابیده بنوشانند
ایضا کرمی کوچک که در چوب درخت چک سینی میباشد و این حیه بیشتر طوطی میخورند
پس آنرا در شیر ماده حل کرده بنوشانند ایضا و کرم کاغذ که بصورت ماهی کوچک میباشد
همین تاثیر دارد ایضا همچنین کرمی که بر دیوارهای مکان میباشد و رجوف غلافی بصورت
تخم خربزه و سحیق قدری چوب پیارانگا با فلفل سیاه مفید ست ایضا کلس قحدوه الانسان
قدر الارز انفع ایضا چکانیدن قطرات خون شپره گرمابگرم در گوش و بینی و لطع الراس
بدان اثر تمام دارد ایضا و هم خون جانوری کوچک که در هند میباشد و در هندی لال و بعربی
اخیل گویند بدستور ایضا و حب السلاطین که صاحب مجمع الجوامع ذکر آن نموده بس مفید ست

ایضاً و عسل خالص با عرق ادرک لیسانیدن سود مند ایضاً و تعلیق عود صلیب و نوشانیدن
چلیب آن بعرق بادیان موثر چنانچه بیشتر اطفال خرد سال را بدین مداوات صحت کلی
حاصل شده و بجای تلیین طبع این مسهل مفید ست بادیان بیخ بادیان اصل السوس مقشر
بادرنجبویه اسطوخودوس مرور پهلی تخم ترنبل مرصبر سهاگه بریان برگ سنای مکی مغز فلوس
خیارشنبر روغن بیدانجیر که حکمای فرنگ آنرا کستر اتل گویند و عطر بادیان که بزبان فرنگی
ایسنسد انل نامند هر یکی بقدر حاجت بدهند و این مرض اطفال را از حین ولادت تا بهفت سالگی
بیشتر عارض میگیرد و بعده بندرت و گاه باشد که بتفرق و جوشش سر داو را بتحلیل دو زائل
گردد و گفته اند صرع اطفال بعد بلوغ خود بخود زائل میشود بشرطی که سوء تدبیر واقع نشود و
پس احوط آنست که اگر ماده قلیل بود هیچ دوا ندهند جز آنکه دست و پای او را بر گیرند مضطرب
شدن ندهند و بمعالجه مرضعه پردازند و از هرچه محرک این مرض ست طفل را محفوظ دارند چون
آواز هائله و نظر بسوی اشیای براقه و مهب ریاح و بر بلندی بردن و بلند داشتن
و ازینجاست که زنان اطفال را از دوش فراز کردن نمی دهند و از کرفس و گوشت گاو
و بز و جماع مرضعه را محترز دارند و بهترین تدابیر آنست که طبع اطفال را ملین دارند و محتبس
شدن نه دهند و مهد و ملابس او را از مشک و عود صلیب مبخر و تر گردانند چون طفل
بی سبب گریه کند از مقدمه این مرض توان دانست **دوم عطسه متواتره**
و این یا از ورم حار باشد که در نواحی دماغ افتد **علامتش** حمی و دیگر آثار ورم پیدا
بودن **علاج** تبرید دماغ نمایند و روغن بنفشه و کدو و آب برگ کشنیز تر و برگ
عنب الثعلب سبز و کاهو و امثال آن و یا از برودت دماغ باشد پس بادرنج
نرم کوفته درانبوبه در بینی دمند دیگر دماغ گوسپند یا بز را بسیخ کشیده کباب نمایند

وآبی که ازان چکده در بینی قطور سازند و نیز زعفران باقدری قند نرم سوده بر آتش
گذارند و بخور آن به بینی رسانند و سر طفل بخرقه رخشن بمالند و سلیخه بویانند و بمرضعه
ایماج فیقرا دهند و زبان طفل را بخرقه رخشن برگیرند و اندکے بمکند و نگاهدارند
تا آنکه لعاب بسیار از دهن براید و اگر طفل قوی البنیه و عطسه از حرارت بود طبیخ
قشور حب المحلب بر سرش ریزند و مغز تخم خیارین و خرفه هر یک سه جز و مغز بادام شیرین
چار جز و بابونات نرم بسایند و بلعاب بزرقطونا حب مفرح بشکل عدس ساخته زیر زبان
دارند و رب السوس و دانگ و سمک الرمل و درم و تخم سلخفاة باشیر مرضعه طبخ داده
لعوق سازند و بتجربه مولف رسیده که در حال نوشانیدن بحیق زهر مهره با دانه هیل
و طباشیر و دربار و سهاگه بریان خورانیدن مفید ست و تلین طبع و مسهل که گهٹی
در عرف هند گویند نهایت سودمند و تکمید دماغ و گرم داشتن آن بتعلیق از شیشعان
مسحوق و صره بسته نافع دیگر عطاش ست و این را نزول الیافوخ هم گویند بجهت
اینکه تارک سر طفل درین علت فرو می نشیند و عطاش بدین سبب نامند که عطش
مفرط لازمه آنست و سبب این مرض ورم حار غشائیست از اغشیه دماغ علامت آن
تشنگی مفرط و فرو نشستن تارک سر و گاه باشد که درد و وجع آن تا بحدقه چشم رسد
و رنگ و اکثر بدن زرد گردد و گاه باشد که قبل از حدوث این علت بثورات
در سر ظاهر شوند علاج آن تر طیب ماغست از چکانیدن شیر مرضعه و لبن الجواری
در بینی و یافوخ و خرقه بدان تر کرده بر تارک گذاشتن و عرق برگ سبز عنب الثعلب
و عرق برگ سبز خرفه و عرق برگ سبز کشنیز بانشاسته و قدری روغن گل و اندکی سکر
یا حنای تازه کوبیده بر سر و تارک گذاشتن و هر چه بر سر نهند هر گاه میل بخشکی

دگرمی کند دیگر تبدیل نمایند و شیرهٔ تخم خرفه و طباشیر و زهر هره بنوشانند و دیگر تدابیر
مبرده و مرطبه بعمل آرند و برای فرونشانیدن تشنگی اطفال خانه لگهیری که جانوری
همندیست و از گل خانه در دیوار می سازد گرم کرده و در آب تطفیه نمایند و آن آب
بنوشانند یا ریشهای پوست بادرچیل سوخته در آب سرد کرده نوشانیدن سود مند است دیگر
استرخاء و این مرض یا موروثی می باشد یا از خوردن اشیای چرب و دسم عارض
گردد الاول لا علاج له و در ثانی اگر بسبب فصول رطبه عارض شده است
پس اصلاح شیر مرضعه نمایند و از تکثیر شیر باز دارند و این روغن برنخورین طفل بمالند
صفته مزاره گرگ سه درم روغن خیری دو درم بجوشانند تا مزاره بسوزد و روغن بماند
و دیگر تدبیرات مناسبه نمایند. دیگر اجتماع الماء فی الراس و این دو گونه است
یکی آنکه رطوبات داخل قحف بالای غشای صلب مجتمع شوند یا خارج قحف بر جلد
گرد آیند علامت قسم اول دشواری تغمیض عین و جریان اشک از آنست و ثقلی عظیم در سر
و ریاید و سر برداشتن نتواند و این نزد اطبا لا علاج است پس بهتر آنست که کار
بر طبیعت واگذارند عجبی نیست که بعد نهوض و بلوغ بحال خود گراید مگر موالف این
اوراق از روی طب فرنگی معالجهٔ طفلی در ابتدا کرد و شفا یافت اعنی کلاهی از مرهم
اسکن که اهل فرنگ می سازند تنگ بر سرش نهاد و بالایش عصابه محکم بست بروز
پنجم یا ششم می کشاد و باز می بست تا آنکه در حوصلهٔ قریب یکسال صحیح شد لیکن از داخل
هم رعایت تدابیر مسخنه و مجففه مخصوصهٔ دماغ مرعی بود و قسم دوم اعسر البرء شمرده اند
و در تدبیرش اضمدهٔ محلله بکار می برند و تکمید با قاش لیمو که بران قدری نمک و قدری
زرچوبه مسحوق پاشیده باشند و اجازت بشق هم بدرجهٔ مجوری داده اند و در ابتدا

بستن پارهٔ اسرب مدور بر موضع مولف مفید است تا زمان تالیف این رساله پیش مولف
هم دو طفل مبتلای این مرض آمدند یکی هشت ماهه بود و سرش از جانب موخر بقدر
سه وجب بزرگی و کلانی داشت از نشتری ساخت فرنگستان که مخصوص این کار است
شگافتم زرداب برآمد بعده باستعمال مراهم مدمله به شد دیگری بعمر یکساله و جمله سرش
بزرگی هندوانهٔ بزرگ بود شگافتن آن موضع را مناسب ندیدم آخر کار جان بحق تسلیم کرد
دیگر کزاز و آن تشنجیست که ابتدا کند از عضلات ترقوه و ممتد سازد آنرا بسوی قدام
یا خلف یا راستا یا چپا و این را بفارسی ربحک گویند و این دو گونه است یکی آنکه از سوء تدبیر
پیچیدن در قنداق و قماط یا گرفتن در بر دوش یا جزان خلع عظم گردد و این را بعرف
اهل هند هنسلی جانا گویند علاجش اعاده آنست بصورت اصلی بوساطت قابلهٔ هوشیار
یا طبیب مشاق و ماهر کار دوم بسبب رطوبت فضلات دماغی یا سدهٔ آن بهم رسد
و آخر کار دندانها بر هم افتد و این را کزاز ضاغط خوانند و لا علاج است و در عرف
هند جم وجموگا گویند علامتش آنست که اول طفل گریه کند و پستان کم در دهن گیرد
بعده قوت مکیدن ساقط شود و تحریک هر دو جفنه باطل گردد و دندانها بر هم نشینند
و بیشتر این مرض بسبب برودت که از سوء تدبیر مرضعه بهم رسیده باشد عارض میگردد
و در هند تا اربعین احتیاط کلی میدارند علاجش آنست که در ابتدا بدن را بروغن بنفشه
چرب نمایند و روغن نیم گرم در طشتی ریخته طفل را در آن نشانند و محافظت از هوای
سرد کنند و دیگر تدابیر فالج و لقوه است و آنچه مؤلف تجربه کرده آنست که فی الفور
مسهل و هند باین اجزا بادیان اسطوخودوس بادرنجبویه مرو ٹرپهلی تخم بڑهل
تنکار بریان انگزه بریان دار فلفل زنجبیل انجیر زرد مصبر بودینه زیره سیاه مغز

مغز فلوس روغن بید انجیر و روغن بادام یا عطر بادیان بعده مومیائی و مشک
و چند و خون خرگوش و مست لبان و عطر دار چینی مفرزه او مجموعه دهند و بجبیل
و دار شیشعان و قسط سابیده صره بسته در گلو اندازند و برگ تنبول بنگله با جوز بوا
و بسباسه و قرنفل خاییده لعاب آنرا بر لوع چراغ گرم کرده بنوشانند و هوای خانه
گرم کنند و ببندند و کبریت و فلفل سیاه و سبوس گندم بخور نمایند و ابابیل یا شپره
یا آشیانه بیا که در هند جانوریست معروف و آشیانه آنرا جهونج گویند بر بالین طفل
آویزند و دو سه قطرات خون اخیل بر سر مالند و در بینی چکانند و کبوتر صحرائی ذبح
نموده از گوشت گرم آن تکمید نمایند و خون شپره هم در بینی چکانیدن و بر سر مالیدن
سودمند و فتیله از موم و کبریت و نفط و قرنفل و خون شپره خشک کرده و خون بوزنه خشک
کرده و خون اخیل خشک کرده و خون خرموش خشک کرده بسایند و مقابل منخرین بسوزانند
و از انجمله کشرت بکا و سهرست و این هر دو را اسباب بسیار اند یکی آنکه بسبب درد گوش یا درد معا
یا درد چشم یا جز آن باشد علاجش علاج عضو موفست دوم آنکه بسبب فساد شیر باشد
در معده علاجش آنست که شیر فاسد از قی برآید علاجش اصلاح شیرست بهر تعدیلی
که مناسب بود سوم آنکه بسبب الم و اذیت حادثه از تقیط بود علاجش تدهین و مالیدن
بدن بر فقست چهارم آنکه مقدمه صرع بود کما مر ذکره و تدابیر جامعه درین محل
خوابانیدن اطفال و رگهوارهٔ و غنا به لحن حزین و صرف طبیعت بلعب و بازی
و حیله های تنویم دیگر فزع در نوم یعنی طفل در نوم بسبب دیدن خوابهای هولناک
بترسد و سبب این یا آنست که در بیداری از چیزی ترسیده باشد و آن صورت
در خیالش استقرار یافته هرگاه بخواب رود حواس ظاهره معطل گردد و عقل مدبره

بیکار شود پس همان صورت خیالی جلوه نماید و موجب خوف او گردد و علاجش
همین ست که بتدابیر و حیلهای مناسبه زوال خیال او نمایند و بران شی که ازو
ترسیده است دلیر گردانند و به لعب بازی آن خیال را محو سازند و در ابتدا برنج
تا کیزه بشویند و غسالهٔ او بنوشانند و خاکستر استخوان سرطان با نبات بخورانند
و همچنین خرفهٔ بریان با نبات یا کشنیز خشک بریان با نبات بخورانند یا بجهت امتلای
معده و فساد غذا ابخارات فاسده مرتفع شوند و متخیله در نوم خیالات هولناک مشاهده
کند و ترسد یا این که معده متاذی شود و بباعث مشارکت و محاذات دماغ
هم از بیت یابد علاجش تقلیل طعام ست و خوابانیدن در گهواره و جنبانیدن آن
و لیسانیدن اندک عسل با سکنجبین و طبا شیر و دانهٔ هیل و دیگر تدابیر جودت مضم و تقویت
معده یا اینکه مقدمهٔ جدری و حصبه باشد علاجش در مبحث او بیاید و گاه باشد
که از مادهٔ کابوس حالتی با ابدان عارض شود و تدبیرش تدبیر ربح الصبیان ست
دیگر فزع در یقظه یعنی ترسیدن در بیداری و سبب آن ضعف نفوس و قوت ادراک
ایشانست علاجش همانست که در فزع النوم گذشت دیگر زکام و نزله و بثیر
این علت بسبب طوبت ادمغهٔ ایشان می باشد تدبیرش آنست که مرضعه از نوشیدن
آب سرد و استعمال میوهای رطب و بارد و حموضات لبنیات باز دارند و سرهای
اطفال را با پارچه های پشمی و ریشمی مثل شال یا فلانل که ساخت فرنگست
بپوشانند و مرضعه و طفل حکم استعمال چای خطائی دهند چنانکه سمت مزاج
شیر دیگر وجع الاذن یعنی درد گوش علامتش آنست که گریه بی سبب و بگریند
و اگر اندکی کبر داشته باشد دستهای خود جانب گوش آرد و اگر دست بدان جانب

گذارند خاموش شود و اگر بنا گوش آنرا یا گوش بیرونی را حرکت دهند اذیت یابد و گر کنند
و سر و گردن به پیچد علاجش آنست که حنضض و صعتر و ملح طبرزد و عدس و مرکی و حب حنظل
و بهدانج مجموعة او مفردة در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره
در گوش چکانند یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین و راب جوشانیده بچکانند
و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن اُشنه شفتالو جوشانده بچکانند نفع باشد و چکانیدن عسل
باز هرة گاو یا آب برگ نیم یا آب برگ بکاین که آزاد درخلست یا تخم رازیانه و هیل
خایسیده قطور کنند و اگر ملح الطعام با قدری روغن گاو و نمکرم چکانند یا عرق برگ
شکهه درسن یا برگ پان بنگله یا ناخواه و جوز بوا خایسیده یا اندکی افیون با شراب
دو آتشه حل کرده قطور کردن مفید و بابونه با برگ عنب الثعلب و برگ نیم یا برگ بکاین
و راب جوشانیده از لولهٔ کوچک که سوراخ آن بقدر منفذ گوش باشد بخوردادن
سودمند است و این بارها تجربه کرده که پزشکان فرنگ روغن پیه دلفین
که بزبان شان ویل نامند و آن روغن زرد رنگ و تند بو می باشد در هر قسم اوجاع
اُذن بلکه قروح اُذن هم نافع است و اگر وجع اُذن بحسب حرارت باشد علاجش
بحوق حمّی ست پس یک دو زلو کوچک یعنی بچهای زلو در بن گوش بچسپانند
و رعایت تلین بطن ملحوظ دارند و شیر مرضعه تقطیر فرمایند و اگر سبب رو رفتن آب
در گوش باشد چوب بادیان یا گز یا بید بقدر سوراخ گوش گیرند و یک طرف آن
پنبه پیچند و چرب سازند و مشتعل سازند و طرف دیگر آن را باندرون گوش گذارند
تا آب منجذب گردد و یا پارهٔ اسفنج که ابر مرده باشد از ریسمان بسته در گوش اندازند
و بکشند مگر بهر حال چکانیدن دوای شدید لاب ممنوعست و اگر درد گوش

بجهت قرحه بود بعد انفجار قیح دمده آید علاجش آنست که قدری عسل با عرق برگ نیم
چکانند هرگاه زخم صاف گردد گنگن دهول در سر لوله نهاده در گوش نفوخ کنند و برای
انفجار اضمده و بخوراتِ منضجه بکار برند مثل برگ نیم و برگ بکاین و برگ آس هندی
که بگلاباس مشهورست و برگ توت و جز آن و میده گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته
بیرن گوش بندند و دیگر حکة الاذن یعنی خاریدن گوش اگر بسبب درد بود علامت و علاج
آن گذشت و اگر بی درد بود خاریدن گوش دلیل دوست علاجش آنکه قدری حلبه در
شیر زنان پزند تا اثر آن در شیر حاصل آید پس در گوش چکانند و یا فتیله با عسل آلوده در گوش نهند
سودمندست و اگر بخارات صفراوی سبب آن بود پس فتیله بروغن گل و خل آلوده در گوش نهند
یا عرق برگ سبز ترب با عسل نیم گرم نموده بچکانند دیگر سیلان رطوبت از گوش ست
و آن رطوبت صدید زرد رنگست و سببش یا قرحه باشد و علامت آن تقدم آثار ورم
و بثورست و وجود درد در ابتدا علاجش آنست که چند روز معالجه ننمایند تا خوب صدید
ازان برآید بعد عسل در شیر زنان پخته در گوش چکانند و قدری انزروت سوده بعسل ممزوج
کرده در گوش گذارند و یا از عسل و شب یمانی فتیله نهند و مرکی در روغن گل حل نموده
نیم گرم در گوش اندازند و قانونی که درین باب تعمل فقیرست آنست که اولاً
عسل خالص با عرق برگ نیم نیم گرم در گوش چکانند چند روز تا خوب نیم برآید و قرحه
صاف گردد پس ازان گنگن دهول و پرطاوس و کاغذ سوخته و شب یمانی مفرده او مجموعه
نفوخ سازند و اگر جهت تنقیه از ریم برگ نیم در آب جوشانیده از راه مزرقه که
مخصوص بهر این کارست گوش را صاف کنند زود زود مفیدست و همچنین قدری
مهاور در شیر ما در حل کرده در گوش چکانیدن و قدری زبدالبحر با شنجار یا کوڑی

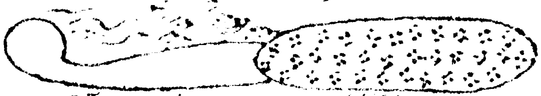
سوخته در عرق لیمو آمیخته در گوش قطور کنند یا بسبب اینکه رطوبت در دماغ زیاده شده باشد
علاجش آنکه تقلیل رطوبت دماغ نمایند و قطعهٔ صوف در عسل و خمر و شب و زعفران
و قلیلی نطرون آلوده در گوش نهند و زعفران و عفص در شراب حل کرده چکانند و اگر
رطوبت اندک سیلان داشته باشد بهتر است که بحال خود گذارند و دیگر رمد است
و آن عبارتست از ورم ملتحمه علاجش آنکه تا سه روز معالجه نکنند و کله پاچه غذای
مرضعه سازند و از غذای چرب و روایح طیبه پرهیز نمایند اگر چشم بهم چسپد پنبه با شیر مرضعه
آلوده نهند و قدری در گوش چکانند و پنبهٔ کهنه بدو دگز یا سرگین خر گرم نموده بر پشت
چشم گذارند و ببول گرم شستن مفید است و شیر دختر برای پسر و بالعکس سود مند
و زیره و مغز گردگان سحق بلیغ نموده با آب دهن بر کف دست گذاشته بسیار بمالند
و بر روی پنبه گذاشته شیر بر آن دوشند و بر پشت چشم بندند و حضض ملی در شیر
حل کرده ضماد کنند و تشمیز در سرگین خر با آب طبخ دهند تا نرم گردد پس برآورده مقشر
نموده مغز آن را برگیرند و نصف وزن آن نبات و مامیران سابیده در چشم کشند
و اگر انزروت بشیر خر پرورده بجای مامیران داخل نمایند بهتر است و بعد پاشیدن
این دوا پنبه بروغن آلوده بر سفال پر آب گذارند بعده بر چشم نهند و بالای آن قدری
از گل ناپک سرشته تر نهاده بعصابه بندند و گلوده پنهانی و قرنفل و شب یمانی
بریان و افیون در ظرف کاسه از فوفل یا فلوس مسی سابیده با قدری روغن کنجد
در چشم کشند و بعضی برگ تمر هندی هم می اندازند و شب یمانی در پنبه پیچیده دود آن
برگیرند و از میل جست بچشم کشند و همچنین دود افیون و دیگر التصاق جفن و آن هم پیوستن
هر دو پلک چشم ست علاجش آنست که هر صباح چشم را ببول گرم بشویند

وسرمه نمانن در چشم کشند یا دوده چوب گز و مرضعه را از تناول اشیای بارده رطبه
منع سازند و اگر از صداع این حالت بهم رسیده باشد بتدبیرش پردازند دیگر تماثر
اشفارست یعنی ریختن پلک واین یا از فرط جفافست یا کثرت رطوبت در اول
سعوط شیر مرضعه یا روغن بنفشه و تکمید چشم بآب گرم وشستن سر و بدن بآب نیم گرم
واکتحال بصحیق لادن با دوغ سودمندست و در دوم تدابیر تقلیل رطوبت فرمایند
دیگر غموض ست و این عبارتست از آنکه طفل چشم خود را بپوشد و باز نتواند کرد
و در هندی معروف به جهیان ست و سبب آن اجتماع رطوبات غلیظه در سرست
علاج اصلاح لبن مرضعه است و مالیدن سر طفل بخرقه خشن و غسل جمیع بدن
بآب سماق و عطسه آوردن و مولف این اوراق غسل را که از طبیخ برگ مکهی روکهه
که درختی هندیست خیلی نافع یافته و بریدن پلک بمقراض نیز سودمندست و اگر
این مرض با طالت کشد بهلاک می انجامد پس باید که فی الفور تدارک آن نمایند
و نوشانیدن طبیخ خوشه ممرکهی که حشیشه هندیست مفید یافته چنانچه فرزند من
شرف حسین بارک الله فی عمره بماه هفتم از ولادت بهمین عارضه مبتلا شد و
تدابیر متنوعه نمودم سودی نکرد آخر کار مرضعه دیگر نوکر داشتم و حبی بقدر نخوده
از دارفلفل و زنجبیل و صبر و کندر و دهن و خون خرگوش و روده خارپشت و مگس
ساخته بخوردنش دادم هنگام شب تپ گرفت و لعاب و رطوبات از دهن او آن قدر
بر می آمد که تمام شب نوبت خواب نرسید و سینه او را بر تکیه گذاشته و اژگون
دراز کردم و سیلان رطوبات علی الاتصال بود که سلسله آن منقطع نمیشد
دو روز و شب بهمین حال گذشت و آخرش شفا یافت با آنکه تن لاغر او مانا بقالب

بقالب تشریح گردیده بود اینک ماشلا سه هیا یان سال دوم ست و بعضی اهل تجربه
شانها بر قفا و هر دو کف دست و پا می کشند و انتفاع می یابند **دیگر ایصال چیزیست**
در مجرای انف و این بیشتر از عطسه یا سرفه که هنگام خوردن طعام ایذ واقع می شود
چه بسبب حرکت خفیف چیزی که در دهن باشد در مجرای انف جهد و همانجا بماند و طفل
بسبب ضعف قوت آن را نتواند پرتاب کرد خصوصا طفلی که بتکلم نیامده که بیان کند
و آن چیز در همان جا بماند و دغدغه نماید و متعفن گردد و بخار آن بدماغ رسد و بدین سبب
متوحش باشد و بغذا رغبتی و میلی نه نماید و ضعیف و نحیف گردد و تنفس از انجانب نتواند کرد
و هر ساعت دست بدانجانب برد و بمالد و از بیخاست که عورات خاریدن بینی را مقتضد
مرض می فهمند **علاجش** آنست که بینی را از اندرون و بیرون تمام چرب نمایند
از روغنی که در آن قدری موم گداخته باشند تا زود خشک نگردد و طفل را بر پشت
بخوابانند و چند قطره در بینی چکانند و دهن او را بدست محکم گیرند و دهن خود بر منفذ بینی
مسدود نهاده بدمند و متعاقب آن در منفذ مخالف بدمند تا آنچه در آن باشد برون
نماید و آنچه از خارج در بینی درآمده باشد بهمین تدابیر بیرون آید و تهمل و غفلت نکنند
چون بر بماند متعفن گردد و فساد عظیم آرد و اگر آنچیز نمایان بود از موچینه یا منقاشی که
برای این کار اهل فرنگ ساخته اند برارند یا رشته ابریشمین دوتا کرده از آن برارند **دیگر**
سدهٔ انفست و آن بیشتر اطفال را عارض گردد بحدی که قادر بر تنفس نباشند
و سبب این طوبات غلیظه هست **علاجش** اصلاح شیر است و ریختن آب گرم بر سر آن
و انکباب بر بخارات و مالیدن سر بدست علامت با بخرقه خشن **و از انجمله قلاع است**
و آن جثور صغار اند که در غشای فم و لسان پدید آیند پس انچه بی عفونت باشد قلاع نامند

وانچه باعفونت بود آکله خوانند و اینها انواع اند اسلم ترین همه قروح سفیدست و ادوا ترین همه اسود و در درجهٔ اوسط سرخ و زردست و ازین الوان استدلال بر انواع خلط می شود و بحسب آن از تنقیه و تعدیل علاج نمایند و برگ گاوزبان سوخته و بنفشه یا گل سرخ یا اصل السوس یا سویق ذر در کردن سودمند ایضاً مرکبی عفص قشور گندر علی السوا نرم سوده بعسل ممزوج کرده بمالند و شستن دهن بشراب یا ماء العسل جهت تنقیه قروح مفید و عروق الصفر وقشور الرمان و سماق و جلنار یکدرم شب یمانی ۲ درم سود دارد و ترنجبین سوده هم مفیدست و برای ابیض مالیدن روغن گل و آرد عدس و کافور و طباشیر و کشنیز محرق بهترست و در نوع سرخ آن نشستر زدن و کعک محلول در روغن گل مالیدن سودمندست و در نوع اسود آن مالیدن قیر و طی موم و شیر در روغن گل و اسفیداج رصاص و قلیلی از سفیدهٔ بیضهٔ مرغ مفید و در هر سه اقسام آن ذر ور طباشیر و دانهٔ هیل و کتهٔ بپیند بحسب مؤلف و اگر کباده و غبار کاوی اضافه نمایند سریع التاثیر و همچنین و خانیکه در سقف خانهای اکثون باشد یا دودی که زیر تابه بچسپد با گنگن دهول مفیدست

دیگر لذع لثه و آن گزیدن لثه است و طفل لثه ها بخاید و انچه بدست اید ازان بمالد و این حالت بیشتر وقت بر ورز دندان عارض می گردد بسبب توجه مادهٔ حار بدان جانب برای شکافتن لثه و برآمدن دندان یا بسبب انصباب بلغم مالح بورقی باشد که از دماغ بدانجا ریزد علاجش آنست که بمالند و بر و غن و موم تکمید نمایند و مسکه و شحوم حیوانات و امخاخ آنها بمالند چون مغز ساق گاو و مغز بهر خر گوش و مالیدن شیر سگ نیز مفیدست و عصارهٔ برگ عنب الثعلب با روغن گل ممزوج کرده انگشت بدان آلوده بمالند و چون دندان بروز نماید سر و گردن و بنا گوش و گلین را بادهان مناسبه چیز نمایند

واندکی در گوش چکانند و طفل را از مضغ و خاییدن اشیا باز دارند دیگر ورم لثه است
و آن هم هنگام نبات دندان لاحق شود بجهت اینکه دندان نفوذ نمیکند و موجب تفرق
اتصال می شود و وجع می آرد و این معنی سبب جلب و اجتماع مواد میشود و نیز بحسب قرب
دماغ و کثرت رطوبت را دمغه ایشان انصباب ماده می گردد علاجش مرهم سنگ فوق
و ملایمت و فشردن لثه و خل و عسل ممزوج کرده بروغن بابونه یا رمنوده بمالند و اگر قدری
نمک اضافه نمایند سریع التاثیر شود در هیچ حال اطبا براطفال لثه را از نیشتر مدد الراس
می خراشند و چنین نفع می بخشد و موجب سرعت بروز دندان و حبس اسهالی که از
نبات آن عارض باشد می شود و صورت نشتری که بدان خراش
می کنند بدین گونه است 
دیگر استرخای لهات و آن سست شدن و آویختن ملازه است که بنظر معلوم شود
علاجش بر داشتن ملازه است بخاکستر او بانگشت نرم سوده بهم گرم کرده و قمح بینا شاید
با یا بشب یمانی ممزوج بروغن عسل و مازو با سرکه سوده بر سر مالیدن یا نشاسته
و گل ارمنی بر سر مالیدن و بعد برداشتن لهات ادویه قابضه بر سر و گردن گذاشتن
و شاخهای باریک بر گردن کشیدن و از رومال هم بر می دارند طریقش معروف است
دیگر سرفه و این اکثر بسبب رطوبات باشد علاجش آنکه بادیان و وفای خشک
اصل السوس مقشر عناب سپستان بنفشه گاوزبان انجیر زرد در آب جوشانیده
از عسل یا نبات شیرین کرده سه روز بنوشانند بعده اگر حاجت افتد مغز فلوس خیارشنبر
و ترنجبین و روغن بادام در ان اضافه نمایند و قدری پشم نرم گوسفند برده و
چوب گز گذارند و آن پشم را بر سینه بندند و شبانه روز دو مرتبه تجدید بخور کرده باشند

۳۹

ومحافظت از هوای سرد و اجتناب از آب نمایند و قدری ایارج به عسل آمیخته از انگشت بر
زبان مالند تا قی آرد و حب از صمغ عربی و کتیرا و مغز بهدانه و رب السوس و فانیذ دهند
و لعاب بزرکتان با عسل لیسانیدن سودمند است و همچنین لعوق شربتی و فاو ایضا
خبه سفید که درمیان سیاهی چشم گوسفند پیدا شد بگیرند و خشک نمایند و با نبات لیسانند و در شیر
مرضعه حل کرده بنوشانند و مرکی بقدر یک حبه خورانیدن سودمند و خورانیدن حلوای بادام
مفید است و کاکرا سینگی در شیر مادر حل کرده لیسانیدن سودمند و آنچه بتجربه فقیر رسیده
اینست که خسته هلیله یا چوبچی مکایا ماهی خرد کوهندی بهوریه مچهلی گویند سوخته با نمک
خورانیدن نفعست و همچنین عسل را با قدری نمک بر آتش گذارند تا مروق شود پس
زلال صافی آن بنوشانند و ایضا عرق برگ اروسه و عرق ادرک و عسل ممزوج
کرده قدری کاکرا سینگی و دارفلفل سوده ممزوج نموده بلیسانند و نیز رب السوس
خالص بغائله که از ولایت فرنگ می آید و بزبان ایشان لیکرس گویند مفید است
و همچنین شاخ گوزن محرق و برگ پان بنگله با اجوا این بر لوح چراغ گرم کرده خاییده
لعاب آن در دهان طفل انداختن سودمند دیگر ذات الریه که آنرا در هندی حبه دبه
و هم عارضه پسلی گویند علامتش سرفه و ضیق النفس و هنگام تنفس گوا افتادن زیر قرغه
و گریستن و این دو گونه است یکی آنکه از مادهٔ حار بود دوم آنکه از مادهٔ بلغم بود
علامت قسم اول آنست که با تب بود و علاجش تلیین طبع بمطبوخ عناب و لعاب الثعلب
و گل بنفشه و مغز فلوس خیار شنبر و شیر خشت و روغن بادام و اشیاف لینه بعد ازان
آنچه در معالجه سرفه گفته شد بکار برند و دیگر مبردات مناسبه دهند و در قسم دوم
تدبیر آنکه در ام الصبیان گفته شد بعمل آرند دیگر سوء تنفس در این بیشتر اطفال را

از نزول بلغم بر سینه می باشد علاج بجنسه علاج سرفه است و مالیدن پیه بر بن
گوش و بن بال و آب گرم در دهن چکانیدن و لعوق بزرکتان با عسل دیگر خرخره
در خواب و سبب آن کثرت رطوبات است در ریه بجهت آنکه چون حرارت میل باطن کند
و رطوبات را بگدازد و در ریه مجتمع گردانند پس مزاحمت بمجرای تنفس شود علاجش آنست
که ماء العسل گرم گرم قطره قطره بخورانند و تخم کتان و زیره با عسل بلیسانند و رب السوس
در دهن دارند و گاه است که این خرخره منذر بصرع باشد علاجش آنست که جند بیدستر و
عود صلیب بخورانند و دیگر تدبیرات صرع بکار برند و گاه از زوال عضله لهات بالی باشد علاجش
اصلاح آنست بقدر قابله دیگر انطباق مری است و آن عبارت است از بر هم نشستن اجزای
مری و علامتش آنست که شیر و آب کلو فرو نبرد دیگر اندک اندک و جرعه جرعه و سبب
آن استرخای عضله ماسکه فم مری است علاج غرغره با سکنجبین و ماء العسل است دیگر فواق
و این مرض اگر بکثرت باشد پس قدری جند در آب حل نموده بلیسانند و اگر طفل
شیر خوار باشد جند در شیر حل کرده بلع نمایند یا در گلاب و ترسانیدن و تجربه ساختن
و غافل داشتن با شیای عجیبه مفید است دیگر قی بچه و آن عبارت است از قی که با فراط
اید و این را سه سبب است یکی بسیاری خوردن شیر علاجش باز داشتن از شیر
دوم اجتماع رطوبت بلغمی در معده علامتش خروج بلغم است در قی علاج قدری
قرنفل سوده تنها یا با آب سیب شیرین یا با شیره بن خورانیدن و حابسات ضعیفه مثل گل سرخ و [illegible]
و عود هندی و امثال آن تنها با آب سیب یا با سائیده بخورانند و همچنین عود هندی سوخته شیر حل
کرده لیسانیدن مفید است سوم سبب انصباب صفرا علامتش خروج صفرا است در قی علامات
آن علاج زرشک سماق پودینه فلفل سیاه نمک طعام سائیده بلیسانند و طباشیر [illegible]

در شیر مرضعه حل کرده لیسانیدن سودمند و فاذزهر معدنی مفیدست و فاذزهر حیوانی نیم دانگ
وکل ارمنی یک دانگ در آب سیب یا به یا امرود یا دوغ یا شراب نعناع خورانیدن مفیدست
وجوارش فواکه و شراب مصطکی و سکنجبین سودمند و دیگر ضعف معده
واین اکثر اطفال را بجهت فساد شیر عارض می گردد علاج اصلاح شیرست بحسب
سبب و بهت تقویت معده آب به با قلیلی قرنفل و مشک خوانند و نوشادر و هند بسفوف
اسطوخودوس پوست اندرون سنگدان خروس با نبات سفوف کرده و مداومت این سفوف منوط
بادیان پودینه دانه هیل زرنب زرنباد با نمک سیاه یا نبات و اگر خواهند قدری عود هندی
و مصطکی اضافه کنند دیگر تجبن لبن در معده و آن عبارتست از بسته شدن شیر
در معده و بیشتر این عارضه بجهت آن می افتد که جهال انفحه برای حبس اسهال بخورانند
و همدرین نزدیکی شیر میخورانند پس باعث انتفاخ شکم و غشی و تنگی نفس و عرق سرد
و تب لرزه می گردد علاج ثبت و پودینه در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته گرما گرم
بنوشانند و انفحه خرگوش با آب بالنگو مفیدست چه از خواص پنیر پایه آنست که شیر سائل را
منجمد و منجمد را سائل می گرداند و حب قرطم نیز همین عمل دارد و نیز قدری خاکستر خوب انجیر
در آب اندازند و قدری بدارند تا خاکستر ته نشین گردد پس آب صافی آن بگیرند و باز
خاکستر دیگر دران کنند همچنین پنج مرتبه عمل نمایند بعده این آب بخوردن طفل دهند
و اگر ازین تدابیر نگذارد پس قی کنانند و شیر بز بنوشانند که درین شیر خاصیت تذویب
شیر بسته است دیگر اسهالست و این اکثر هنگام برآمدن دندان عارض می شود
علاجش آنست که بحبس آن مبادرت ننمایند لیکن هنگامی که با فراط انجامد پس اصل
علاج آنست که بتدبیر سرعت نبات دندان کوشند بدانچه مذکور شد و فاذزهر معدنی با شیر و زیره سبز

وبادیان و دانه هیل و طباشیر یا شیره برگ نوسته آم خیالان یا شیره غنچه ناشگفته انار ترش
و بنت قطعه خذف سنگ تاب نموده دران سرد کنند و مغز هیل با اندکی نبات و طفل را بعد
هر مجلس عرق برگ لسان الحمل نشانیدن و پنیر تازه بی نمک گل ارمنی و صمغ عربی بریان نقل
کردن و زرده بیضه مرغ نیم برشت خورانیدن مفیدست وانچه بتجربه مولف رسیده
آنست که کوکنار بقدر دو ماشه جوکوب نموده شب در اب ترکرده صباح بادیان بریان
و زیره سپید بریان در اب مذکور شیره براورده صاف نموده با نبات شیرین کرده بنوشانند
همچنین پوست درخت فالسه شب در اب ترکرده صباح آب زلال آن از نبات شیرین نموده
بنوشانند یا شیر درخت گولر در بتاسه بخورانند قسم دوم آنست که بعد باز گرفتن شیر عارض
شود پس بهترین علاج اعاده شیرست و بعد از صحت در فصل و موسم موافق بازدارند قسم سوم
بسبب سده کبد یا ماساریقا عارض گردد علاج آنست که بتقویت کبد و معده و مفتح سده
کوشند و بادیان و نوشدارو گهگاه خورانند و بهترین تدبیر نزد مولف آنست که حب بالوی
که از فرنگستان می آید یک حب صبح و یک حب دوپهر و یک حب شام بلع نمایند دیگر
اعتقال بطن ست و این مرض اطفال را بسبب غلبه رطوبات یا عدم انصباب
مراره با معا عارض می شود علاج زهره گاو و بخور مریم بر ناف طلا سازند و روغن زیت
بر شکم بمالند و شافه از صابون و زبل الفار و روغن بید انجیر یا روغن گل و شکر سرخ
یا عسل کنند و مسهل دهند دیگر مغص ست و آن پیچش روده باشد علاج آب و روغن زیت
قدری نمک آمیخته گرم نموده در مثانه گوسپند پر کرده تکمید بدان نمایند یا بشکل گوسپند
در صره بسته تکمید کنند و نانخواه ساییده با سپیده تخم مرغ سرشته بر شکم طلا نمایند
و نیز خردل سپید و جوز بوا محرق و برگ سرو خشک کرده و نانخواه محرق و برگ سداب

وتخم بلیون وانجدان محرق وماذریون مساوی الوزن دراب جوش دهند چون اندکی
بماند صاف نموده برابر آن روغن کنجد داخل کرده باز جوش دهند تا آب بسوزد
وروغن بماند پس قدری ازین روغن بر معده ومقعد بمالند ریاح بسیار مندفع گردد ونانخواه
برآتش بخور کرده پنبه بدان گرم نموده تکمید کنند وقدری انگزه بریان یا سهاگه بریان
در شیر مادر حل کرده بنوشانند وگاه باشد که سبب آن سوء مزاج حار باشد پس تدبیر آن
کوشند واصلاح شیر نماید دیگر نتوسره است وآن عبارت از بلند شدن ناف طفل
باشد واین دو گونه است یکی آنکه از روز اول یا همدران نزدیکی بسبب سوء تدبیری
قابله بهم رسد علاجش اصلاح آنست از ربط وجز آن دوم آنکه بسیاری گریه یا صیحه
یا جز آن موجب انشقاق صفاق گردد یا بسبب اجتماع رطوبات یا ریاح یا روییدن
گوشت زائد در پوست ناف یا بجهت انشقاق یا انفتاح عرق خون دران موضع مجتمع
گردد علاجش آنست که از اشیای لفاخه اجتناب نمایند وقطعه ثقیلی از اسرب
یا خریطه که دران اسرب سوهان نموده وسرمه مسحوق پر کرده باشند بر روی آن
گذارند وبران پارچه بندند تا ازان موضع نجنبد ودر ریحی کاسرات ریاح باستعمال آرند
وبستن کیسه بادیان ونانخواه وزریره مسحوق مفید ست ودر رطوبی ادویه محلله کابر بندند
وسعد وآرد جو وسرگین گاو یا پشکل گوسپند ضماد نمایند ودر لحمی زائد برحال خود گذارند
چه علاجش قطعست ودر قطع خطر عظیم ست لیکن اگر موی دم اسپ بندند وهر روز محکم
بسته کرده داده باشند تا آنکه مرور چند ایام ساقط شود مفید خواهد بود وانچه از انشقاق
یا انفتاح باشد زود چسپانند ودرین حالت رنگ سره نیلگون میباشد پس از
ارسال علق ادویه مناسب علاج کنند وگاه باشد که سره بجهت ناقابلی قابله

ورم کند پس شنکار که هوچوبه است و ابوخلسا هم گویند و علک البطم و روغن کنجد مخلوط کرده
اند کی بطفل بخورانند و بر ناف او نیز بمالند و مرداسنگ و اسفیداج با آب عنب الثعلب سرشته
حوالی ناف ضماد کنند و اگر ریم در ناف افتد پس علامتش آنست که ناف او پخته گردد
و ریم دهد و حوالی آن سرخ شود و علاج ذرورات مجففه بپاشند مثل مرداسنگ محرق
مغسول و اسرب سحق و سنگجراحت و گل ارمنی و دم الاخوین و کاتِ سفید و غبار الرحی و امثال
آن و بر حوالی ناف صندل سرخ و جدوار و حضض با آب کشنیز تر ضماد کنند و اگر ازین تدابیر
زائل نشود و طفل از سه ماه تجاوز کرده باشد و عدد زلوی کوچک حوالی ناف بچسپانند
سپس آن ذرورات مجففه بکار برند و یکی زجیر و آن عبارتست از پیچش معای مستقیم
علامتش آنست که طفل بهر اندک مدتی محتاج تبرز گردد و اخراج نشود مگر رطوبتی
قلیل المقدار لزج مخاطی و این اکثر صبیان را بجهت رسیدن بر دودت با سافل عارض میگردد
و گاه باشد که از صفرا بود علاج اول حرف و کمون مساوی الوزن بکوبند و بیزند و بر
گاو کهنه بسرشند و با آب سرد بخورانند و نیز گاورس یا خاکستر گز یا خاکستر پنبه گوسپند در خرقه بسته
گرم نموده تکمید نمایند یا طفل را بران بنشانند و نشاندن بر آجر نو تافته و خرقه بران نهاده
سودمندست و در قسم دوم بزور باردهٔ بخورانند و تا صدق و کذب زجیر متیقن
نگردد مبادرت در حبس آن ننمایند و نیز زردهٔ بیضهٔ مرغ با روغن سرشته نیکرم نموده طفل را
بران نشانند بنوعیکه در مقعد سرایت کند سریع الاثرست از ان جمله دیدانست
و آن چار قسم می باشد یکی طولانی دراز که حیات نامند دوم عریض و همچو شبیه بتخم کدو
و این بسا حب القرع خوانند سوم مدور و گرد باشد و این را مستدیر گویند چهارم ریزه
باریک شبیه بکرمی که در سرکه بهم رسد و این را دودا لخل نامند و این نوع را در هند چنچنه گویند

وبیشتر همین قسم باطفال عارض میگردد **وعلاج** اسهالست بپلاس پاپوره ولسان العصافیر
تخم وآب کریله وفستین رومی وبرنگ کابلی وزهره گاو وشحم حنظل ومالیدن زیت الانفاق
برمقعد **وتجربه مولف** رسیده که مالیدن پیه پرین ماهین که روغن فرنگست از جبال هم
می آید خیلی نافعست **دیگر خروج المقعد** واین مرض اطفال ابیشتر بعد اسهال وزحیر
لاحق میشود **وعلاج** آنست که چرم غربال کهنه رابسوزانند ونرم سوده مکرر بران پاشند
وجفت بلوط ومازو ودم الاخوین وکهربا وگل ارمنی وکات سفید هندی کوفته
بیخته درپارچه باریک بسته بردارند ودراب مطبوخ قشور رمان وآس وجفت بلوط
وگل سرخ وشاخ گوزن محرق وکاغذ سوخته وسم بز سوخته وشب یمانی وگلنار فارسی
ومازو علی السویه دراب پزند پس صاف نموده آبزن نمایند وجهت تحلیل ورم
مغز فلوس خیارشنبر دراب عنب الثعلب حل کرده ضماد نمایند **دیگر بول فی الفراش**
یعنی درهنگام خواب بول نمایدجهت برودت وضعف مثانه **علاج** تسخین وتقویت
مثانه است بسعد وخولنجان وکندر وحب الآس وجفت بلوط وقرفه وسنبل الطیب
وگلنار وجزآن ومشک چند بید ستر بار وغن سوسن وغیره برمثانه مالیدن وسفوف مصطکی
وشاه بلوط وسعد کوفی وهلیله سیاه وقند خورانیدن وزیره وکندر وحب الآس یکدیگر
پنج مثقال نرم کوفته باعسل آمیخته معجون سازند وخورانیدن قلیلی جوز بوا علی الدوام
مفیدست ودرخواب چند مرتبه بیدار کرده بول کنانیدن **از جمله امراض صعبهٔ اطفال**
حصبه وجدریست که درهند چیچک وعوام شان سیتلا ومانا نامند ودرزبان انگریزی
کو پاک واسمال پاک وبزبان لاطن ویک سنیشن خوانند **وعلاجی** برای حفظ
ازین مرض بهتر از تطعیم که درهند به ٹیکا شهرت دارد نیست گو این عمل مخترع

سابقیست باری از مردم هور متروک بود اکنون حکمای فرنگ ممارست در آن
پیدا کرده کمال شیوع داده اند وجه آن اینست که در فرنگستان بجای لبان یعنی
شیر فروشان که بهندی گوالہ خوانند بیشتر ازین مرض محفوظ می ماندند چون
بغور وامعان نظر برین حال واقفیت دست داد در صدد تفحص سبب آن افتادند
معلوم شد که در پستان گاو قسمی از بثره می افتد وهنگام دوشیدن شیر زرد آب آن
بثره بر جلد دوشنده اثر می کند لاجرم در نسل ایشان وجود این مرض دائر افتاده است
ازان زمان طریق این زیاده تر شیوع پذیرفت تا آنکه فی زماننا در انگلس تا مقدار
در روم وایران بکثرت تمام ست وطریقش آنست که مطعم یعنی جراح از دست چپ
جانب زیرین ساعد را مستحکم گیرد که پوست بالای ساعد کشیده شود بعده از دست
راست خود نوک نیشتر در عرض گرفته وسر نشتر بادهٔ چیچک آلوده فرو برد بنظر
احتیاط سه چار جا همین سان نشتر دهد ومادهٔ را رساند وبر حال خود برهنه بگذارد تا از
ملابست لباس مادهٔ آن زائل نگردد وباید که قبل از خراش جلد ساعد از عرق وبول وغیره
بشوید که اثری از چرک باقی نماند ونشتر غائر نزند که احتمال سیلان خون ست ودر سیلان
اندفاع مادهٔ که سرایتش منظور ست امکان دارد تا روز سوم حمرت در جلد محسوس
می شود وحمای شدید عارض می گردد وتا روز پنجم آبله بروز نموده تا روز هشتم ترقی
می پذیرد ودر بغل هم ورم پدید می آید بعد تراشیدن آبله خشک ریشه می افتد
دگاه ست که بسبب سوء تدبیر تطعیم یا ناقص بودن مادهٔ چیچک یا فقدان قوهٔ او مرض
یا ضعف آبله برنمی آید پس درین حالت تکرار عمل مناسب ست وگاهی باوجود بروز آبله
حصبه که عبارت از جدری کاذب ست برمی آید درین حالت هم تطعیم بار دگر می باید

ص ۴۴

و آبی که درین آبله بهم میرسد در ظرف زجاجی می گیرند که بوقت ضرورت بکار می آید
و همینست مادهٔ چیچک که آن را از سر نشتر ببدن میرسانند گو ازین عمل تطعیم بشرطیکه مطعم
باهر بود و طعمه و مادهٔ تطعیم متبر باشد تپ شدید عارض میگردد و پس حفظ اطفال ازین وبال
یقینیست باری اگر این امر بحسب لاعلمی والیان یا سوء تدبیر یا فقدان مدبر دست ندهد وجدری
برآید پس علاج آن و تدابیر آن موافق تحریر سابقین باید کرد و نبذی ازان درین مختصر
درج کرده می شود بدانکه جدری که آنرا آبله و موتیا گویند در اصل چیچک همینست
و آن بثوری اند بمقدار عدس در کلانی و در ابتدا سرخ میباشد و هنگام نضج اسپیدی
می گراید و متقیح میشود و گاهی جدری مضاعف هم گردد یعنی در جوف یک جدری
جدری دیگر برمی آید و این را در عرف هند مونگیا گویند و حمیقا دانهای چند برمی آیند
از جدری اند کی بزرگتر و خاصهٔ آنست که نی تپ میباشد و این را در عرف هند لاکهرا
نامند دیگر حصبه است و آن دانهای سرخ و کوچک باشند مانند گرمی دانه که
متقیح نمی شوند بلکه سبوسی ازان می افتد و این امراض بسبب جوشیدن خون
عارض می شوند خواه جوشش خون بر سبیل غلیان باشد یا بطریق تصرف طبیعت چنانچه
در سن طفولیت بجهت پختن خون خام زیرا که خون کودک خام است و چون بپزد و از حالی
بحالی بگردد ممکن نیست که جوش نخورد و این شاذ و نادرست که خون بجوشد و بظاهر
جلد اثری ازان پدید نیاید چنانکه در بعض اطفال مرئی گردیده گاهست که
غلیان ناطبعی از اسباب خارجیه یا داخلیه باشد و این وبائی و متعدی می باشد
و جدری هر چند که زود برآید و زود تقیح پذیرد اسلم بود و آنچه دیر برآید و دیر تقیح
توقف شود و سیاه و منفسجی رنگ بود و غائر باشد باخطر بود و همین را در عرف

هند بهبه جانا گویند و جهت اصلاح آبچوچک ری آنچه بتجربهٔ فقیر رسیده نوشانیدن
طبیخ انجیر زرد و باجراست و نوشانیدن حشیشهٔ هندی که کهندری خوانند با قدری
فلفل سیاه مفید و خورانیدن زردهٔ تخم کبوتر صحرائی یا اهلی سودمند و کذلک آبچه
بروز نیاید و بغتة غایب شود و غشی آرد و نفس متواتر زند بالضرور قاتل باشد
الا ما شاء الله و اسلم ترین علامات آنست که هوش و حواس برجا بود و میل بر غذا
و آب بر جا باشد و نفس بترتیب سلیم زند و مقام قلب از بثور محفوظ ماند و علامت
تپ جدری و حصبه آنست که پشت درد کند و بینی بخارد و سیلان اشک از چشم بود
و سرخی چشم و حمرت وجنتین و صداع و گرانی سر و بدن و دیدن خوابهای
پریشان و ترسیدن و سوزش و خارش جلد و قلق و غشیان و قی و دو تسکین
نیافتن الا برای ساعتی و از جسم بوی ناخوش آمدن و زردی کفهای دست و خاریدن
موهای پشت و سرخی آن و تشنج و چون این مرض عظیم الخطر است لاجرم
عادت اطبای متاخرین برین امر جاریست که دست از علاج می کشند و بر حالت
خود میگذارند الا هوای خانه معتدل ساختن و حشایش که مصلح هوا و عفن خون
باشد چون برگ نیم در آنجا گذاشتن باکی ندارد لیکن اگر آثار دیر برآمدن آن ظاهر شود
پس تدابیری که بالا مذکور شد از واجبات توان شمرد و هم بخورات گرم زیر بستر
مریض اولیست و روایح مطیبه و عطریات بوییدن نافعست و مولف این اوراق
اطفال خود را چند دانه مسلّم مروارید خورانیده و شیر اسپ مادیان نوشانیده است

تتمت

خاتمۃ الطبع

بفضل خالق بیمال و شافی عدیم المثال حسب فرمایش مکرم اوحد جناب قاضی محمد ابراہیم
بن قاضی نور محمد تاجر کتب بنبئی سلمہ اللہ العلی بار دیگر این ہر سہ رسالہ یعنی رسالہ حنین
و رسالہ علاج الصبیان ہر دو نافع بمبتدیان و مددگار منتہیان تالیف شریف
و تدوین منیف حاذق کامل مطبب باذل جناب حکیم اصغر حسین حصل متمنیاتہ
فی الدارین و رسالہ سومی کہ می آید مشتمل بر علاج امراضی کہ اکثر باطفال عارض می شوند
و رسالہ علاج الصبیان ازان خالی بود تراویدہ قلم افادت رقم مصحح و محشی ہر دو
رسالہ مزبورہ یعنی ماہر دقائق علوم حاوی نکات فنون جناب حکیم خواجہ محمد حسن
حفظہ اللہ عن المکارہ والفتن مطابق نسخہ مطبوعہ بار اول باہتمام بہیدار غفران
محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان علیہ الرحمۃ والرضوان
در شہر ربیع الآخر سنہ ۱۲۸۳ ہجری در مطبع شہور یعنی
مطبع نظامی واقع کانپور طبع
گردید

قال المحشی سلمہ حامدًا ومصلیًا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی نزل من القرآن ما ھو شفاء ورحمۃ للمؤمنین واذا مرضت فھو یشفین والصلوٰۃ والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین الذی فی شانہ وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین وعلی آلہ واصحابہ الذین ھم حکماء طب الشریعۃ حافظون لبعاضہ الدین اما بعد میگوید بندہ درگاہ رب ذوالمنن محمد حسن صانہ اللہ عن مکارہ الدھر والزمن که سابق ازین رساله مسمی به علاج الصبیان تالیف حکیم اصغر حسین صاحب حبشی تمام موضح المرام این بیچارہ سرانجام یافت لیکن چند امراض که کثیر الوقوع اند دراقلم صاحب رساله باقی مانده وانتباه بران ضروری بود از کتب معتمده وتجربیه برآورده وآنچه بتجربه راقم رسیده وهم از افادات حضرت استاذی ومولائی جناب معلی القاب حکیم علی حسین صاحب مدظلہم العالی بود است برکاتہم التقاط کرده بقلم آوردم وضمیمه رساله مذکور گردانیدم تا ناظران را بهنگام علاج بصیرت تمام ومعاونت ما لا کلام حاصل آید وباللہ التوفیق وھو نعم المولی ونعم النصیر ازان جمله مرض تشنج است

دآن چند نوعست یکی آنکه در تپ شدید پدید آید علاجش تبادی تپ کوشیدن و غرغره
بنفشه با دام و روغن گل بر اطراف و مقعرات و عضو متشنج مالیدنست دوم آنکه هنگام
قبض طبع حاصل شود و علامت آن نفخ و بیس طبیعت و فواقست علاجش حل
طبیعت و تلیین بشیافات و حقنان و ضمادات بلینه نمایند سوم آنکه از بیس دماغ و بیداری
مفرط و کثرت گریه افتد علامتش وجود یا تقدم اسباب علاج منع سبب و ترطیب دماغ بتقطیر شیر
و خنر در بینی و گوش نمایند و مالش روغنهای مناسب کنند و روغن گاو با نمک در کف پا
مالیدن برای حصول نوم عجیب الاثرست و هم بمهد نشانیدن و بطرف نوم میل کنانیدن
بترنم صدای رقیق که معمول نانست و قدری انیون خورانیدن و برای گریه حیلهای اسکات
بکار بردن و خشخاش و تخم کدوی دراز و تربز و گل نیلوفر و بنفشج نوشانیدن چهارم آنکه
از کثرت رطوبت افتد و بیشتر همین سبب می باشد علامتش امتلای نبض و بطور آن و نزله
و زکام و نبودن علامات اخری علاج تنقیه بلغم و مالش اذهان حاره و تقلیل شیر و بضعه
اغذیه ملطفه و مجففه خورانیدن و منضجات مثل اسطوخودوس و مویز و بادرنجبویه و مزنجوش و انجیر
و اصل السوس و غیر آن نوشانیدن او رام اللوزتین یا از غلبه بلغم بود که از دماغ ریزد
علامتش نزله و زکامست علاج آنچه بالا مذکور شد از نوشانیدن منضجات بلغم و تنقیه آن
دنگشت ابشهد و شب آلوده بر لوزتین بمالند و یا از حرارت دماغ باشد که رطوبتش
بدان گداخته ریزش کند علامتش سرخی و رم و گرم بودن تارک و تشنگی مفرط
علاج تبرید دماغ بانچه در عطاس گذشت و رم الحلق سبب آن گاهی حرارت
دماغ یا غلبه صفرا و جوشش خون میباشد علامتش سرعت نبض و دشواری فرو بردن
چیزی و گاهی این ورم که از حرارت دماغ باشد بسوی پشت و عضلهای حلق و پس

۵۳

دپس گردن ممتد می‌شود علاج تبرید دماغ و اطلیه بارده مثل محلب و کشنیز و صندل و آرد جو
و حضض ذگیر و باستعمال اوردن و احتقان با پستان و عناب و آلوی بخارا
و تمر هندی و ترنجبین و گلقند و آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی سبز و روغن گل
و نمک مغز و ن و گرد سماق و زرور دو طباشیر و کتیرا و تخم خرفه و نشاسته با قلیل کافور
باریک ساییده در لعاب اسبغول حبوب سازند و در دهن اندازند یا بشیر مرضعه دهند و کشنیز
و عدس و پوست اخروت و تخم کاسنی و تخم کاهو و عناب و برگ شاهتوت و گلاب
و عرق عنب الثعلب غرغره کنانند. و گاهی این ورم پخته شود و منفجر گردد پس اول
بآب برگ نیم و شهد مخلوط کرده قدری سرکه آمیخته نیمگرم غرغره نمایند بعده روغن گاو
یا روغن بنفشه بادام و آب گرم غرغره سازند و همچنین غرغره شیر تازه بشهد آمیخته مفید است
تا زخم خوب پاک شود پس انزروت و سنگجراحت و کهربا و دم الاخوین و بسد و سفیده بیضه
مرغ سرشته بلیسانند و اگر منفجر نشود از مازو و گلنار و پوست انار ترش و شب و گرد سماق
و زرد و رد غرغره کنانند اگر ازین کار بر آید از انگشت پخش کنند یا از نشتری که خاص برای
این کار است شگاف زنند و اگر از ماده بلغم بود علامتش تهیج رو و چشم و بسیاری لعاب
و ریزش نزله و زکام علاجش احتقان با برگ سنا و تربد و مویز و انجیر و پرسیاوشان
و خطمی و مغز خیارشنبر و آب برگ چقندر و گلقند و ترنجبین و روغن گل و نمک لاهوری
و یا مری و عسل و یا رب انگور و سکنجبین عنصلی و آب برگ ترب و عاقرقرحا و یا با پوست
اخروت و آب بادیان غرغره کردن و در حالت جمع ماده بوره ارمنی در طبیخ انجیر
غرغره نمایند و حلتیت و نوشادر و بوره ارمنی باریک ساییده در حلق دمند و اگر
ضرورت افتد عسل بلادر زیر حلق طلا سازند تا ریش گردد و زرداب از آنجا بر آید و غرغره

بشهد وسرکہ انفع ادویہ است وچون علت بآخر رسد موم سفید با روغن بہ وسن آمیختہ از بیرون
طلا نمایند و رب توت خورانند[1] **وگاہی** در حنک اعلی دو دانہ صلب برمی آیند و آن را
اہل ہند **چوردانت** می نامند و از مس انگشت محسوس میشوند و این مرض اکثر در اوائل
شیر خوارگی عارض میشود و بدان سبب طفل گریہ میکند و شیر نمی نوشد **علاج** باستگی تمام
کبس نمایند تا منفش نشوند کہ موجب ہلاکست و اگر درین امر غفلت شود بہلاکت میرساند
و خود بخود منفش میشوند در آن وقت ہیچ علاج سود نمیدہد[2] **جنون** و این مرض بالطفال
بندرت واقع میشود و سبب آن گاہی استیلای مادہ سوداویست بدماغ و شیر از نوشیدن
شیر مجنونہ حادث میشود[3] **علاجش** دشوارست و کمتر بہ می شود پس تنقیۂ مادہ سوداوی
نمایند[4] و ترک شیر فاسد فرمایند و بر حلیب ماغ کوشند[5] **صریر الاسنان فی النوم** یعنی
بر ہم سودن دندان در خواب و سبب آن اجتماع رطوبت بورقیہ لذاعہ است **علاج**
مصطکے در روغن گاو گداختہ یا روغن قسط بر گردن و شہد بر دندان مالیدن و
براوۂ آہن وقت خواب بدہن طفل انداختن و پر نیل کنند[6] بگلو آویختن عجیب الاثرست
انتفاخ العین یعنی آماسیدن چشم سبب آن ریح یا فضلہ بلغمیہ رقیقہ است یا مائیت
و عروض آن اکثر در موسم گرما و عقیب رمد و چیچک میباشد و ریحی دفعۃً عارض
می شود و بگوشۂ چشم میل می نماید گویا اثر گزیدن مگس ست و خارش کند و مائی کمدالون
باشد و از غمز نشان نہ پذیرد **علاج** حضض در شیر زن حل کردہ طلا کنند و از
طبیخ بابونہ و بادروج بشویند و با سفیدہ کہ بسرکہ و آب گرم تر کردہ باشند تکمید سازند
و ضماد برگ بید انجیر و بابونہ یا شیاف امیثا و شب یمانی و صبر زرد و زعفران
و فوفل با آب عنب الثعلب سبز کار برند و گاہی از گزیدن مگس یا مورچہ بہم رسد

علاجش هر مهرهٔ خطائی و قدری فلفل سیاه یا آهن سائیده طلا کنند
وگاهی بسبب شهره یا از ورم جگر بهیج عارض شود علاجش ازالهٔ سبب است
سُلاق یعنی کنده شدن پلک اکثر از کثرت بکا و گریه عارض شود علاج اشتغال
طفل بملاعب و اگر مادهٔ اکاله بورقیه سبب آن باشد چشم سرخ بود و موی پلک بریزد و نهم
بعد برنمیشود علاج عدس و گلاب جوشانیده ضماد سازند و برگ خرفه و برگ کاسنی و روغن گل
و سفیدهٔ بیضه ضماد نمایند و سماق و عدس و پیه انار و گل سرخ در آب کاسنی حل کرده طلا کنند
انتثار الاهداب یعنی ریختن موی پلک اگر از مادهٔ بورقیه باشد تدبیر آن گذشت و اگر از نبودن
مادهٔ شعر بود علاج انعاش حرارت کنند و ادویهٔ جاذبه در چشم کشند مثل حجر ارمنی و لاجورد
و دخان کندر و قشور صنوبر و تخم خرما سوخته و [illegible] و باسلیقون با کحال ارند و اگر ادویه
ساده بود [illegible] کافی بود قذی یعنی افتادن چیزی در چشم علاج باید که چشم را اطلاق
نمالند و از آب نیمگرم بشویند و شیر زنان بچکانند و از پارچهٔ نرم یا پنبه بسهولت برگیرند و اگر نه
برآید نشاسته در چشم پر کنند و بعد ساعتی صاف کنند و اگر جانوری صغیر الجثه باشد گل سرشو
در چشم پر کنند و باز صاف نمایند و اگر چیزی صلب و خشن باشد مثل سنگریزه یا ریزهٔ شیشه یا مو
خلیده باشد از و چینه برانند و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و شیر زنان بچکانند شعیره در هندی گوهانجی
نامند و آن ورمیست مستطیل که بکنار پلک نزدیک ماق پیدا شود علاج ریوند چینی و ذباب مقطوع الراس
یا سر افگنده مگس حضض یا خر مهره کا آن در آب سائیده طلا کنند [illegible] شمس چاک کرده بکاوم بران نهند
و آرد جو و گندم برو زره مخلوط کرده تکمید سازند و انگشت [illegible] دیوار کهنه و یا خستهٔ خرما در آب حل کرده طلا
نمایند حَوَل یعنی کج شدن حدقهٔ چشم سبب آن استرخای عصبهٔ مجوفه که بحدقه است گاهی از صرع
و گاهی از رسیدن ضربهٔ شدید و گاهی از خوابانیدن بیک طرف گاهی بعد چیچک واقع میشود

علاج در ابتدا صلاح پذیرست باین طریق که چیزی تا بان بجانب خلاف بچسپانند یا چراغ
بدان جانب روشن نمایند تا بتکلف میل بجانب خلاف کند و حدقه راست گردد و دوم صرعی تدبیر صرع
پردازند **زرقه** یعنی گربه چشمی سبب بیشتر رطوبت **علاج** در مدت چله چند مرتبه شک و زعفران
سائیده بمیل حسب الرسوم سفید شیاف ساخته در چشم کشیده باشند و صمد و سوخته بروغن زیت
حل کرده بر تارک بمالند و میل بحنظل تر آلوده در چشم کشند **شرناق** و آن فزونی شحمست که بر جفن
بالا پیدا میشود و چشم از گرانی وا نشود و چون آنرا در میان دو انگشت گرفته بگذارند بلندی ظاهر
ماند و چشم تر و زکام و نزله و عطسه لاحق بود **علاج** تنقیه بلغم کنند و اقراص بنفشه خورانند و صلاح
غذا فرمایند و بعد تنقیه با سلیقون کبیر چشم بکشند و بخشایش محلله تکمید سازند پس اگر به نشود
بناچاری بشگافند در عرض باحتیاط تمام و بعد التیام زعفران و حضض و شیاف ابیض تا اطلا
سازند **ورم بن گوش** که بهندی کرمل نامند **علاج** حضض و جدوار و بابونه و مغز خیارشنبر
در آب عنب الثعلب سبز یا کشنیز تر سائیده ضماد کنند و چون غلبه خون بود زلو بقفا چسپانند
و آرد جو در آب کشنیز حل کرده ضماد نمایند **ورم المعدة** اکثر در صبیان هنگام تپ بلغمی و فساد
هضم پدید می آید و **علامت آن** تهیج رو و رصاصیت رنگست و تپ لین **علاج**
بتقویت معده کوشند و شیر یا غذا کم دهند و مرضعه تلطیف تدبیر کنند و نیکوترین غذا نخود آب
باندکی دارچینی و فلفل سیاه و شوربای مرغ که در و چقندر و کرنب پخته باشند توان داد
و عوض آب عرق بادیان یا عرق عنب الثعلب و خاکستر چوب بخت انگور و سعد و اذخر
و سنبل الطیب در آب عنب الثعلب سبز در کرده آمیخته ضماد سازند دم تعیین حب الاصول و مار البزور
بدهند و اگر اسهال هم باشد آب بارتنگ سبز و زرشک و تخم بارتنگ برشته شانند و **گاهی**
این ورم بصلابت میگراید **علاجش** روغن مصطکی بر معده طلا کنند و قیروطی و مرهم اخلیون

ضماد سازند و بیایه المعدة یعنی در باطن معده ماده جمع آید و مده گردد علامت آن غلبه
تپ و ضربان و وجع و چون مده شود در اعراض سکون ظاهر آید و هنگام انفجار قشعریره نافض
در اعضا پدید آید و اسهال مدتی و خونی یا قی عارض شود و آماس فرو نشیند علاج چون ماده
مجتمع شود آرد حلبه و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پخته شود
بعد ه اگر خود بخود منفجر نشود باید که شیر تازه یا آب گرم بنوشانند پس باستگی از دست بخش نمایند
و بعد انفجار صبر با آب کاسنی یا با عسل و شیر بدهند که خوب صاف شود من بعد بملات پرازند و غذا
در اوائل نشاسته و آش جو و زرده بیضه و در اواخر قدری حلبه و شبت افزوده و رم الکبد انکه
کبد را دو طرفست یکی محدب و دیگر مقعر و نشان ورم محدب بالایت و درمست و علامت ورم مقعری کثرت
قوقست پس اگر سبب حار باشد علامت آن لهیب و شدت تپ و حمرت بول و وجع عطش و تمدد
شراسیف و سعال یابس و سوء تنفس و تهیج اطراف و روی و علامت سبب بارد تپ لین و
رصاصیت رنگ و تهیج اطراف و مائیت بول یا حمرت آن علاج بدانکه ورم محدب یا در تحلیل
یا بد مقعری بملینات و اگر قبض باشد تلین کوشند و اگر طبیعت ملین و مستطلق بود بطرف قبض
میل فرمایند و ادویه صالحه با وائل و سورم حار اینست آب کاسنی و آب عنب الثعلب سبز با نجبین
و آش جو و آب عصی الراعی و آب بارتنگ و آب انارین بعده آب کشوث با قلیلی افسنتین و حرباته و دیگر
ادویه و اقراص مخصوصه و ضماد در ابتدا بقوابض و سداد ع نمایند مثل آب برگ خرفه و حی العالم و کلنج
و صندل و حضض و کافور آما افراط در مبردات نسازند و در اواخر بمحللات با قوابض ضماد نمایند مثل آرد
واسارون و اشنه و جعده و صعتر و شیح و خب الآس و فوه و مصطکی با قدری روغن سوسن یا روغن
نرجس یا زیوغن زنبق یا روغن مصطکی تا صلابت حادث نشود و در ورم بارد ادویه محلله
منضجه و مرخیه با قوابض بکار برند مثل اذخر و سنبل و گل سرخ و سعد و بابونه و اکلیل الملک و غیر ذلک

57

وعصطکی وایرسا و پسته ازین هر چه مناسب دانند بضماد دارند و مدرات و مفتحات حارّه خواه ملینات
حارّه بنوشانند و شربت دینار جامع النفع است و بیلة الکبد بشیر بعد ورم حادی شود و علامات
انچه در دهلیهٔ معده گذشت و این مرض عظیم الخطر مهلکست علاج مار الشعیر با سکنجبین و بالعسل
با اندکی نشاسته و زرده بیضه و روغن بادام و یا خبازی با خندروس بنوشانند و چون منفجر شود
تدبیر آن همان تدبیر که در دهلیهٔ معده گذشت و این قرص با سکنجبین با شربت در و خورانند ص
دم الاخوین و کندر و بزر الهند با و بزر الکرفس و مصطکی مساوی الوزن در اب بارنگ قرص بندند
و غذا درین وقت آش جو و سکنجبین و زرده بیضه نیم برشت و حریرهٔ ملینه و شیر شتر و برای تقویت
مار اللحم و گوشت بز غاله و گوساله و طیور با اباریز و زرده بیضه بخورانند و اگر بضرورت در ابتدا
احتقان خفیفه بعمل آرند روا باشد مثل آب برگ چغندر و مرو قین و یا طبیخ بعض اصول و لعاب
تخم قرطم و تخم بنجبین و گلقند و مغز خیار شنبر با روغن گل و نمک استعمال فرمایند تا بماده خفت
حاصل آید و رم بالطحال حال آن بشابه حال کبد ست و بیشتر از بروت و غلبهٔ سودا پیدا میشود
علامت آن بقصان هضم و تب خفیف و ازمان آن و صلابت در طحال علاج با رویه
مدرهٔ قویه بپردازند و ادویه مانند بیخ کبر با سکنجبین بن وری و کذلک طبیخ اشق و ترمس و یا بزر الکاشوث
و برگ جهاد و بزر الحماض و بزر السرمق و ثمرة الطرفا و انجیر و کدوی دراز خشک کرده با سکنجبین
طحالی بخورانند و بضرورت تنقیه فرمایند و ضمادات مثل اشق و پشکنبر و یارما و آتشدان و یا سداب
و یا چکدشتی آبین همه در سرکه پخته با کبریت اصفر با استعمال آرند و زرده و صبر اشق یا انجیر و سداب
دراب برگ کلر و ندا و سرکه بتحته ضماد سازند عجیب الاثرست و همچنین خردل باریک کرده
در شهد سرشته ضماد ساختن و اگر حرارت باشد تخم خرفه و کدوی خشک و تخم فنجنگشت
با سکنجبین ساده بنوشانند و گیرو و خرفه و گل ارمنی و حضض و جهاد و در سرکه سایند ضماد نمایند

هیضه و آن حرکت مواد فاسده غیر منهضمه است بقی و اسهال بدانکه این مرض سخت ترین
امراض است و حدوث آن بیشتر در حرارت هوا و وبا می افتد خصوصا در ربیع و خریف و سبب
سابق آن سوء هضم و فساد طعام بعده هیجان اخلاط فاسده احتراق آن و انتشار آن در عروق
واکثر درین وقت آثار سمیت پیدا میشود و بسبب غایت حدت و لذع آن رطوبات بدن نیز بقی و اسهال
خروج می یابند و قلق و کرب و اضطراب و عطش و تشنج و غور عینین و برد اطراف و بدن و حبس بول پدید
می آید و نبض صغیر و متواتر شده بسقوط می انجامد و چون فساد بغایت رسد لبساست که مواد اطراف
و بدن و سقوط صوت عارض میشود و گاهی بسرسام می گراید و گاهی براز منکر اللون عفن خارج میشود
پس درین صورت با امید صلاح بعید و گاهی بفواق هلاک می گردد اما گاهی اسهال بیکاری
و مدبر دفع طبیعت با تدبیر صناعت پدید آمده و باد و بتمامه خروج مواده بسلامت حال میگراید
و گاهی لحوق تپ و سرعت نبض و آمدن بول علامت خیر باشد علاج عمده تدابیر تبدیل
مکان است و خصوصا در وبائی بدان مقام که در انجا رداءت این هوا نبود و اگر متعسر باشد اصلاح
هوای آنجا فرمایند باشمام نخالخ و بخور حاره یا بارده با شیای مناسبه مانند گلاب کافور و زعفران
و صندل و مصطکی و قرنفل و سعد و اذخر و ساذج و عود و دوج و سرکه و پوست انار و چوب
آبنوس و هماو و ابهل و پیاز و کندر هرچه بهم رسد و تدبیر داخلی آنکه تا ماده فاسده یا غذائی
خارج میشود حبس آن نمایند مگر بوقت غایت سقوط قوت و کثرت اسهال اما آنجا که شائبه غذا
یافته شود بقی یا با حقان توجه با خراجش بیشتر دارند و احوط آنست که استعمال دوای غذائی
مثل سکنجبین برای قی هم روا ندارند و تحنیان مرخیات معده بیرون نیارند بلکه مثل گلاب
و عرق بادیان و غیره و کفایت نمایند و اگر حرارت یا نبود و قدری آب پودینه هم مفید و بوقت
سقوط قوت و غلبه برودت منعشات پردازند مثل تریاق و حد دار و شد اطراف نمایند

وآدهان حاره بمالند و برای تشنج هم تمریخ بادهان حاره و روغن گل و حمامات مسخنه مفید ست
و همچنین برای تحلیل نفخ و برد معده و فواق که بسبب برودت و ارخای رطوبی باشد و اگر طفل هم بسیار
باشد برای دفع فواق پوست قاقلهٔ کلان و ناف کهنه و پر طاؤس و یا پوینهٔ خشک در چلم
نهاده قلیان کشانند هذا من اهل التجربة و روغن مصطکی بر معده بمالند اما وقتیکه عطش
و التهاب و غلبهٔ صفراویت و احتراق باشد و شائبهٔ غذا ظاهر نشود آب آلوی بخارا و تمرهندی
و گاهی با قلیلی زرشک بنوشانند و در حالت شدت آن از نیخ و عصارات مبرده تبرید نمایند
و همچنان صماد صندل و کافور گل سرخ و غیر آن سودمند ست و گاهی حاجت می افتد
باحتقان بسیر بتهنهٔ لینه بمثل آلو و تمرهندی و گل بنفشه و شکر سرخ یا ترنجبین و یا گلقند و آب
عنب الثعلب و آب کاسنی و روغن گل و نمک بپرازند و گاهی بقبض و حبس حرکت سیلان می شود
و وقتیکه بعد دفع مادهٔ فاسده اسهال باقی ماند پس در آن وقت قدری نارجیل و ریائی و زهرهٔ
ختائی در عرق کیوره و گلاب سابیده دهند و گاهی برای تسکین نوشانند حرارت
آب ماست و آب لیمو و آب انارین و آب جوید هند و باید دانست که در حالت تخمهٔ نوم
معین مضمست و هنگام برد اطراف بدن و انقمار قوت ترک آن بهتر و از آنجا که این مرض
بسبب شدت و حدت در قلیل زمان متغیر و مختلف الاعراض ست طبیب حاذق اس را شاید که
بغایت توجه بعلاج آن مصروف ماند چه که لحظه بلحظه صورت جدید پدید می آید و بعلامات
و اعراض مختلفه بی تحقیق سبب و وثوق امر بغلط نباید افتاد و بساست که برای تنقیهٔ مادهٔ
خبیثه نظر بانضغاط نبض و کرب و تشنج حاجت احتقان می افتد و از احتقان تشنج می افزاید
و گاهی گرسنگی مفرط پیدا می شود و نکایت آن بدان درجه غالب می بود که بغشی می انجامد
در همچو حال تامل باید کرد که اشتهای صادقست یا کاذب و نکایت آن شدید ست یا نه پس

پس اگر اشتهای صادق است و نبض صحیح محفوظ نباشد پس بعد دفع فساد بالتمام تقاضای ما لا کلام
غذای خفیف لطیف با حموضات بتدریج خورانیدن مضایقه ندارد و من بعد بانعاش قوت
مشغول باشند و اگر اشتهای کاذب بود و نبض ممتلی و از فرط اشتها قوت متحلل شود و در نبض صغر
یا سقوط آناً فآناً ظهور گیرد درین وقت شئ لطیف قلیل الغذا مثل آب انار و آب جو و آب مرغ
بدین ضرورت هم گاهی مجوز است چه محتملست که طبیعت اسکونی از اذیت ماده فاسده روی نماید
و فی الجمله قوت و انعاش حاصل آید و بر ماده عاصی الخروج غالب آمده بتمامه دفع کند و مشهور گردید
که بعد این حال اسهال زنجاری و صفراوی و سرخ خارج شدند و آثار ردائت زایل گردیدند و بعد
دفع فساد و صلاح طبیعت اگر رغبت بطعام نیفتد آب پودینه و آب لیمو و آب زرشک هندی و بوی
کباب و اطعمه لذیذه مطبوعه بود یا بعد تحدبه و ریاح الافرسه حدبه زوال بعض فقرات را گویند
یا بجانب داخل یا بجانب خارج و گاهی زوال عظام قص هم بدان شامل میبود و آن التقصع گویند
و گاهی بسبب زوال ریاح غلیظ میبود و آنرا ریاح افرسه نامند و اکثر از رطوبت فالجیه میباشد و گاهی از
الطعام قبل الوقت حادث میگردد و انقراط گویند کسیله ورا از ربو و سعال این مرض عارض شود و قبل
از روییدن موی زهار پس آن مهلک است و گاهی از ضربه و سقطه بهم رسد و گاهی از ورم حار
رو نماید علاج در ورمی حلبه و تخم کتان و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و بنفشه و خطمی آمیز
ضماد کنند و نطول سازند و روغنهای گرم بالفعل بمالند و فلوس خیارشنبر بروغن بادام آمیخته
همنوشانند و بروغنهای گرم بالفعل که در وی بیخ خطمی و تخم کتان جوشانیده باشند حقنه نمایند
و آنجا که غلبه بلغم و ریاح باشد تنقیه آن بشربت علوم نمایند و گاهی بریحی مدرات و اضمده
قابضه و تمریخ کافی بود و نیز بعضی روغن بید انجیر با شربت ماء الاصول و البزور بسند باشد
و گلقند که در و مصطکی و انیسون باریک سائیده مخلوط کرده بخورانند سود مند است و بعد تنقیه روغن بید

٦١

و روغن غار و روغن عاقرقرحا و روغن سرو مالیدن نفع دهد نسخه روغن عاقرقرحا و فربیون
انگوزه فلفل سیاه جند بیدستر تخم حنظل مساوی الوزن گرفته بکوبند و یک اوقیه ازین ادویه گرفته بروغن
سداب یک رطل انداخته در آفتاب نهند بعد هفته آن روغن صاف کرده ادویه مذکوره
بدستور باز دران روغن انداخته در آفتاب دارند و چند مرتبه همین نوع کرده باشند ایضا
ابهل شیح جوزالسرو عاقرقرحا مرزنجوش اکلیل الملک قردمانا اذخر سلیخه مساوی گرفته
در آب تر کرده بر آتش نرم بجوشانند پس صاف کرده یک حصه ازین آب گرفته نصف وزن آن
روغن اندازند و بجوشانند تا روغن بماند و باز یک حصه ازان آب داخل کرده بجوشانند تا روغن
بماند و همین سان چند بار پس جعده و فرفیون و ابهل باریک سائیده اضافه نمایند و باستعمال آرند
و از ادویه و اغذیه مرطبه و نفاخه پرهیز نمایند حمیات بدانکه حمی حرارت غریبی است
که در قلب اشتعال یافته بواسطهٔ روح و خون در تمام بدن منتشر می شود و بافعال طبعیه
ضرر میرساند و تعلق این حرارت اولا یا بجرم بدن است و آنرا دقی گویند و یا بروح و آن را یومی نامند
و یا از عفونت اخلاط باشد و آنرا عفنی خوانند و سبب عفونت در اکثر وقوع سده در عروق
و گاهی اسباب خارجیه می باشد و عفونت یا داخل العروق باشد یا خارج آن اما خون
پس عفونت آن داخل العروق می بود فقط بسبب آنکه خون خارج العروق نیست و گاهی خون
گرم شود فقط و افزون گردد و در شیر دسوت مطبقه نامند و غیر عفنی را سوناخس هم میگویند
و در اطفال اکثر در هنگام برآمدن چیچک میباشد و علامت آن نگساریدن تب و در عفنی
تعفن بول و براز اما صفرا پس عفونت آن اگر خارج العروق است آنرا غب و غب دائر گویند
و علامت آن یک روز راحت داده تب کردن و نافض شدید و اگر داخل العروق است
آنرا غب لازم نامند و علامت آن لزوم تب بعد یک روز شدت شدن و این عفونت

اگر قریب قلب و فم معده و حوالی آن بود محرقه نامند و علامت آن شدت عوارض و زمانهٔ
راحت و خفت محسوس نشدن و مادهٔ غب اگر صرف صفرا بود غب خالص گویند و اگر
با بلغم مرکب بود و ترکیب او شدید باشد که مادهٔ واحد گردد غب غیر خالص نامند و اگر هر دو مادهٔ
جدا متمیز باشند شطر الغب خوانند و علامت آن ظهور آثار هر دو خلط اما بلغم عفونت آن
اگر خارج العروق باشد آن را بلغمیهٔ نائبه گویند و علامت آن هر روز نوبه کردن با دیگر
آثار بلغم و اگر داخل العروق بود آنرا مواظبه خوانند و علامت آن یکسان بودن تب
و لینت آن اما سودا چون تب آن در صبیان اقل الوجود است لهذا ذکر آن فرو گذاشتم
اکنون بعض امور ضروری بیان می کنم بدانکه حمیات را چهار زمان میباشند یکی ابتدا دوم
تزاید سوم وقوف چهارم انحطاط و این اوقات کلیه گویند و چون این اوقات در هر نوبه
یافته شوند آنرا اوقات جزئیه نامند و هرگاه مرض بانحطاط رسد از هلاکت امن گردد و گاهی
عند الموت آثار مثل انحطاط پیدا میشوند و آنرا افاقة الموت میگویند شناخت آن سقوط و انخفاض
نبض و انتقاص قوتست و بدانکه طول نوبه و زمان مرض دلیل بر دمادهٔ است و شدت آن
و تطاول اعراض دال بر غلظ و کثرت انست و هر قدر که ماده لطیف و خفیف و کم باشد قلت
عوارض و خفت آن خواهد بود و بدانکه نبض در ابتدای نوبه صغیر و ضعیف و متغیر و و اعیا و کسل و برد
اطراف نمایان و در تزاید نوبه عظم و سرعت نبض و کرب و قلق و در جمله عوارض شدت پیدا گردد
و وقوف نوبه حال مستوی و سکون حاصل شود و در انحطاط نوبه تناقص عوارض و میلان نبض
باعتدال یا بسرعت قلیل ظاهر گردد علامات خون سرخی بدن و روی و بول ست
و دور عروق و عظم نبض و سرعت آن علامات صفرا غثیان و قی صفراوی و عطش
والتهاب و زردی بدن و بول یا حمرت ناریت و رقت آن و سهر و صداع و برد و قشعریره

۶۲ بستان الطب

ونافض شدید سریع السکون **علامات بلغم** رصاحیت بدن وتهیج روی وبرد ونافض
قوی وقی بلغمی وسپیدی وزبدیت وغلظت بول ولین نبض ونبودن علامات صفرا وخون
معالجات الحمیات بدانکه امر علاج وحمی مختلف براغراض است گاهی تبرید وتطفیه حاجت
می افتد هرگاه ماده وموسم حار بود وگاهی تنضیج واستفراغ ضرورت میگردد وقت کثرت ماده
وگاهی حرارت حمی محتاج تطفیه وکثرت ماده داعی استفراغ میبود درین هنگام اول تطفیه پرداخته بعد باستفراغ
ماده پردازند واگر نحافت وضعف بدن مانع استفراغ بود بمسهلات لینه واحقان خفیفه احیانا تنقیص خلط فرمایند
ورعایت قوت از اغذیه لطیفه هم ملحوظ دارند اما کثرت تبرید بلا ضرورت یا استعمال مفتحات ومدرات قویه در ابتدا
نشاید که موجب غلظ وطول مرض میگردد وبکنجبین بازالال آلوی بخارا جامع المنفعت وگاهی بانفع سبب توجه
کرده می آید اگرچه بضماد علاج مرض بود مثل ورم که سبب تپ بود وتبرید مضر ومست پس مفتحات ومدرات معتدله قلیله
ضرورت میگردد بلکه ورم اگر در تپ حادث شود رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور علاج حمی بر دفع ورم
مبنی است وگاهی اثر حمی بعد اخراج ماده اش باقی می ماند پس مسکنات ومبردات لطیف کافی بود واگر
ماده قلیل غلیظ در عروق باعث سده وعفونت اخلاط باشد ودفع آن از اسهال نگردد ولاجرم
محللات ومفتحات مع رعایت تبرید رجوع کرده آید مثل باورد وشاهتره وگلو واذخر وفستین وتخم
کاسنی وغیر آن بادیگر ادویه مدره بارده واز اطبای فرنگ درین حال استعمال بعض اشیای قوی الاثر
مثل بارک دکنین مشهود شده واطبای یونان هم مجوز میدارند ونافع یافتند وباید که استفراغ بیوم
بحران واقع نشود وبحران در تپهای دائره یوم نوبه آنهاست وتپهای لازمه برین منوال

۱	۲	۳	۴	۶	۷	۹	۱۱	۱۳	۱۴	۱۵	۱۷
۱۸	۲۰	۲۱	۲۴	۲۷	۲۸	۳۰	۳۱	۳۴	۳۷	۴۰	

وبعد این عشرینیات یعنی ۶۰ و ۸۰ وبعد این بعینیات وایامی که مابین اینها واقع اند ایام

مسهل اند و در امراض غیر مزمنه از تلطیف ندهند غافل نباشند و هر وقت نوبه و بحران معده را
از غذا خالی باید داشت الا در حالت غایت ضعف پس اول از نوبه غذای لطیف قلیل
مثل ماء الشعیر یا آب انارین بخورانند و بطفل شیر خوار شیر بنوشانند و همچنین اگر تلطیف نا پذیر
متعسر باشد و گاهی از شی لطیف کار برنمی آید بسبب خوف سقوط قوت درین هنگام غذای
مبرد کثیر التغذیه قلیل المقدار بتفاریق مجوز است **ف** ماء الشعیر در ترتیب حار بهترین اغذیه است
و بهترین دواء سکنجبین **بدانکه** اکثر ماء الشعیر در معده ترش می گردد و نفخ می آرد پس رقیق
آنجا بهتر است و سکنجبین را با ماء الشعیر در معده جمع ننمایند بلکه سکنجبین را اول روز بنوشانند
تا اخلاط غلیظه را قطع نماید و بعد دو ساعت ماء الشعیر بخورانند تا بلینت خود باد را یا عرق
دفع کند و باید که ماء الشعیر در حالت قبض طبیعت ندهند تا وقتیکه تلین نکنند

معدلات خون و صفرا بزرات اند چون تخم کاسنی و تخم کاهو و کشنیز و عناب و گل سرخ
و آلوی بخارا و تمر هندی و خرفه و گل نیلوفر و بهدانه و صندل و تخم خیارین و اسپغول و عرق بید
و نیلوفر **منضجات صفرای غلیظ** برگ گاو زبان آلوی بخارا اسپستان تخم خطمی
گل بنفشه تخم خیارین سکنجبین **منضجات بلغم** اصل السوس قشر تویز تخم خطمی بادیان
گل بنفشه خارخسک گاو زبان سکنجبین **مسهلات صفرا** برگ شاهتره گل سرخ
گل بنفشه آلوی بخارا تمر هندی گلقند آفتابی مغز خیار شنبر روغن بادام تر بنجبین شیر خشت
شربت ورد مکرر **مسهلات بلغم** برگ سناتر بدمولیز مغز خیار شنبر گلقند روغن بادام این همه
حسب حاجت و موقع بکار برند شربا و حقنة **و برای اطفال شیر خوار**
طبیخ که منقی معده و بدن از رطوبات و صفرا مست و آنرا دمندی گویند نسخه اش
اینست عناب مویز سپستان آلوی بخارا هر یک یک دانه گل بنفشه بادیان گل سرخ

۶۵

برگ سنا با برنگ عنب الثعلب خطمی هر یک چهار سرخ مغز خیار شنبر شش ماشه گلقند چهار ماشه
ترنجبین شیرخشت هر یک سه ماشه همه را جوشانیده صاف کرده بوقت فرصت و رحت
از تپ بنوشانند **علاج مطبقه** اگر آثار بروز چیچک ظاهر باشند دست از تبرید و ملینات
بازدارند و بتدبیر جذب ماده طرف خارج بپردازند و اطبای حال اخلاکشی با عرق گاوزبان
و عرق کیوڑه و چنین حال می دهند و اگر حرارت شدید و رقت خون بود شربت عناب
دهند و اگر طبیعت مستطلق باشد بحبس گرایند و آنجا که خوف چیچک نباشد مسکنات
و مبردات مثل آلوی بخارا و کاسنی و بهدانه و غیران با سکنجبین یا شربت عناب یا شربت
نیلوفر یا شربت کاسنی بنوشانند و تلین طبیعت سازند و عطریات و لخلخ بارده بویانند
و غذا آب فرنی یا آش جو با شربت نیلوفر یا شربت عناب **علاج غب خالص**
اگر در ماده حدت و موسم حار بود خرفه و خیارین و آلو و نیلوفر و دیگر مبردات و مسکنات
حسب حاجت بنوشانند پس اگر کفایت نکند بملینات و معدلات پرداخته تنقیه فرمایند
و اگر صداع شریک باشد پای شویه بارده مثل گل خیرو و … و جو کوفته و قاش خیار
و کدو و برگ کنار با اضافه نمک شور کنند و کف پا از پارچه … ت مالیدن و شد
ساقین هم سودمند است و هیچ اطلیه بارده … سند که بیشتر بسرسام
می انجامد و بر قلب بزود از صندل و کافور و گلاب … روکده برای تسکین گذارند
و اگر طبیعت خود بخود دفع ماده می … درین هنگام بر طبیعت گذاشته آید
و غذا آب جو … ین اغذیه است و اگر کفایت نکند
مزوار … مری آلو یا لیمو توان داد و بوقت لرزه سکنجبین با آب گرم
بنوشانند … فراط برید بیشتر از غب خالص مطلوبست و شربت صندل و شربت

حماض اترج وشربت آلو وآب سکنجبین وهوا را سرد ساختن وبتروید قلب پرهیختن
نفع تمام دارد وآنجا که طبع نرم بود آب انار که مع تخم کوفته باشند سود مند ست
واز دوای قوی خصوصا در ابتدا سهل ندهند وجهت تلیین تمر هندی وآلوی بخارا با شیر خشت
بدهند **علاج غب غیر خالص** او لا منضجات قلیلة البرودة مثل عناب وسپستان وخار خسک
وتخم خیارین وبنفشه وشاهتره وآلوی بخارا وسکنجبین بنضج خلط مشغول شوند واگر غلظ در ماده
زائد بود شاهتره وقلیل افسنتین وتخم خربزه واصل السوس وخطمی وگلو ومانند آن با دویه بارده
مخلوط باید کرد ومن بعد تنقیه از مسهلات مناسبه یا احتقان بامغز خیار شنبر وماء السلق ومرو قین
مع ادویه دیگر بفرمایند وبعد تنقیه وسلامت احشا اگر حرارت صرف باقی ماند تبرید بتدریج فزایند
واگر حرارت از بقیه خلط غلیظ بود وبملطفات ومفتحات مثل باد اورد وافسنتین وشکاعی وشاهتره
وگلو واقراص مخصوصه مداوا کنند وشربت بزوری بارد ومعتدل وسکنجبین بزوری بغایت سود مند ست
واگر مرض طول کشد وعلامت غلبه بلغم یا ورم احشا پدید آید پس قرص گل یا قرص افسنتین
یا قرص نافث حسب حال وقت توان داد ودر صورت ورم بعلاج ورم کوشند
علاج بلغمیه سبب قلیل بعد علامت حمی بفرمایند منضجات وملینات قلیل السخونه باستعمال آرند
بدانکه در بلغمیه لازمه در استعمال منضجات وملطفات چندان دلیری نباید کرد زیرا که
بیم باشد که در تزاید ماده لطیف تر گشته بدماغ برآید وسرسام آرد وبدوای قوی مسهل ندهند
گاهی درین تب آمیزش صفرا میبود واز ان سبب وبسبب حرارت حمی در ماده رقت بعد سه روز
حاصل میشود پس درین حال با دویه ملینه تنقیص خلط کنند وباز بمنضج خلط پرداخته تنقیه تمام نمایند
ومرقین سکنجبین وگلقند انفع الاشیاست واز ورم احشا خبردار باید بود بلکه اگر رعایت
معده وطحال وجگر از ابتدا ملحوظ دارند بهتر ست وعلاج این تب حسب اقسام بلغم مختلف ست

بلغم شور و در حدت قریب صفراست و علاجش هم قریب علاج آنست و بلغم حلو متوسط الحال
و بلغم حامض و غیر آن بارد الاستاست پس بحسب قوت حرارت و نفس ماده از تبرید و تسخین و تقطیع و نضج
رعایت کرده باشند و بعد تنقیه اگر بقیه قلیل موجود ماند بملطفات و مفتحات چنانکه سابق ذکر یافت
پردازند و چون نافض شدید پیدا شود آب گرم بنوشانند و قدری بگنجبین اول از نوبه
بلیسانند و تلطیف تدبیر اگرچه نافعتر است مگر بنظر از مان مرض کمتر کرده آید و نان باشوبا
حلام مرضعه دهند بشرطیکه شدت حرارت تب یا موسم مانع نیاید و خصوصیت باشرکت
بقول بارده میتوان داد و بر وقت نوبه خلوی معده ضرورست اگر بضرورت آب گرم بنوشانند
مضایقه نیست و قال الشیخ خشخاش و آن خشکیست که بر مزاج مستولی شود و سبب آن برودت
و ضعف قوت که غذا شبیه جوهر عضو نمیشود و با عضا نمیرسد و این با عقب اسهال عارض شود
و یا از جهت صلابت معده و جگر و یا از کثرت مبردات در عین حرارت و یا از رسیدن
بخارات دیه بارده بقلب و انطفای قوت حرارت مزاج و یا از غلبه حرارت در حال ضعف
و نحافت و اذابت آن رطوبات اصلیه بعده اخماد آن علامات آن تقدم این اسباب و مباشرت بول
و برد و ملس و لاغری بدن و صلابت نبض و لطوی آن مگر [illegible] نهایت رسد و بیس غالب آید
در نبض تواتر حادث شود علاج در ابتدا تدارک کرده [illegible] باحکام علاج پذیر نیست اما
برای تسکین خاطر را اللحم با شیره بادام و قلیلی مشک و عنبر بدهند و از صینی و عود و غرقی و زعفران باشربت
انار که بشهد ساخته باشند بخورانند و زرد [illegible] شهد و شیر گاو بنوشانند و ادهان مناسبه
در بدن بمالند و کله و پاچه و نخود و گندم [illegible] در آب جوشانیده و روغن زیتون
و روغ [illegible] احتقان کرده باشند و معاجین مرطبه و حاره جداره و تا یاقت
باستعمال آرند و شوربا [illegible] ترست و هر سبب که باشد رفع آن کنند و توجه بانعاش حرارت کنند

الاورام ابثور بدانکه ورم آماسیدن عضو است بسبب رسیدن مادهٔ فضلیه اندرون آن پس اگر مقدار کثیر درآید ورم گویند والا ابثور خوانند وسبب آن یا کثرت مادهٔ است که بر طبیعت گران شود و بعضو ضعیف دفع نماید واین عضو اگر باشغل باشد انفعال تمام حاصل کرده خصوصًا اگر عضو واسع المجاری بوده و یا ضعف قوت غاذیهٔ عضو متورم که بسبب نقصان مضم مادهٔ فضلیه بارده غیر نضیجه متولد شود و بتدریج بیفزاید وگاهی از اسباب خارجیه مثل ضربه و سقطه یا گزیدن جانور مثل زنبور و مگس حادث میشود و بلحظه بلحظه آماس گردد و بدانکه مادهٔ حار شدید الاذی است و سریع السیر و گاهی قاتل باشد چون مقارن عضو کریم بود و گاهی مادهٔ حار باحتراق رسد و باکله منجر گردد و آن هم خالی از خطر نیست و گاهی مادهٔ بارد خصوصًا یابس خفیف الاذی و بطیء النضج و عسیر الذوب است و همچنین اگر در عضو کثیر المفاصل و یا کثیر الاعصاب و یا بعید از اعضای رئیسه واقع شود و یا در مادهٔ غلظ پدید آید پس اصلاح آن دشوار است و ورم گاهی بجمع آید و بمدتی گراید و منفجر گردد و گاهی بتاسور انجامد **علامات ورم دموی** سرخی و درد عضو و ثقل و شدت امتلاء و تمدد است **علامات صفراوی** اشراق و حرارت سریعه مائل بزردی و شدت التهاب و خفت وجع است **علامات بلغمی** بیشتر ورم و برودت و سپیدی لون **علامات سوداوی** سختی ورم و کمی وجع و تیرگی لون **علامت ریحی** خفت و رست **علامات نضج** و مدهٔ زردی لون و نرمی موضع و کم شدن وجع و بعد شدت **معالجات** بدانکه ورم اگر کثیر المادهٔ بود بعلاج قوی و تنقیه و ضمادات و اطلیه مناسبه اصلاح گیرد و اگر خفیف رقیق المادهٔ باشد بعلاج خفیف مثل تبریخ و اطلیه لطیفه صلاحیت پذیرد و گاهی بی تدبیر دفع طبیعت زائل شود و خصوصًا دوای قوی و غیر قوی بحسب شدت و ضعف و کاوت موضع و حساست آن و قرب و بعد از اعضای رئیسه می باید و در حالت کثرت مادهٔ و احساس استدعای مخلل به دوای قبل از تنقیه استعمال

نتوان کرد که خوف فساد و تجربست و همچنین دوای گرم و حاد اگرچه ماده بار
موجب وجع و تحلیل لطیف و تجرکثیف ست و شیخ فرموده که در اوائل
قویه استحلیل ناجایز ست که موجب تغلیظ ماده و باعث وجع
مبرا قویه گاهی عضو آفاسد می کند و بحضرت مودی میشود
نیست الا وقتیکه ورم خفیف و شدید الحرقه و موسم هم حار بود و استعمال روا و ورم که مقرون
عضو کریم یا مدفع آن بود هرگز نباید که مهلک ست بلکه مرخیات و ملینات ضماد سازند که ماده متوجه
جمع آید و بعضو کریم باز پس رود و گاهی بسبب شدت وجع ضرورت مخدرات می آید آنوقت مخدر
با مصلحش شریک کرده مداوا فرمایند و باید که جذب داده بروی عضو متورم نکنند بلکه جانب خلاف
و اسفل الابعد تنقیه زلوچه پانیدن و برآوردن ماده از نفس عضو مضایقه نباشد فلغ
ورم و موی را گویند اگر از سقطه و ضربه باشد علاج روغنهای نیگرم با
ضماد سازند و از آب نیگرم نطول کردن عجیب النفع ست و از مجربات اهل هند نطول از سبیخ
آنبه هلدی و طلای آن و طلای آهک و زردچوب نیگرم اکثر مشاهده شد و نافع افتاد و اگر
کفایت نکند و کثرت ماده بود تنقیه و دیگر تدابیر بکار برند و خون استلای مستحق شود
علاج اول از چسپانیدن زلو یا از مسهل و احقان مناسب تنقیه
کنند و بعده تضمید گرایند پس و بابونه و
واقاقیا و گل سرخ و کاسنی و قشور
عصارات بقول مارده و اسفیذ
ودر هنگام تزیداد بونه و اکلیل و شبت و خطمی و مغز خیارشنبر و غیر آن
بضماد سازند و علاجات مساوی استعمال کنند و در حالت انحطاط

برمحللات صرفه غیر قویه مثل لبلاب و بابونه و اکلیل الکفا و رزند و چون ماده متحلل نشود و رو بجمع آرد
منضجات مثل زوفا و مرو و لب حب القطن و غیر آن ضماد سازند و چون ماده رو دارد
و بعضو عفونت برسد و آکله گردد پس علاجش قطع عضو است تا فسادش بحوالی آن نرسد
و دیگر عضو محفوظ ماند و اگر رو دارت قلیل باشد و فساد هنوز بپایان نرسیده و بعفونت عضو
منجر نشده درین وقت شرط عمیق بکار برند و استیصال دم فاسد فرمایند و طلاء بقه و مقطع
رطوبات مثل آرد کرسنه با کنجبین و طین ارمنی و مازو و شب یمانی و غیره استعمال کنند حمره
دم صفراوی را کشند و علامت آن آنست که چون از دست بفشرند جلد سفید گردد
و باز سرخ شود و معلوم شود که هوا چیزی بر جلدی روند علاج استفراغ صفرا باد و یه مسهله
صفراوی نوشانیدن مصفیات و مطفیات معلومه کنند و بعده تضمید باد و یه مبرده و مرطبه
مثل تراشه کدو و برگ خرفه و کاهو و برگ بارتنگ و اسپغول و طلب و غیر آن فرمایند شری
نام بثور است مسطحه مائل بسرخی با خارش مگر بعضی ازان کلان و بعضی کوچک میباشند
و اکثر دفعة حادث میشوند و گاهی ازان رطوبت سیلان میباید و بسبب آن بخار حارت
که بثوران می آید اما اگر از دم صفراوی باشد علامت آن غلبه سرخی و حرارت
ملمس سرعت ظهور علاج نوشانیدن مطفیات و حموضات و تلیین طبیعت بمثل نقیع اجاص
و آب انار رین و شمش ترش و حصرم و کاهنی و خرفه و غیر آن و نطول آب نیلوفر بر بدن
و بسبوس گندم و خربزه و تخم آن لوفته بخته مالیدن و تمریخ بگلاب و سرکه و روغن گل
اما اگر از بلغمی بورقی باشد و علامت آن سرخی مائل بیاضی علاج طبوخ بلیله
زرد با تبرید و گلقند عسلی نوشانیدن و حمام کردن و سویق جو و آب کرفس و سرکه
مالیدن و تل بثره کبیره را گویند که بشکل حنوبری باشد و ابتدا سرخ بخته باشد

سبب آن خون حادث است که برطوبت غلیظه فاسد آمیزد و تولد آن ...

غلیظه پیدا باشد علاج در حالت امتلا استفراغ ماده و ... بحبین

در ابتدا روادع بعمل آرند تا سه روز و چون اراده جمع ماده ... چون السفیده بیضه

ضماد سازند و بعده منضجات مثل انجیر و علک و تخم مرو و گل خطمی با شیر و شهد یا میری گندم

ضماد نمایند پس اگر منفجر نشود خمیر ترش و بیخال کبوتر و تخم مرو و آهک آب نادیده در زرده بیضه

و شهد آمیخته ضماد سازند و بعد انفجار و اخراج مده بالکلیه مراهم مدمله که از گلنار و دم الاخوین

و مازو و اقلیمیای فضه با موم و روغن ساخته باشند علاج کنند و گاهی بسبب کثرت

مده و رطوبت صدیدیه قرحه می شود و حاجت ذرورات مجففه مثل صبر زرد و چوب

مازو و مر و گلنار و غیر آن می افتد ورم رخو و آن ورمیست سپید رنگ مسترخی بی حرارت

و وجع سبب آن مائیت اخلاط است و نفوذ آن در عضو علامت آن چون از دست بخش کنند ۷۲

نشان و اثر باقی ماند علاج اسهال بلغم و ترک مرطبات و نطرون با سرکه و آب حل کرده ضماد

کردن و نهادن خرقه که بآب خاکستر بلوط و خاکستر چوب انگور تر کرده باشند سود مند

و بزیت و نمک بمالند و نمک و خاکستر چوب انگور و خاکستر شاک آهو و خاکستر پاچک دشتی

صبر با سرکه آمیخته ضماد سازند ورم ریحی گا ... نه پیدا می شود

و آنرا همچ گویند و گاهی از بخار غلیظ ریحی حادث ... ند علامت

آن چون آن ... زایل شود و علاج اگر از ...

بدنست تلطیف ... ند مانند آرد و

و آرد باجرا و نمک ... غیر آن و مرهم موم و روغن گل با ضماد ...

سودمند است ... ضماد کردن ...

آبله ها را گویند اگر از سوختن آتش پیدا شوند علاج مرهم زال و مرهم اسفیداج و مرهم نوره

و دیگر مراهم که بعد از باد وبین ندکور ست استعمال کنند و قبل از آبله افتادن باید که تبرید

مثل مرهم ابیض و مرهم کافوری

موضع محترقه فرمایند از نهادن پارچه مبرده بثلج و دیگر اطلیه مبرده بکار برند و مداد بسفیده

بیضه مخلوط کرده طلا نمایند یا بیضه را شکسته بر موضع ریزند و ضماد عدس مطبوخ برای

تسکین حدت ... سودمند ست و همچنین طلا کردن گل ارمنی در آب و سرکه نافع و اگر از غلبه

ورم صفراوی پدید آید علاج مصفیات و مطفیات و شربت کادی بنوشانند و از سوزن

طلا چاک و هند بعده سفیده و مردارسنگ که بگلاب و آب آس حل کرده باشند طلا نمایند

خنازیر ورم غلیظ ست حدوث آن اکثر در لحوم رخو خصوصاً در گردن می شود و بیشتر

متفرق می باشد سبب آن کثرت سوء هضم و تخمه است که رطوبات غلیظه خام در بدن جمع

آید و در عضو ضعیف منتقل گردد علاج تنقیه بلغم غلیظ و تلطیف تدبیر کردن و اضمده محلله

مثل خردل و زبد البحر و کف دریا و زراوند و مقل و اشق و زیت کهنه و موم بکار بردن و نیز زفت

و بیخ کرنب و بیخ کبر و مقل و ترمس در سرکه و شهد و زیت ضماد نمودن مفید ست و مرهم داخلیون

درین باب عجیب الاثر ست پس اگر تحلیل نشود با ضمده منضجه و مفجره پردازند مثل آرد جو و ترمس در زیت

آمیخته و بعد انفجار فلدفیون و ... طلا کنند تا ماده را بخورد بعده بروغن گل و چرب

کنند تا بآسانی مواد برآید و بعد ... تمام مرهم زنگار باستعمال آرند که اندمال پذیرد

سعفه نام قروحست که در راس و وجه و گاهی در سائر بدن ... دی پیدا می شود

سبب آن ... فضلات غلیظه عفنه و رطوبات فاسده لذا معالجه ... است که بحلند ...

... غلیظ محتبس ماند و رقیق منتشر می گردد علاج نوشانیدن مصفیات و

مقطعات و تنقیه بطبیخ هلیله و شاهتره و تلطیف ... مسهل ... حریقه ...

و گوشت احتراز ورزند و بر اشیای ... بعده باده ...

بادام تلخ و زرد چوب گلنار و اتیبج و کافور ... و مازو ... اسماجونی

و اقاقیا و قنبیل با سرکه و روغن مخلوط کرده طلا نمایند و عروق و قشر رمان و مریات و حنا با سرکه و ...

... سبب ... نفعست و گاهی از خلط سوداوی و رطوبات حریفه متولد میشود علاج بعد استفراغ

... بسبب ... بآب گرم که دران تخم خطمی و بنفشه و کنوچه و برگ کتان ...

و قیروطی و شحوم و ادهان بارده بمالند و نیز سعوط کنند و گاهی ...

حتی که خون برآید پس سرکه و نمک صابون بمالند و زراحیپانت ... بعده مرهم ...

قوی التجفیف مثل ... مرداسنگ زردچوبه سرکه روغن ... باستعمال آن ... **قمل**

تولد آن از فضلات طبیه ردیه است که بجاذبه طبیعت می آید و چون ...

بدن محتبس میباشد و خارج نمی شود پس عفونت میگیرد و چرکها که بر ... بدن می ... و بدان می آید و ماده

قمل میگیرد و اکثر حدوث قمل بسبب عدم نظافت و طهارت بدنست و گاهی سبب داخلی هم بود **علاج**

هرگاه حدوث آن بسیار بود مسهل بنوشانند و تصفیه بدن نمایند از اوساخ و غسل کنانند از آب نمکین

... که ... در بدن بمالند ... و اقلیمیای ... وزراوند و زرنیخ ... مرارة البقر

از ... ادویه اطلیه یا ضماد ساخته ...

همچنین ... اشنه ... و ...

و بنوشانند ... سرکه حل کرده ...

... افاقیا و برگ ...

... حار و حمی ... میشود ...

... تدبیر کنند و ماش ...

فهرست کتاب رساله [illegible]

مقدمه ۲	باب اول ۱۰ در تدبیر حبالی	باب [illegible] در تدبیر وضع	[illegible] در تدبیر آن بعد [illegible]	[illegible] و [illegible] وضع ۱۰

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خفقان الجنین ۳۵	[illegible] ۳۵	سلاق [illegible] ۳۴	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible] ۴۴	مغص ۴۴	اعتقال البطن ۴۴	اسهال ۴۴	[illegible] ۴۴	ضعف معده ۴۴	قی [illegible] ۴۱		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible] ۵۵	[illegible] ۵۵	انتشار الاهداب ۵۵	سلاق ۵۵	انتفاخ العین ۵۴	[illegible] الاسنان [illegible] ۵۴	[illegible] ۵۴	[illegible] ۵۴	ورم الحلق ۵۴
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] ۶۱	[illegible] ۶۱	[illegible] ۶۱	[illegible] ۶۱	[illegible] ۶۹	[illegible] ۶۸	[illegible] ۶۲	[illegible] ۶۱	[illegible] ۶۰
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		

این اسباب داخل [illegible]

بدوان [illegible]

وبه ختم [illegible] [illegible] تمت الطبع الحمد لله [illegible]

این کتاب [illegible] این کتاب در شهر [illegible] در مطبع [illegible] مطبوع گردید